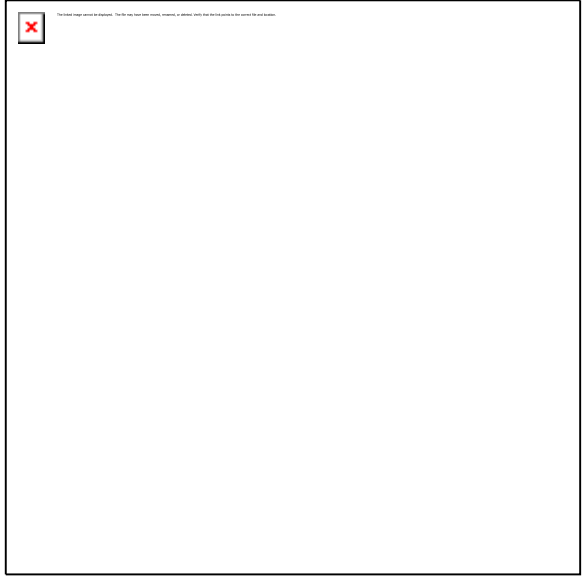




This text may appear in English. The full text may appear in Arabic or Urdu. The full text may appear in English or Urdu.



دوره علوم و معارف اسلام (۲)

هو العليم

امام شناسی

جلد سوّم

(معرفت امام - شناخت شیعه - تفسیر آیه تطهیر)

تأليف:

حضرت علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين

حسينى طهرانى

قدس الله نفسه الزكية



This field may contain sensitive information. The file has been scanned, cleaned or redacted where necessary and the content is not visible.



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

أهمّ مطالب و عناوین برگزیده

جلد سوّم امام شناسی (شناخت شیعه، تفسیر آیه

تطهیر)

۱- لزوم متعابت از اعلم

۲- حدیث جابر درباره ائمه اثنی عشر

۳- بحث در سند و مفاد حدیث مَنْ مَاتَ وَ لَمْ

يَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ

۴- حوادث واقعه در امام گذشته در امت اسلام

نیز پیدا خواهد شد

۵- آیه کریمه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ درباره

امیرالمؤمنین و شیعیان آنحضرت وارد شده است.

۶- مبدأ پیدایش تشیع و نام شیعه

۷- معیت و اتحاد معنوی ارواح مؤمنین و ائمه

معصومین علیهم السّلام

۸- صفات و نشانه‌های شیعه اهل بیت علیهم

۹- برخی از بدعت‌های عمر

۱۰- مراد از تطهیر و بیان مصادیق مُطَهَّرُونَ در

آیه تطهیر

۱۱- استشهاد رسول اکرم و أئمة هدی علیهم

السّلام به آیه تطهیر

۱۲- خروج زنان پیامبر از آیه تطهیر

درس سی و یکم: تفسیر آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَ مِنْكُمْ فَتَاةٌ فَامْتَحِنْنَ﴾
قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي
أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿١٠٠﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ

اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ

يَوْمِ الدِّينِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ
فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾^۱.

ترجمه: «ای پدر به درستی که از جانب خدا

به من علمی رسیده است که آن علم به تو نرسیده

بنابراین از من پیروی بنما تا تو را در راه راست و

مستوی راهنمایی کنم.».

مفاد این آیه گفتار و احتجاج حضرت ابراهیم

علیه السّلام است به سرپرست خود آزر که

^۱سورة مريم ۱۹ - آيه ۴۳.

بت پرست بوده و نسبت به خدای تعالی مشرک بود.

لزوم متابعت از اعلم

چون در این آیه وجوب متابعت را منوط به علم حضرت ابراهیم و نبودن علم در آزر نموده است، بنابراین استفاده میشود که هر جاهلی لازم است از عالم پیروی کند. یعنی به جای اراده و اختیار خود در امور، اختیار و اراده او را مقدم بدارد و جایگزین خواسته‌ها و منویات خود کند. و در این صورت آن جاهل در اثر متابعت از عالم کامیاب شده و از مواهب الهیه که در صراط مستقیم برای انسان قرار دارد متمتع می‌گردد.

به قول بزرگان از اهل علم، در این گفتار به علت و سبب پیروی نمودن تصریح شده است، و امر حضرت ابراهیم توأم با دلیل و برهان است و آن اینک: من

علم دارم و تو نداری، بنابراین لازم است از من پیروی کنی تا تو را به راه سعادت و کمال انسانیّت و بروز استعدادات نهفته رهنمون گردم و این امر متّکی بر غریزه فطری و حکم عقلی رجوع جاهل به عالم است.

لزوم متابعت عامی از عالم

از کلّیت این برهان می توان دو استفاده نمود:
اوّل - رجوع عامی به عالم و لزوم تقلید در مسائل شرعیّه فرعیّه، بلکه لزوم رجوع عامی به اعلم. گرچه من تا به حال در مسائل اجتهاد و تقلید در کتب اصولیّه به احدی از بزرگان برخورد نکرده‌ام که به این آیه استدلال نموده باشد.

امّا رجوع عامی به عالم به علّت آن است که عامی نمی داند و عالم می داند. و به همین مناط حضرت ابراهیم به سرپرست خود آزر الزام می کند که باید از من متابعت کنی.

امّا رجوع عامی به اعلم به جهت آنکه همین مناط بعینه در آن موجود است و آن اینکه اعلم در همه مسائل اطلاع و تبخّر و وسعت علم و قدرت استنباطش بیشتر است و عالم نسبت به اعلم اطلاعش

کمتر و قدرتش کمتر و علمش تنگ‌تر و ضعیف‌تر است، بنابراین در تمام مسائل جهاتی است که بدانها اعلم راه یافته و آنها را شکافته و دسترسی پیدا نموده است، که بدان جهات عالم دسترسی پیدا ننموده و به آن دقایق راه نیافته است، و عامی اگر رجوع به این عالم کند و بدان اعلم رجوع نکند، در این جهات و دقایق رجوع به غیر عالم نموده است^۱ و اگر رجوع به اعلم کند در خصوص این مزایا و خواص^۲ نیز از عالم که همان اعلم است پیروی نموده و بالنتیجه در تمام جهات و خصوصیات^۳ی که خود جاهل است به عالم مراجعه کرده است، چه خصوصیات^۴

که عالم و اعلم هر دو می‌دانند و چه خصوصیات^۵ی که فقط شخص اعلم می‌داند. و حضرت ابراهیم به

^۱ طبق این فرض و بیان، تردید ما بین مجتهد مطلق و مجتهد متجزی واقع است نه ما بین اعلم و عالمی که حجّت شرعی در عامّه احکام برایش قائم است و واجب العمل، و گرنه به خود مجتهد عالم واجب بود که به مجتهد اعلم رجوع کند، و این امر با بناء قطعی عقلاء مخالف است. مثلاً در هیچ شهری بیماران و حتی خود اطباء در معالجه منحصرأً به اعلم اطباء شهر رجوع نمی‌کنند و همچنین در سایر صناعات و حرفه‌ها تنها به بالاترین استاد رجوع نمی‌کنند و اگر رجوع هم کنند به عنوان ارجحیت است نه تعین و لزوم. در آیه کریمه هم علم و جهل مناط گرفته شده نه اعلمیت و عالمیت، یا اعلمیت و جاهلیت. (این تعلیقه از استاد گرامی حضرت آیه الله علامه طباطبائی مد ظلّه العالی است).

طور مطلق در تمام جهات و خصوصیات و مزایائی که آزر نمی‌داند پیروی او را از خود که داناست لازم شمرده است.

دوم - لزوم پیروی و تبعیت از امام است. و آن اینکه امام باید حتماً اعلم و افضل از جمیع امت باشد و بالفرض اگر علمش با بعضی مساوی یا از بعضی کمتر باشد نسبت به آنها امام و مقتدا نخواهد بود. در صورت اول ترجیح بلا مرجح و در صورت دوم ترجیح مرجوح خواهد بود. و بنابراین تمام افراد امت باید از امام متابعت کنند چون در امام علمی است که در هیچ یک از آنها نیست، و حضرت ابراهیم بر این اساس به سرپرست خود آزر امر به تبعیت می‌کند.

مسئله رجوع جاهل به عالم یک مسئله فطری و عقلی است، که در تمام امور مورد نیاز است. مریض باید به طیب متخصص رجوع کند و بناء و عمله باید به مهندس و نقشه‌کش رجوع کنند، و الا مریض هلاک و عمارت کج و خراب خواهد شد.

رجوع شیعیان به امام محمد تقی بعد از شهادت

حضرت رضا علیهما السلام

در «بحار الانوار» از کتاب «عیون المعجزات» نقل شده است که چون حضرت رضا علیه السلام به درود حیات گفتند سنّ فرزندشان حضرت امام محمد تقی علیه السلام هفت سال بود، و راجع به امامت آن حضرت در بین مردم بغداد و سایر شهرها اختلاف شد.

در این حال ریّان بن الصّلت و صفوان بن یحیی و محمّد بن حکیم و عبد الرّحمن بن حجّاج و یونس بن عبد الرّحمن و افراد بسیاری از بزرگان شیعه و موثّقین از آنها، همگی در خانه عبد الرّحمن بن حجّاج که در محله برکه ذلول بود گرد آمده گریه می کردند و بر این مصیبت عظیمی که شهادت امام بود ماتم سرائی نموده می گریستند. در آن هنگام یونس بن عبد الرّحمن به آنها گفت: گریه را کنار گذارید بیائید فکری کنیم و در مسائل دینیّه تا زمانی که ابو جعفر (امام جواد) بزرگ نشده است به چه کسی رجوع کنیم و چه کسی را مرجع و ملاذ خود قرار دهیم؟ ناگهان ریّان بن صلت برخاست و گلوی او را محکم بفشرد و چندین لطمه و سیلی های متواتر

به صورت او بنواخت، و گفت: تو همان کسی هستی
که برای ما به ظاهر مؤمن بودی ولی در باطن خود
شکّ و شرک را پنهان می‌داشتی. اگر امر ابو جعفر از
طرف خدا باشد، در این صورت اگر فرضاً طفل یک
روزه باشد به منزلهٔ عالمی بزرگ و شیخی

عظیم القدر و ما فوق آن خواهد بود، و اما اگر از طرف خدا نباشد در این صورت اگر فرضاً عمر او هزار سال باشد باز به منزلهٔ یکی از مردم عادی خواهد بود، این طور باید در حقّ ابو جعفر تفکّر نمود. در پایان کلام ریّان بن صلت تمام آن جمعیت یونس بن عبد الرحمن را سرزنش کردند، و بر آن گفتارش ملامت و توبیخ نمودند.

آن زمان موسم حجّ بود، از علمای بغداد و سایر شهرها و از فقهای این بلاد هشتاد نفر اجتماع نموده قصد حجّ بیت الله را نمودند، و اوّل وارد مدینه شده برای آنکه حضرت ابو جعفر را دیدار کنند. در بدو ورود در خانهٔ حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که خانهٔ بزرگ و خالی بود وارد شدند و همگی روی فرشی گسترده نشستند، در این حال عبد الله بن موسی وارد شد و در صدر مجلس نشست و شخصی ندا در داد که: این است فرزند رسول خدا، هر کس از شما سؤالی دارد بنماید. این جماعت از مسائل مختلفی سؤال کردند و جوابهای عبد الله کافی نبود، جماعت شیعه مهموم و مغموم شدند و

در دل فقهاء تشویش و اضطرابی وارد شد و برخاسته می خواستند مجلس را ترک کنند، و با خود می گفتند که: اگر ابو جعفر آمده بود تمام مسائل را آن طور که باید جواب می گفت و این جماعت دچار پاسخهای ناتمام عبد الله نمی شدند.

ناگهان دری از صدر مجلس باز شد و موفق خادم، داخل شد و گفت: این است ابو جعفر که الان وارد خواهد شد.

همگی برخاستند و استقبال کردند و بر آن حضرت سلام کردند حضرت داخل شد. در تن خود دو پیراهن داشت و عمامه خود را از دو طرف آویزان کرده و نعل عربی در پای داشت و نشست. مردم همگی ساکت شدند، همان سؤال کننده قبلی برخاست و از مسائل خود که سابقاً پرسیده بود از حضرت سؤال کرد. حضرت جواب کافی و شافی فرمودند، به طوری که همه آنها خوشحال شدند و بر آن حضرت دعا کرده درودها فرستادند، و سپس گفتند عموی شما عبد الله به چنین و چنان فتوا داد. حضرت رو به عموی خود نموده فرمودند:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا عَمُّ عَظِيمٌ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقِفَ غَدًا

بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولَ لَكَ: لِمَ تُوَفِّي عِبَادِي بِمَا لَمْ تَعْلَمْ وَفِي الْأُمَّةِ

مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ!؟

«ای عمو به درستی که بسیار بزرگ است نزد خدا آنکه فردای قیامت در پیش او بایستی سپس از تو سؤال کند چرا فتوا دادی بندگان مرا به چیزی که نمی دانستی در حالی که در بین امت از تو شخص داناتری بود؟!».

و از عمر بن فرج رنجی روایت شده که در آن مجلس، گفتم به ابی جعفر که: شیعیان تو ادعا می کنند که از تمام آب دجله و وزن آن اطلاع داری و ما کنار دجله منزل داریم؟! حضرت فرمود: آیا خداوند چنین قدرتی دارد که این علم را به پشه‌ای بیاموزد یا نه؟ عرض کردم: بلی قدرت دارد، حضرت فرمود: **أَنَا أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ بَعُوضَةٍ وَمِنْ أَكْثَرِ خَلْقِهِ**. «من نزد خدای تعالی از پشه و از بسیاری از مخلوقاتش گرامی ترم»^۱.

مردن در حال عدم شناخت امام، مردن در حال جاهلیت است

باری روایاتی که از رسول خدا روایت شده و دلالت بر آن دارد که افرادی که بدون امام باشند،

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۲ ص ۱۲۴.

گمراه هستند بسیار زیاد و دارای مضامین مختلفی است. ما امروز یکی از آنها را که شیعه و سنی بر آن اجماع دارند و صدور آن را از رسول اکرم قطعی می‌دانند ذکر می‌کنیم:

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.^۱

«کسی که بمیرد درحالی که امام خود را نشناخته است مردن او مانند مردن مردمان جاهلیت بوده است».

اما از طریق شیعه این حدیث به چند عبارت روایت شده است. در «روضه کافی»^۲ یک روایت و در «بحار الانوار» از «محاسن» برقی و «رجال» کشی و «اکمال الدین» صدوق مجموعاً شش روایت بدین مضمون حدیث می‌کند^۳ که: **مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.**

^۱ سید علیخان کبیر در شرح دعای چهل و هفتم از «ریاض السالکین» ص ۵۰۱ فرماید: فمنه الحدیث المشهور المتفق علی روايته عن النبی (ص): من مات و لم يعرف امام زمانه مات مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

^۲ «روضه کافی» ص ۱۴۶.

^۳ «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۶ تا ص ۲۰.

و نیز در «بحار الانوار» از «کافی»^۱ از حضرت صادق از رسول اکرم، و از «غیبت نعمانی»^۲ از رسول اکرم و از «عیون اخبار الرضا»^۳، فیما کتب الرضا للمأمون، مجموعاً سه حدیث بدین مضمون حدیث می‌کند که: مَنْ مَاتَ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً.

و از «ثواب الاعمال»^۴ صدوق یک روایت بدین مضمون که: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً.

و از «محاسن» برقی^۵ یک روایت بدین مضمون که: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَوْتُهُ مَيِّتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ.

و نیز از «محاسن» برقی^۶ یک روایت به این مضمون که: مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ جَمَاعَةٍ مَاتَ مَيِّتَةً

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۹۵.

^۲ «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۶ تا ص ۲۰.

^۳ «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۶ تا ص ۲۰.

^۴ همان کتاب ص ۱۸.

^۵ همان کتاب ص ۱۷.

^۶ همان کتاب ص ۱۷.

و از «غیبت» نعمانی^۱ یک روایت بدین

مضمون که مَنْ بَاتَ لَيْلَةً لَا يَعْرِفُ فِيهَا إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ

مِيَّةً جَاهِلِيَّةً.

و از «عیون اخبار الرضا»^۲ و «کنز» کراچکی^۳ از

حضرت رضا، عن آبائه، عن عليّ عليه السلام عن

رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم دو روایت

بدین مضمون که: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْ وَدِي

مَاتَ مِيَّةً جَاهِلِيَّةً وَ يُؤْخَذُ بِمَا عَمَلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ

الإِسْلَامِ.

و نیز از «غیبت» نعمانی^۴ سه روایت: اوّل از

ابن ابی یعفور و دوّم از سماعة بن مهران و سوّم از

حمران بن اعین که هر سه نفر با مختصر اختلافی در

مضمون می گویند: ما خدمت حضرت صادق علیه

السلام عرض کردیم که مردی است که شما

رادوست دارد و از دشمنان شما بیزاری می جوید

^۱ همان کتاب ص ۱۷.

^۲ همان کتاب ص ۱۷.

^۳ همان کتاب ص ۲۰.

^۴ «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۷.

و حلال شما را حلال و حرام شما را حرام می‌شمارد و چنین معتقد است که امر ولایت در میان شماست و از شما خارج نیست و هیچگاه ولایت امر به سوی غیر آل محمد نخواهد بود الا آنکه می‌گوید: آل محمد (منظور اولادهای مختلف حضرت سجاد و حضرت باقر و بنی الحسن به طور کلی) با هم اختلاف دارند، اگر همه جمع می‌شدند و تسلیم یکی از آنها می‌شدند و او را رئیس و پیشوا می‌شمردند ما هم از او پیروی نموده و او را پیشوای خود قرار می‌دادیم. حضرت فرمودند: **إِنْ مَاتَ عَلِيٌّ هَذَا فَقَدْ مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ**. «اگر بر این عقیده بمیرد بر عقیده مردم جاهلیت مرده است».

و نیز سه روایت از کتاب «اختصاص»^۱ نقل

می‌کند، اوّل - از عمر بن یزید از حضرت موسی بن

جعفر علیهما السلام قال: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ

إِمَامٍ مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ إِمَامٍ حَيٍّ يَعْرِفُهُ قُلْتُ: لَمْ أَسْمَعْ

أَبَاكَ يَذْكُرُ هَذَا يَعْنِي إِمَامًا حَيًّا، فَقَالَ: قَدْ وَاللَّهِ قَالَ ذَلِكَ

^۱ «بحار الانوار» ج ۷ ص ۲۰.

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. قَالَ: وَقَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ مَاتَ وَكَيْسَ
لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَيُطِيعُ مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ.

می گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهما
السلام شنیدم که می فرمود: «کسی که بمیرد و امام
زنده‌ای نداشته باشد که او را بشناسد مانند مردن اهل
جاهلیت مرده است. عرض کردم: من از پدر شما
حضرت صادق علیه السلام شنیدم که در روایت
خود از رسول در متابعت از امام، قید حیات و زنده
بودن را نموده باشد، حضرت فرمود: سوگند به خدا
که پیغمبر این طور فرمودند. موسی بن جعفر فرمود:
که رسول خدا فرمودند: کسی که بمیرد و امامی
نداشته باشد زنده که کلام او را بشنود و فرمان او را
پذیرفته و اطاعت کند مانند مردمان جاهلی مرده
است.

دوم - از محمد بن علی الحلبی - قَالَ: قَالَ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ مَاتَ وَكَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَيٌّ
ظَاهِرٌ مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ.

می گوید: حضرت صادق علیه السلام

فرمودند: «کسی که بمیرد و در تحت تربیت و فرمان
امام زنده و ظاهری نبوده باشد مانند مردن اهل
جاهلیت مرده است».

سوم - از ابی الجارود قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَيٌّ ظَاهِرٌ

مَاتَ مَيَّةً جَاهِلِيَّةً. قَالَ: قُلْتُ: إِمَامٌ حَيٌّ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟

قَالَ: إِمَامٌ حَيٌّ، إِمَامٌ حَيٌّ.

ابی الجارود می گوید: از حضرت صادق علیه

السَّلَام شنیدم که می فرمود: «کسی که بمیرد و امام

زنده و ظاهری نداشته باشد مانند مردمان جاهلیت

مرده است. عرض کردم فدایت شوم حتماً امام باید

زنده باشد؟ حضرت دو مرتبه تکرار فرمود: امام

زنده، امام زنده».

و سید علیخان کبیر در شرح صحیفه سجّادیّه^۱

فرماید: روایات در این زمینه از طرق شیعه از حدّ

شماره افزون است. امّا از طریق اهل تسنن^۲ حدیثی

است متّفق علیه بین عامّه از رسول خدا که فرمود:

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيَّةً جَاهِلِيَّةً. وَ

حاکم در «مستدرک» آورده و از طریق ابن عمر

صحیح شمرده است که رسول خدا فرمود: مَنْ مَاتَ

^۱ «تلخیص الریاض» ج ۳ ص ۲۴۲.

^۲ همان کتاب ص ۲۴۱.

وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ جَمَاعَةٌ فَإِنْ مَوْتُهُ مَوْتُهُ جَاهِلِيَّةٌ.

و ابن مردويه حدیثی از علی علیه السلام با

سند متصل روایت کرده است که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «يَوْمَ نَدْعُوا

كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» قَالَ: يُدْعَى كُلُّ قَوْمٍ بِإِمَامِ زَمَانِهِمْ وَ

كِتَابِ رَبِّهِمْ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِمْ.

امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی

الله علیه و آله و سلم در پیرامون تفسیر این آیه

مبارکه: «روزی که می خوانیم هر دسته از مردم را به

نام امامشان» روایت می کند که رسول خدا فرمود:

«هر گروه و طایفه ای خوانده می شوند به نام امام زمان

خودشان و کتاب پروردگارشان و سنت پیغمبرشان».

و ابن عساکر از خالد بن صفوان روایت را با

سند متصل روایت کرده است که رسول خدا فرمود:

لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ فِي عِبَادِهِ. «هیچگاه

زمین از حجّتی که در میان بندگان خدا برای خدا قیام

کند خالی نخواهد بود». و دیگر از طریق عامّه علامه

امینی گوید: این حدیث از طریق ابی صالح از معاویه

^۱سوره اسراء ۱۷ - آیه ۷۱.

«مسند» امام احمد حنبل ج ۴ ص ۹۶ وارد است

که رسول خدا فرمود: **مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مَيِّتَةً**

جَاهِلِيَّةً^۱ و سپس فرماید: این حدیث را حافظ

هیثمی در «مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۲۱۸، و ابو داود

طیالسی در «مسند» خود ص ۲۵۹ از طریق عبد الله

بن عمر آورده و یک جمله را از رسول خدا بر آن

افزوده است که: **وَمَنْ نَزَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**

لَا حُجَّةَ لَهُ. یعنی: «کسی که دست خود را از طاعت

امام بیرون کشد در روز قیامت که به محشر آید

حجّتی برای او نخواهد بود».

و نیز گوید: این حدیث را با الفاظ دیگری از

طرق مختلفی روایت کرده‌اند. اوّل - قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

و آله و سلّم: **مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مَيِّتَةً**

جَاهِلِيَّةً. «کسی که بمیرد و بر گردن و عهده او بیعتی

نباشد مانند مردمان جاهلی مرده است». این حدیث را

مسلم در «صحیح» خود ج ۶ ص ۲۲، و بیهقی در

«سُنَن» خود ج ۸ ص ۱۵۶ و ابن کثیر در «تفسیر» خود

^۱ «الغدیر» ج ۱۰ ص ۳۵۸.

ج ۱ ص ۵۱۷ و حافظ هیشمی در «مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۲۱۸ آورده، و شاه ولیّ الله در کتاب «ازالة الخفاء» ج ۱ ص ۳ به همین لفظ آورده، و استدلال کرده به آن بر وجوب نصب خلیفه بر مسلمانان تا روز قیامت به طور وجوب کفائی.

دوم - قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ طَاعَةٌ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً. «کسی که بمیرد و بر عهده او طاعت و فرمانی نباشد مانند مردمان جاهلیت مرده است». این حدیث را احمد حنبل در «مسند» خود ج ۳ ص ۴۴۶ و هیشمی در «مجمع» ج ۵ ص ۲۲۳ آورده است.

سوم - قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً «کسی که بمیرد و امام زمان خود را شناسد مانند اهل جاهلیت مرده است». این حدیث را تفتازانی در «شرح مقاصد» ج ۲ ص ۲۷۵ ذکر نموده و او را همانند قول خدای تعالی در مفاد و مفهوم قرار داده است، آنجا که فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾. و به همین

لفظ نیز تفتازانی در «شرح عقائد نسفی» مطبوع در سنه
۱۳۰۲ آورده است. مگر آنکه دست طبع که باید بر
ذخائر و ودائع علم امین باشد، در طبع سنه ۱۳۱۳،
هفت صفحه از این کتاب را که از آن جمله این حدیث
شریف بوده است برداشته و

تحریف نموده است. این حدیث را نیز شیخ علی قاری صاحب کتاب «مِرْقَاة» در خاتمه کتاب «الجواهر المُضِيئَة» ج ۲ ص ۵۰۹ ذکر کرده است. و در ص ۴۵۷ گفته است که: قول رسول خدا در «صَحِيح» مسلم: **مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيَّةً جَاهِلِيَّةً** معنایش آن است که: کسی که نداند امامی را که واجب است به او اقتدا کند و از او پیروی نماید در زمان آن امام.

چهارم - قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ وَ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَمَاتَ، مَاتَ مَيَّةً جَاهِلِيَّةً. «کسی که دست از اطاعت امام بیرون کشد و از جماعت امام جدا شود و بمیرد مانند مردمان جاهلی مرده است». این حدیث را مسلم در «صَحِيح» خود ج ۶ ص ۲۱، و بیهقی در «سنن» خود ج ۸ ص ۱۵۶ آورده، و در «تَيْسِيرُ الْوَصُولِ» ج ۳ ص ۳۹ از «صَحِيح»

^۱ مرحوم صدوق فرموده است: الجماعة اهل الحق و ان قَلَّوا، و قد روى عن النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله أَنَّهُ قَالَ: **المؤمن وحده حجة و المؤمن وحده جماعة** (بحار الانوار ج ۸ ص ۲).

بخاری و «صحیح» مسلم از طریق ابوهریره از رسول خدا روایت کرده است.

پنجم - قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ فَارَقَ

الْجَمَاعَةَ شِبْرًا فَمَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً.

«کسی که از جماعت امام به اندازه یک وجب

دور شود و سپس بمیرد پس مردن او مردن مردم

جاهلیت است». این حدیث را مسلم در «صحیح»

خود ج ۶ ص ۲۱ آورده است.

ششم - قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ مَاتَ

وَلَا إِمَامَ لَهُ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً. «کسی که بمیرد در حالی که

امام نداشته باشد مرده است به مانند مردن مردم

جاهلیت». این حدیث را ابو جعفر اسکافی در

«خلاصه نقض کتاب عثمانیه جاحظ» در ص ۲۹

آورده است، و هیشمی در «مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۲۲۴

و ص ۲۲۵ به لفظ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمَيِّتَةٌ

مَيِّتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ؛ و به لفظ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مَاتَ

مَيِّتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ آورده است.

هفتم - قوله: صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ

مَاتَ وَ لَيْسَ لِإِمَامٍ جَمَاعَةٍ عَلَيْهِ طَاعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

«کسی که بمیرد و برای امام جماعت همۀ مردم بر عهده

او فرمان و اطاعتی نباشد مرده است مانند مردن

جاهلیت». این حدیث را حافظ هیثمی در

«مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۲۱۹ ذکر کرده است.

هشتم - قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ آتَاهُ

مِنْ أَمِيرِهِ مَا يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّ مَنْ خَالَفَ الْمُسْلِمِينَ

قَيْدَ شَيْرٍ ثُمَّ مَاتَ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ. «کسی که از ناحیه

امیر و امامش به او چیزی رسد که ناگوار است باید

صبر و تحمل کند، زیرا کسی که به قدر يك و جب از

مسلمانها تخلف ورزد و سپس مرگ او را دریابد به

مرگ اهل جاهلیت مرده است». این حدیث را در

«شرح السیر الکبیر» ج ۱ ص ۱۱۳ ذکر کرده است.^۱

باری این مجموع احادیثی بود که بدین سیاق

آورده شده و حکم رسول خدا را درباره افرادی که

به امام زمان خود معرفت پیدا نکرده‌اند به مثابه مردن

اهل جاهلیت شمرده است. این احادیث از نقطه نظر

سند جای بحث نیست چون علاوه بر آنکه بسیاری

از آنها دارای سند صحیح هستند از نقطه نظر کثرت

به حدّ استفاضه بلکه به حدّ تواتر رسیده است، به

طوری که بعضی از بزرگان از جمله احادیثی که از

^۱ «الغدیر» ج ۱۰ ص ۳۵۹ و ص ۳۶۰.

رسول اکرم روایت شده و به حدّ تواتر معنوی رسیده است این حدیث را دانسته‌اند مانند حدیث **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ**. گویند این حدیث نیز به تواتر معنوی از حضرت رسول الله صادر شده است و بسیاری گفته‌اند تواتر لفظی دارد.

حدیث جابر درباره ائمه اثناعشر

مرحوم مولی فتح الله کاشانی در تفسیر خود^۱، در ذیل آیه **﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾**^۲، از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که چون آیه **﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾**^۳

^۱ این روایت شریفه را مرحوم سیّد هاشم بحرانی در «تفسیر برهان» در ذیل آیه **﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾** ج ۱ ص ۲۳۴ و ص ۲۳۵ و در کتاب «غایة المرام» ص ۲۶۵ و ص ۲۶۶ از ابن بابویه قمی با سلسله سند متصل خود تا قوله علیه السلام: **فاکتمه الا عن أهله** روایت کرده است. و علامه طباطبائی در «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۵ و ص ۴۳۶ از «تفسیر برهان» روایت کرده‌اند.

و در «إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات» ج ۲، ص ۳۷۳ و ۳۷۴، از «إکمال الدین» صدوق فقط تا آنجا را که گوید: **کانتفاع الناس بالشمس و إن جلله السحاب** با سند متصل آورده است. و اصل این روایت در «إکمال الدین و إتمام النعمة» شیخ صدوق است (در ص ۱۴۶ و ۱۴۷، از طبع سنگی)؛ و این مصدر این حدیث مبارک است و سائر مؤلفین از اینجا روایت کرده‌اند.

^۲ سوره نور ۲۴ - آیه ۵۵.

^۳ سوره نساء ۴ - آیه ۵۹.

نازل شد، به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: یا رسول الله خدای تعالی و رسول خدا را می شناسم ولی اولی الامر که خداوند در این آیه اطاعت آنها را با اطاعت رسولش برابر و مقرون با یکدیگر داشته چه کسانیست؟ فرمود: یا جابر هُمْ خُلَفَائِي وَ أَيْمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ

بَعْدِي، أَوْهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ، وَ سَتَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ سَمِيُّ وَ كَنِيُّ حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي بِلَادِهِ، ذَلِكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيْمَانِ.

یعنی: «ای جابر! اولوا الامر خلیفه های من و جانشینان من بعد از من هستند که امامان و پیشوایان مسلمانانند. اول آنها علی بن ابی طالب و پس از او

حسن و سپس حسین و بعد از او علی بن الحسین و
آنکه محمد بن علی که در تورات به باقر معروف
است، و ای جابر تو او را در خواهی یافت و چون او
را ملاقات نمودی سلام مرا به او برسان، و پس از او
جعفر بن محمد الصادق و سپس موسی بن جعفر و
بعد از او علی بن موسی و بعد از او محمد بن علی و
پس از او علی بن محمد و سپس حسن بن علی و
بعداً فرزندش، که هم اسم و هم کنیه من است.
اوست حجّت خدا در روی زمین و بقیّه خدا^۱ در میان
شهرهای خدا. و او همان کسی است که از شیعیان
خود غیبتی طولانی خواهد نمود که هیچیک از
افرادى که قائل به امامت او هستند پایدار نخواهند
ماند مگر آن کس که خداوند قلب او را به مراتب
ایمان و یقین آزموده باشد». جابر می گوید: «گفتم:
یا رسول الله آیا شیعیان او در زمان غیبت او از او
بهره مند خواهند شد؟ فرمود: بلی سوگند به آن کسی

^۱ بقیّه الله و بقیّه خدا یعنی آن کسی که تمام اَسْمَاء و صفات الهیه ای که تا به
حال ظهور خارجی پیدا نموده اند در او ظهور پیدا بنماید و باقی مانده و
تمام کننده ظهورات انبیاء و امامان باشد و اراده حتمیه پروردگار به بقاء او
تعلق گرفته باشد.

که مرا به نبوت برگزیده است، ای وَالَّذِي بَعَثَنِي
 بِالنَّبُوَّةِ، که شیعیان از نور او استضاءه کنند و به ولایت
 او بهره‌مند گردند اگر چه در غیبت باشد، همچنان که
 از آفتاب در وقتی که ابر روی آن را پوشانیده باشد
 بهره‌مند گردند. سپس فرمود: يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَكْنُونِ
 سِرِّ اللَّهِ وَ مَخْزُونِ عِلْمِ اللَّهِ فَانْكُتْمُهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ. «ای جابر

این کلام از اسرار مخفیة خدا و از خزائن علم

خداست، تو نیز او را از غیر اهلش مخفی دار.»

جابر گوید مدتی مدید گذشت و من منتظر این

وعده بودم تا يك روز نزد امام همام زین العابدین علیّ

بن الحسین علیهما السلام رفته بودم و در حالی که او با من

سخن می گفت ناگاه محمد بن علی از اطاق زنها بیرون

آمد و بر سرش دورشته از گیسو بود، چون در او خوب

نگریستم پهلوهایم بلرزید و مو بر اندامم راست شد

زیرا تمام خصوصیات که رسول خدا فرموده بود در او

مشاهده کردم. گفتم: يَا غُلَامُ أَقْبِلْ اِي كُودِك رُوي به

من آر، روی به من آورد. گفتم: اَدْبِرْ، برگرد، برگشت،

گفتم: شَمَائِلُ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ، این شمائل

سوگند به پروردگار کعبه که شمائل رسول خداست.

گفتم: نام تو چیست؟ فرمود: محمد، گفتم پدرت کیست؟ فرمود: زین العابدین علی بن الحسین، گفتم: همانا که تو باقری؟ فرمود: آری ای جابر پیغام رسول خدا را به من برسان. گفتم: رسول خدا مرا بشارت داد که تو چندان در دنیا زیست کنی که باقر را دریابی و چون او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان. اینک ای محمد بن علی بدان که رسول خدا به تو سلام می‌رساند، فرمود: **عَلَى رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ، وَعَلَيْكَ يَا جَابِرُ كَمَا بَلَّغْتَ السَّلَامُ.** بر رسول خدا سلام خدا باد تا وقتی که آسمانها و زمین بر پا هستند و بر تو سلام باد ای جابر که سلام رسول خدا را به من رسانیدی.

جابر گوید: از آن به بعد من به محضر آن حضرت رفت و آمد می‌کردم و از مسائلی چند پرسش می‌نمودم. يك روز آن حضرت از من مسئله‌ای پرسید، گفتم: **لَا وَاللَّهِ لَا دَخَلْتُ فِي نَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ حَيْثُ قَالَ: إِنَّهُمْ الْأَيَّمَةُ الْهَدَاةُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، أَحْلَمُهُمْ صِغَارًا وَ أَعْلَمُهُمْ كِبَارًا، لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.** عرض

کردم سوگند به خدا که جواب نخواهم گفت و خود
را در نهی رسول خدا وارد نخواهم ساخت، چون آن
حضرت فرمود: ایشانند ائمه و راهنمایان از اهل بیت
من بعد از مرگ من، حلم و بردباری آنها در کودکی از
همه افراد بشر بیشتر و دانش آنها در بزرگی از همه افراد
بشر افزون است، شما آنها را تعلیم نکنید که آنها از شما
داناترند. فرمود: **صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ إِنِّي أَعْلَمُ مِنْكَ بِهَدْيِهِ**
الْمَسْأَلَةِ وَ لَقَدْ أُوتِيْتُ الْحُكْمَ صَبِيًّا، كُلُّ ذَلِكَ بِفَضْلِ اللَّهِ
عَلَيْنَا وَ رَحْمَتِهِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. راست گفت رسول خدا،
من در این مسأله از تو داناترم و حقا که حکم از طرف
خدا در زمان کودکی به من عنایت شده است و تمام

این مزایا و کمالات در اثر فضل خدا و رحمتش بر ما اهل بیت رسول خدا است»^۱.

مرحوم شعرانی در پاورقی گوید که: در این وقت جابر هنوز نابینا نشده بود و آنکه بعضی گویند در سنه ۶۱ که به زیارت قبر مطهر حضرت سید الشهداء آمد نابینا بود صحیح نیست، اما در آخر عمر نابینا شد، چون جابر ۹۴ ساله بود که فوت کرد و وفات او را در سال ۷۷ نوشته‌اند، که در آن هنگام حضرت باقر علیه السلام بیست ساله بودند و در بعضی از کتب عامه، حضرت باقر از جابر روایاتی را نقل می‌کند.^۲

^۱ «تفسیر منهج الصادقین» ج ۶ ص ۳۳۸.

^۲ همان کتاب (پاورقی) ولی حضرت باقر علیه السلام از طریق خاصه هم از جابر روایت نقل می‌کند مانند روایتی که در غایة المرام ص ۳۲۷ روایت سوّم نقل شده است.

و از جمله دلائل بر اینکه جابر در روز اربعین و در وقت زیارت نابینا نبوده است اینست که طبق روایات عدیده، حضرت باقر علیه السلام، لوحی را که جابر از روی لوح حضرت فاطمه علیها سلام برای خود استنساخ کرده بود و در آن اسامی همه امامان مذکور بود، با جابر مقابله نمودند. و این داستان چندین سال پس از واقعه کربلا بوده است، و در کربلا آن حضرت چهار سال بیشتر نداشته‌اند. و لازمه مقابله کردن لوح، چشم داشتن جابر است.

حدیث لوح و مقابله را شیخ حرّ عاملی در کتاب «اثبات الهداة» ج ۲، از ص ۲۸۵ تا ص ۲۹۱، از جماعتی از اعلام روایت کرده است: اوّل از کلینی با سند متصل خود از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام. دوّم از صدوق در «عیون أخبار الرضا» با إسناد متصل خود از علی بن ابراهیم از بکر بن

درباره علم غیب ائمه علیهم السّلام

باری ائمه علیهم السّلام دارای علم غیب

بوده‌اند^۱ و بسیاری از بزرگان و معاریف اهل تسنن به

این معنی معترف‌اند. ابن اثیر جزری گوید با سلسله

اسناد خود از عثمان بن صهیب، از پدرش که قال: قَالَ:

عَلِيٌّ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ

أَشَقَى الْأَوَّلِينَ؟ قُلْتُ: عَاقِرُ النَّاقَةِ، قَالَ: صَدَقْتَ. قَالَ:

فَمَنْ أَشَقَى الْآخِرِينَ؟ قُلْتُ: لَا عِلْمَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ،

صالح تا آن حضرت. سوّم از صدوق با همین سند در «إكمال الدّین»، و نیز در این دو کتاب با آسانید دیگر نیز آورده است. چهارم از شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از بکر بن صالح تا آنحضرت. پنجم از شیخ طبرسی در «احتجاج» از أبو بصیر. ششم از طبرسی در «إعلام الوری» از شیخ صدوق با چند سند. هفتم از شیخ بُرسی از جابر از حضرت باقر علیه السّلام. هشتم از نعمانی در کتاب «غیبت» از موسی بن محمّد قمی از سعد ابن عبدالله از بکر بن صالح. نهم از مفید در «ارشاد» مرسلأً مختصراً. دهم در «اختصاص» از بکر بن صالح. یازدهم از دیلمی در «إرشاد القلوب» از جابر. دوازدهم از علی بن یونس در «الصّراط المستقیم» مرسلأً، و او گفته است این حدیث را از جابر، چهل و چند راوی روایت کرده‌اند. سیزدهم از ابن شهر آشوب در «مناقب». چهاردهم از مسعودی در «إثبات الوصیّة». و پانزدهم از أبو الصّلاح حلبی در «تقریب المعارف».

^۱ درباره علم غیب در «نهج البلاغه» سخنانی از امیرالمؤمنین علیه السّلام

وارد است از قبیل **أَنْتَ تَرَى مَا أَرَى وَ... وَ... لَوْ شِئْتُ**

لَأَخْبَرْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ... وَ لَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا بِي

بِرَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: الَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَى هَذَا - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى يَأْفُوحِهِ -
وَ كَانَ يَقُولُ: وَدِدْتُ أَنَّهُ قَدْ انْبَعَثَ أَشْقَاكُمْ فَخَضَبَ هَذِهِ
مِنْ هَذِهِ، يَعْنِي لِحْيَتَهُ مِنْ دَمِ رَأْسِهِ.^۱

صهیب از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: «شقی ترین از پیشینیان کیست؟ گفتم: پی کننده شتر صالح. فرمود: راست گفتمی، سپس فرمود: شقی ترین از پسینان کیست؟ گفتم: نمی دانم ای رسول خدا، فرمود: آن کسی که بر اینجا شمشیر بزند و اشاره کردند به استخوان سر امیرالمؤمنین علیه السلام. و آن حضرت بعضی از اوقات می فرمود: دوست دارم که شقی ترین شما برانگیخته گردد و این را از این خضاب کند یعنی ریش مبارکش را از خون سرش». و سپس ابن اثیر گوید: إِنَّ عَلِيًّا جَمَعَ النَّاسَ لِلْبَيْعَةِ فَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ

^۱ «اسد الغابة» ج ۴ ص ۳۵.

بْنُ مُلْجَمِ الْمُرَادِيِّ فَرَدَّهُ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: مَا يَحْسِبُ

أَشْقَاهَا؟! فَوَاللَّهِ لَيَخْضِبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ، ثُمَّ تَمَثَّلَ:

أَشْدُّ حَيَازِيمِكَ لِلْمَوْتِ *** تِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيكَ

وَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْقَتْلِ *** لِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ^۱

گوید: «علی علیه السلام تمام مردم را برای بیعت

جمع نمود، عبد الرحمن بن ملجم مرادی آمد که

بیعت کند، دو مرتبه حضرت او را رد کرد و سپس

فرمود: چه چیز جلوگیری و مانع شقی ترین امت

می شود، سوگند به خدا که ابن ملجم محاسن مرا از

خون سرم خضاب می کند. و بعداً تمثّل جست به

این شعر: کمر بند خود را برای مرگ محکم کن چون

مرگ به تو خواهد رسید، و از مرگ جزع و فزع نکن

زمانی که در آستان تو فرود آید».

و سپس گوید عثمان بن مغیره گفت که: لَمَّا دَخَلَ

شَهْرُ رَمَضَانَ جَعَلَ عَلِيٌّ يَتَعَشَّى لَيْلَةً عِنْدَ الْحُسَيْنِ، وَ لَيْلَةً

عِنْدَ الْحُسَيْنِ، وَ لَيْلَةً عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ لَا يَزِيدُ عَلَيَّ

ثَلَاثَ لَقَمٍ، وَ يَقُولُ: يَا أَيُّ أَمْرِ اللَّهِ وَ أَنَا خَمِيصٌ، وَ إِنَّمَا هِيَ

^۱ «اسد الغابة» ج ۴ ص ۳۵.

لَيْلَةٌ أَوْ لَيْلَتَانِ.

«چون ماه رمضان داخل شد امیرالمؤمنین یک

شب در نزد امام حسن و یک شب در نزد امام حسین و

یک شب در نزد عبد الله بن جعفر بود و زیاده از سه

لقمه میل نمی فرمود و می فرمود: امر خدا می رسد و

من باید در آن حال گرسنه باشم، یکی دو شب بیشتر

نمانده است». و سپس گوید: خَرَجَ عَلَيَّ لِصَلَاةِ الْفَجْرِ

فَاسْتَقْبَلَهُ إِلَّا وَرُؤُوسٌ يَصْحَنُ فِي وَجْهِهِ، قَالَ: فَجَعَلْنَا نَطْرُدُهُنَّ

عَنْهُ، فَقَالَ: دَعُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ نَوَائِحٌ، وَخَرَجَ فَأُصِيبَ. وَهَذَا

يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ عِلْمَ السَّنَةِ وَالشَّهْرِ وَاللَّيْلَةِ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا،

وَاللَّهُ أَعْلَمُ.^۱

«امیرالمؤمنین برای نماز صبح از منزل بیرون

شد مرغابیان در مواجهه با علی به صیحه درآمدند.

کثیر که راوی این حدیث است می گوید: ما شروع

کردیم که مرغابیان را از آن حضرت دور کنیم،

فرمود: آنها را به حال خود گذارید، آنها نوحه

^۱ همان کتاب ص ۳۶، و نیز بعضی از جملات فوق در دو مقام در «الصواعق المحرقة» ص ۸۰ ذکر شده است.

می‌کند بر من. حضرت خارج شد و در همان وقت ضربت به او رسید. و این دلالت دارد بر آنکه آن حضرت سال و ماه و شبی را که در آن شب شهید شده همه را می‌دانسته است، و خدا عالم‌تر است».

و ابن حجر هیثمی گوید: فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي

قُتِلَ فِي صَبِيحَتِهَا أَكْثَرَ الْخُرُوجِ وَالنَّظَرَ إِلَى السَّمَاءِ، وَجَعَلَ

يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ وَإِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي

وُعِدْتُ^۱.

«در آن شبی که در صبحش حضرت ضربت

خوردند بسیار از اطاق بیرون آمده و به آسمان نظر

می‌کردند و می‌گفتند: سوگند به خدا که نه دروغ

می‌گویم و نه دروغ به من گفته شده است، امشب

همان شب میعاد من است».

^۱ «الصواعق المحرقة» ص ۸۰.

درس سی و دوّم: تفسیر آیه: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ
مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ

اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ

يَوْمِ الدِّينِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۱.

ترجمه: «و چه کسی گمراه‌تر است از کسی

که به دنبال خواسته‌های خود رود و از هوای نفس

خود پیروی کند بی‌آنکه از هدایت الهی بهره‌مند

باشد، و البته خداوند گروه ستمکاران را رهبری

نخواهد کرد».

منظور از هدایت الهی در این آیه پیامبران و

^۱سوره قصص ۲۸ - آیه ۵۰.

امامان‌اند که دل آنها به نور خدا منور و سویدای
ضمیرشان درخشان گردیده است و اسرار عوالم
غیب بر آنها مکشوف، و از ایصال به مطلوب درباره
افرادی که به آنها پیوندند دریغ نخواهند نمود. افراد
انسان چنانچه در امور تکاملی خود به جهت رسیدن
به مقصود و کمال راه بشریت از خواسته‌های خود
دست برداشته و تابع و تسلیم چنین افرادی شوند،
بدیهی است در کشور وجود آنان بجای اراده و
اختیار ضعیف و تاریک خود آنها اراده و اختیار مربی
کلاس دیده متبحر، که از تمام مزایای سیر و سلوک
و مصالح و مفاسد راه خبر دارد جایگزین می‌گردد؛
و در این صورت مکمل و متمم نقاط ضعف و فتور
آنان شده، دردهای معنوی آنان را علاج و از عقبات
و کریوه‌های صَعْبُ الْعُبُورِ نَفْس، آنها را عبور و به
تعلیم مجاهده با نفس و طرق اخلاص و سیطره
معنوی و ملکوتی بر قلب آنها و تابش نور حقیقی در
اذهان و نفوس آنان همه را به منزل کامیابی از همه
مواهب الهیه

رسانیده و میوه کال و نارس وجود آنان را با تربیت تشریحی و امداد نور تکوینی پر آب و شیرین و رسیده می کند.

اما اگر بنا بشود انسان از افکار شخص خود تجاوز نکند و در تحت تعلیم و تربیت چنین مربی قرار نگیرد. در همان محدوده خیالات و افکار کوتاه زندانی می گردد، راه تکامل بر او بسته می شود، از نابینائی جهل به بینائی علم و از ظلمت به نور عبور نمی کند. و حقاً از همه افراد بشر محرومیت و خسران او بیشتر خواهد بود، و این همان گمراهی عمیق و غیر قابل علاج است؛ چون هر درد را می توان معالجه کرد به جز درد جهل و نادانی را. و برای جاهل همین درد بس که جاهل است و در گردابهای تاریک غوطه خورده و هر لحظه در انتظار هلاکت سرمدی که عکس العمل های همین جهل می باشد، خواهد بود.

امام سرچشمه نور و علم است چون چراغ تاریک دل را به تسلیم و تبعیت از او واداریم دل ظلمانی، نورانی می شود، و چاه خشک پر آب می گردد، و کالبد مرده زنده، و در تن بی روح روان

می‌دمد. و اگر متصل ننمودیم چاه خشک به همان منوال، و چراغ تار به همان قسم، و بدن مرده نیز بی‌روح و روان باقی می‌ماند.

در کتاب «غیبت» نعمانی از کلینی با اسناد متصل خود از ابن ابی نصر از حضرت ابی الحسن علی بن موسی علیهما السلام راجع به تفسیر آیه کریمه: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ﴾، روایت می‌کند که فرمود: **مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ وَرَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِّنْ أئِمَّةٍ أَهْدَى**^۱.

حضرت فرمود: «منظور از این شخص گمراه در آیه مبارکه همان کسی است که رویه و دین خود را همان آراء و افکار خود قرار داده و از ائمه هدی پیروی نمی‌کند». و این همان جاهلیتی است که در روایات متواتره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است که: **مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً**.

بحث در مفهوم مرگ جاهلی

^۱ «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۷.

ما از نقطه نظر سند این روایات مفصلاً بحث

کردیم، اما از نقطه نظر مفاد و دلالت بسیار جای دقت

و تحقیق است. اولاً باید دید مردن جاهلی یعنی چه،

و مردم جاهلیت در چه

درجه از بدبختی و زبونی بوده‌اند که شخصی که بدون امام بمیرد مانند آنان جان سپرده است؛ گرچه فعلاً از قرآن و سنت پیغمبر اکرم تبعیت می‌کند، ولی در عین حال چون امام را مربی خود نمی‌داند، و احکام اسلام را طبق سلیقه و تشخیص خود به جای می‌آورد همانند مردمان جاهلیت است. اهل جاهلیت، با ملت اسلام از نقطه نظر شقاوت و سعادت در دو قطب مختلف و متباعد از یکدیگر قرار دارند. تمام نکبت‌ها و زشتی‌ها و رذائل اخلاقی و مفسد اجتماعی و کثر روی‌های عقیدتی در آنها موجود بود: آدم‌کشی، قربانی کردن طفل و جوان خود را در برابر بت، زیر خاک نمودن دختر زنده بی‌گناه، شرب خمر، دزدی و قطع طریق، قمار، و ربا به حدّ اعلی و مضاعف، زنا و هتک نوامیس، شرک و بت‌پرستی عمیق و سایر مفسد روحی، قساوت دل، ماده‌پرستی، فقدان حمیت و انصاف.

اما در تربیت اسلامی رحم و مروّت، صفا و وفا، ایثار و اغماض، حیا و عفت، خداشناسی و عبودیّت، معاملات از روی تراضی، حفظ حقوق

فردی و اجتماعی، فداکاری برای هدایت کفار و مشرکین، یتیم‌نوازی و احسان به فقرا و مستمندان، روشنی دل، حصول یقین، انشراح صدر، و تجلی انوار ملکوتیه الهیه در قلب، به طوری که این ملت را ملت علم و آن را ملت جهل، این را نور، و آن را ظلمت، این را ترقی و تکامل، آن را جمود و نقصان، این را طیران و پرش، آن را توقف و تقید می‌توان شمرد. و همه آن رذائل برای آن ملت بخت برگشته از ناحیه جهل آنان، و این همه فضائل و ملکات برای ملت اسلام به علت علم و سعه نور در وجود و روح آنان بوده است. و لذا آن زمان را قرآن مجید به زمان جاهلیت نام‌گذاری نموده است، و این زمان را اسلام.

مسلمانان در اثر مواجهه با پیامبر اکرم و تعلیمات آن حضرت در قطب مثبت آمدند، اهل جاهلیت به علت فقدان راهنما و قطع رابطه با هدایت الهی در آن قطب منفی قرار گرفتند. لذا عنوان جهل به جای بزرگترین سب و لعن و دشنام و اظهار تنفر و انضجاری است که قرآن مجید بر آنها روا می‌دارد، و عنوان جاهلیت را که معرف و نام فامیلی در

شناسنامهٔ آنان قرار داده است حاکی از آنکه تمام این
مفاسد ناشی از جهل بوده، و جهل بزرگترین گناه
نابخشودنی آنانست. و در جائی که عنوان جهل و
جاهلیت را ذکر می‌کند دیگر محتاج به ذکر هیچ عیب

دگر

نیست، و این عنوان خود به تنهایی جامع تمام آن
 عناوین زشت می‌باشد، و آنجائی که تا حدّ نهائی
 می‌خواهد از کاری یا عقیده‌ای انتقاد کند آن را کار یا
 عقیده جاهلی می‌شمارد. ﴿أَفْحَكَمَ الْجَاهِلِيَّةِ
 يَبْغُونَ﴾^۱. «آیا این مردم حکم جاهلیّت را جستجو
 می‌کنند». ﴿يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾^۲
 «گمان می‌برند به خدا گمان باطل مانند گمان مردم
 جاهلیّت». ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ
 حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ﴾^۳ «در آن زمانی که کفار در دل خود
 عصبیت جاهلیّت را راه دادند و از آن حمیت پیروی
 کردند». ﴿قُلْ أَوْفَعَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا
 الْجَاهِلُونَ﴾^۴ «ای پیغمبر به این مردم مشرک بگو: آیا
 شما مرا امر می‌کنید که غیر از خدا را پرستش کنم؟
 ای مردمان جاهل». ﴿قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ
 الْجَاهِلِينَ﴾^۵ حضرت موسی در جواب قوم خود که
 گفتند: آیا ما را به سخریّه و استهزاء گرفتی؟ در پاسخ

^۱ سوره مائده ۵ - آیه ۵۰.

^۲ سوره آل عمران ۳ - آیه ۱۵۴.

^۳ سوره فتح ۴۸ - آیه ۲۶.

^۴ سوره زمر ۳۹ - آیه ۶۴.

^۵ سوره بقره ۲ - آیه ۶۷.

گفت: «من پناه می‌برم به خدا که از گروه جهّال بوده باشم».

اگر شخصی در ملت اسلام کارهایش طبق سلیقه و خواهشهای خود باشد و از تبعیت امام زنده سرپیچی کند، چه تفاوتی دارد با مردم اهل جاهلیت؟ آنها خودسر و خودرأی بودند این نیز خودسر و خودرأی است، آن به شکلی خاص و این نیز به صورت و شکلی مخصوص. اگر ربط واقعی با امام نباشد چه تفاوت بین آن صورت و این صورت؟ چون حقیقت عدم ربط، که ظلمت هوا و میل نفسانی است در هر دو جا یکی است. کمال و علوی که مسلمانان پیدا نمودند در اثر ربط با پیامبر بود، اگر پس از پیامبر این رابط که به صورت ربط با امام است از بین برود همان حقیقت جاهلیت است که بدین صورت جلوه کرده است، لذا شخص بدون امام در زندگی و مرگ، زندگی و مرگ مردمان جاهل را دارا خواهد بود. امام است که انسان را در اثر تعلیم و تربیت خارجی و در اثر اشراقات انوار ملکوتی باطنی زنده می‌کند و دل تاریک را با مبدأ نور و روشنائی

رہط می دہد و سیراب می کند.

از کتاب «کنز الفوائد» کراچکی روایت شده است با اسناد متصل خود از سلمة بن عطا از حضرت صادق علیه السلام قال: خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ عَلِيَّ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ - وَاللَّهِ - مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا أَنْتَ وَ أُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ^۱.

«حضرت فرمودند: روزی حضرت سید الشهداء علیه السلام خارج شده بر اصحاب خود و خطبه مختصری فرمودند، و پس از حمد خداوند جلّ و عزّ و درود بر محمد رسول خدا فرمودند: ای مردم سوگند به خدا که پروردگار، بندگان خود را نیافریده است مگر برای آنکه او را بشناسند پس در وقتی که او را شناختند او را می پرستند و به عبادت

^۱ «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۸.

او برمی خیزند، و زمانی که او را پرستش نمودند بی نیاز می شوند با عبادت او، از پرستش و عبادت هر کسی غیر از خدا. مردی گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمود: معرفت و شناسائی اهل هر زمانی امامشان را که واجب است در آن زمان از او اطاعت کنند».

ملاحظه می شود که در اینجا حضرت معرفت خدا را عین معرفت امام شمرده است چون راه منحصر برای معرفت خدا معرفت امام است. چون اولاً تعلیم و تربیت و اخذ احکام دین توسط امام صورت می گیرد، و ثانیاً امام اسم اعظم خداست و معرفت آنها به نورانیت عین معرفت خداست؛ بنابراین معرفت امام و معرفت خدا از هم جدا نبوده و قابل تفکیک نیستند.

و بر همین اساس از «قرب الاسناد» حمیری از ابن عیسی از بزندی از حضرت رضا علیه السلام روایتی است: قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَيَنْظُرَ اللَّهُ

إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ يَتَبَرَّأْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَ يَأْتُمْ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ، فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ نَظَرَ إِلَى اللَّهِ^۱.

«حضرت فرمودند که: حضرت امام محمد

باقر علیه السلام فرمودند: کسی که خوشحال

^۱ «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۷.

می‌شود و دوست دارد که بین او و بین خدا هیچ حجابی نباشد به طوری که او خدا را ببیند و خدا او را نظر کند، باید آل محمد را دوست داشته و از دشمنان آنها بیزاری جوید و به امام آنها اقتداء نموده و پیروی نماید، در این صورت خدا به او نظر می‌کند و او به مقام ملاقات و دیدار خدا می‌رسد».

از این روایت استفاده می‌شود که اصلاً مقام لقاء خدا بدون تبعیت از امام صورت نخواهد گرفت و عاشقان و سوختگان بارگاه عزّش تا سر تسلیم در حرم امامش نسپرند به عزّ و وصول و مقام دیدار نائل نخواهند شد. لذا می‌بینیم که بسیاری از سالکین و عاشقین که در بدو سلوک از عالم تشیع محروم بوده‌اند چون دارای نیت صادقه بوده و بدون عناد و لجاج سلوک کرده‌اند در عاقبت امر مطلب بر آنها مکشوف شده است، آنها مقام ولایت را اعتراف و از شیعیان پاک گشته‌اند، و اگر چه در زمان تقیه می‌زیسته‌اند، ولی از کلمات و اشارات، بلکه بعضی از تصریحات آنها ارشادشان به مقام حقّ مشهود است.

جهت دیگر از بحث در روایت وارده از رسول

خدا آنکه: انسان باید معرفت به امام زنده و ظاهر پیدا کند تا به مرگ جاهلی نمرده باشد. امام زنده، معلّم و دستگیر و صاحب ولایت مطلقه فعلیه، و قادر بر افاضه انوار ملکوتی در دل مؤمن، و مُسیطر بر عالم مُلک است، و پیروی از دستورات و سنن رسول اکرم تنها، یا امامانی که بدرود حیات گفته‌اند بدون اتّکاء و تعلّم و تربیت از امام زنده مفید و مثمر ثمر نخواهد بود، و الاّ چه نیاز به پیغمبر اکرم باشد در صورتی که حضرت ابراهیم علیه السّلام که از دنیا رفته و صاحب شریعت بوده ممکن است از دستورات او پیروی نمود؟! و بعد از رسول الله دیگر چه نیازی به امام زنده مولی الموحّدين امیر المؤمنین علیه افضل الصّلاة و السّلام باشد؟! مگر آن مرد نگفت: کَفَانَا کِتَابُ اللّهِ «کتاب خدا برای ما کافی است» ما به آن عمل می‌کنیم و نیازی به امام نداریم. این سخن از درجه اعتبار نزد اهل فنّ ساقط است. متابعت از دستورات پیغمبر یا امامی که مرده است پیروی از خواسته‌های نفس و امیال شخصی است که آنها را پسندیده و به هر طور که نفسش بخواهد

تفسیر و تأویل می کند و سپس بدان عمل می نماید، ولی متابعت از امام زنده حقیقتاً تبعیت از حق است. و علاوه ولایت و قدرت روحی در امام زنده است، و لذا بازگشت تمام استشفاعات و توسّلات از صاحبان یقین از اولیاء خدا و ائمه

ظاهرین علیهم السّلام به استشفاع و توسّل از امام
حیّ و زنده خواهد شد.

و لذا در آن سه حدیثی که از کتاب
«اختصاص» شیخ مفید (ره) نقل شده حضرت صادق
و حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام منحصرأً
راه نجات را معرفت امام زنده و ظاهر فرموده‌اند و از
رسول خدا چنین حکایت کرده‌اند که فرموده است:
کسی که بمیرد و امام ظاهر و زنده‌ای نداشته باشد
به طوری که سخن او را بشنود و سمعاً و طاعةً گوش
کند و فرمان برد و در تحت تعلیم و تربیت او تربیت
گردد، به مرگ اهل جاهلیّت از دنیا رفته است. و این
مسئله بسیار صحیح و بسیار جای دقّت است.

بنابراین افرادی که در غیبت امام زندگی
می‌کنند از اکثر فضائل و فواضل بدون تردید
محروم‌اند و برای آنکه از موت جاهلی رهائی یابند
باید مقدمات ظهور را فراهم کنند و با عمل به
دستورات قرآن و مجاهده در راه خدا و ایتلاف دلها
زمینه را برای ظهورش آماده نمایند، چون علّت
غیبت نقص و فتور در مردم است و عدم استعداد

آنان، نه نقص در آن حضرت. اگر این نقص رو به کاهش رود و دلها کم کم قوت گیرد و تعلیمات قرآنی صحیحاً بر دلها بنشیند ظهور آن حضرت حتمی خواهد شد. کما آنکه در نامه‌ای که آن حضرت به شیخ مفید رضوان الله علیه نوشته‌اند متذکر این حقیقت می‌گردند که: **وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا -**

وَفَقَّهَهُمُ اللَّهُ لِمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا. «اگر شیعیان

و پیروان ما - که خداوند توفیق دهد آنها را به اطاعت

خود - بر اتحاد آراء و افکار به وفای عهدی که با آنان

شده است یکدله اتفاق کند، هر آینه یمن تشرّف آنها

به دیدار و ملاقات ما به تأخیر نمی‌افتاد».

بنابراین معلوم می‌شود علت عدم ظهور،

افتراق آراء و عدم اتحاد دلهاست بر وفای به عهدی

که با آنان شده است، و این تقصیری است بزرگ از

شیعیان بلکه از جمیع امت. و تمام محرومیّت‌ها از

فقدان انصاف و گسترش ظلم و بیداد و شرک و

اعتساف با تمام مظاهر زشت و ناپسندش، همه و

^۱ «احتجاج» شیخ طبرسی ج ۲ ص ۳۲۵.

همه معلول این فتور و سستی و بالتّیجه غیبت آن حضرت است.

و روایت وارده از رسول خدا به جابر بن عبد

اللّه انصاری که شیعیان در زمان غیبت از آن حضرت

بهره‌مند می‌شوند مانند کسی که از آفتاب در زیر ابر

بهره‌مند شود

منافات با این معنی ندارد، چون البتّه وجود آن حضرت با آن نفس زکیّه و دل واسع و ولایت تکوینیّه موجود است، چه غائب چه ظاهر، غایه الامر در زمان غیبت، آن نور دستگیری ظاهری نمی کند، و مردم در تحت تعلیم و تربیت و ارشاد و سیر تکاملی واقع نمی شوند و این مایه تأسّفی است بس بزرگ.

تفاوت بسیاری است در میان آنکه خورشید طلوع کند درختان را سرسبز، و به زمین نور و حرارت بیشتری دهد، امراض و میکربها را بکشد، صحت و سلامت را به جای آن بیاورد و بواطن اشیاء را ظهور دهد، و میان آنکه خورشید در پس ابر باشد، آسمان مه آلوده، و میکربهای زکام و غیر آن همیشه مردم را مریض بنمایند. آری مردم در زمان غیبت بهره مند می شوند و در زمان ظهور هم بهره مند می شوند ولی این کجا و آن کجا؟! گرچه در زمان غیبت هم بعضی از افراد با همّت، با اراده‌ای استوار و عزمی راسخ و نیّتی متین پای در مقام عمل نهاده تا به حدّی که در اثر صفای دل و طهارت روح به شرف معرفت آن حضرت فائز می گردند. و البتّه این ظهوری است شخصی برای آنها، مانند کسی که در آسمان مه آلود

و ابری بر هواپیما سوار و از ابرها تجاوز کند و خود را به آفتاب برساند. لذا در زمان غیبت هم راه و سیر تکاملی برای دلباختگان حریم مقدّسش مسدود نیست و آن که به مقام معرفت رسیده و آن وجود را به حقیقت ولایت و نورانیت درک نموده برای او ظهور و غیبت چه تفاوت دارد! از بزرگی سؤال کردند چه موقع انسان به شرف حضور آن حضرت مشرف می‌گردد؟ در پاسخ گفت: وقتی که غیبت و ظهورش برای انسان تفاوتی نکند. از بزرگی دیگر نیز سؤال کردند: آیا شما خدمت امام زمان رسیده‌اید؟ در جواب گفت: کور است آن چشمی که صبح از خواب بیدار شود و در اوّل وهله نظرش بر آن حضرت نیفتد.

در هر زمان مردم مکلف به شناخت امام خود

هستند

از کتاب «محاسن» برقی با اسناد متصل خود از

فضیل روایت است قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَوْتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ، وَ

لَا يُعْذَرُ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ، وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ

عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَا يَضُرُّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ، وَ مَنْ

مَاتَ عَارِفًا لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ.^۱

«فضیل می گوید: از حضرت امام محمد باقر

علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

^۱ بحار الانوار ج ۷ ص ۱۷.

کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد پس مردن او مردن مردم جاهلیت است. و مردم در پیشگاه خدا معذور نیستند مگر زمانی که امام خود را بشناسند. و کسی که بمیرد و معرفت به امام خود پیدا کرده باشد برای او دیگر تفاوتی ندارد، ظهور آن امام جلو افتد یا عقب واقع شود. و کسی که بمیرد درحالی که معرفت به امام خود حاصل کرده باشد مانند کسی است که زنده و با آن حضرت و در چادر آن حضرت باشد».

جهت دیگر بحث در روایت متواتره از رسول خدا آن است که: مراد از معرفت امام، معرفتِ شخص واحد در هر زمان است. همان طور که در حدیث جابر حضرت رسول الله یکایک را بالخصوص شمردند. و اجمالا اگر کسی بگوید که: من آل محمد را قبول دارم، و از میان آنها امام معین و منصوص را برای خود امام قرار ندهد، مثلا محمد ابن حنفیه یا زید بن علی بن الحسین یا عبد الله بن موسی بن جعفر را امام خود بگزیند، باز به مرگ جاهلی مرده است.

ائمه طاهرین علیهم السّلام دارای
 خصوصیاتِی هستند که در افراد دیگر از ذرّیّه رسول
 خدا از بنی الحسن و بنی الحسین نیست و این
 امتیازات روحی و سعه قلبی و مقام ولایت باطنی
 منحصرأ اختصاص به آنها دارد. و لذا در سه روایت
 از «غیبت» نعمانی سابقاً ذکر شد که ائمه طاهرین
 افرادی را که به یکی از ائمه نگرویده‌اند، بلکه اجمالاً
 می‌گویند: امر ولایت از آل محمد خارج نیست، ولی
 چون آنها با خود اختلاف دارند اگر آنها همگی
 تسلیم یکی شوند ما هم امامت او را گردن می‌نهیم،
 ضالّ و گمراه شمرده و فرمودند: اگر با این نیت
 بمیرند به مرگ جاهلی مرده‌اند، با آنکه حلال آل
 محمد را حلال و حرام آنها را حرام می‌دانند و نماز
 می‌گزارند و زکات می‌دهند. چون معنی ندارد که
 همه جمع شوند و یک امام معین کنند، تعیین امام به
 دست کسی نیست و علاوه امام که نمی‌تواند تسلیم
 دیگری شود، و احیاناً اگر دیگران نیز حاضر نشدند
 تسلیم امام کردند در این صورت امام ساقط
 نمی‌شود. پس تکلیف معرفت برداشته نمی‌شود، و با
 وجود اختلاف در بین ذرّیّه رسول خدا انسان باید به

دنبال معرفت امام واقعی رفته و از جاهلیت نجات
یابد لذا در بین اصحاب ائمه بسیاری بودند که بعد از
رحلت امامی در امامت امام بعدی تردید و توقّف
کردند و یا قائل به امامت دیگری از اولاد حضرت
امیرالمؤمنین یا حضرت امام حسن و یا سایر ائمه
شدند، مانند کیسانیّه و فَطَحِيّه و ناووسیّه و واقفیّه و
زیدیّه و اسماعیلیّه و غیر آنها، و به مقتضای این

روایات همه آنها گمراه بوده و از آن به بعد بزرگان از اصحاب و علماء روایات آنها را در ردیف روایات شیعه معتبر نمی‌شمارند.

منازعه حضرت سجّاد علیه السّلام با محمّد بن

حنفیّه در امر امامت

باری در آخر کتاب «مدارک الاحکام» که از کتب نفیسه فقهیه است در ضمن بیست خبری که متضمّن فوایدی است می‌گوید: شانزدهم، خبری است صحیح که کلینی از ابو عبیده حذاء، و زراره و هر دو نفر آنها از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام روایت کرده‌اند که چون حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام شهید شدند محمّد ابن حنفیه که فرزند امیرالمؤمنین بود فرستاد نزد حضرت سجّاد زین العابدین علیّ ابن الحسین و با آن حضرت در مجلسی خلوت کرد و گفت: ای فرزند برادر من می‌دانی که رسول خدا بعد از خود به امیرالمؤمنین وصیت کرد و سپس به امام حسن و پس از آن به امام حسین علیه السّلام، و پدر تو علیه السّلام کشته شده و وصیتی نکرده است و من عموی تو هستم و هم‌طراز با پدر تو و من فرزند علیّ هستم و من با این

سنّ و سابقه‌ای که دارم از تو که نوجوانی، به امر امامت سزاوارترم، بنابراین در امر وصیت و امامت با من نزاع مکن و احتجاج منما. حضرت سجّاد علیه السلام فرمود: **يَا عَمَّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَدَّعِ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقٍّ، إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.** «ای عمو جان از خدا بپرهیز و دنبال مقامی که شایسته تو نیست مرو، من به تو پند و اندرز می‌دهم که مبادا از جاهلین باشی».

پدر من قبل از آنکه متوجّه به سوی عراق شود به من وصیت کرد، و در امر امامت از من پیمان گرفت قبل از یک ساعت که در کربلا کشته شود، و اینک اسلحه رسول خدا که علامت امامت است در نزد من است متعرّض این مقام مشو می‌ترسم که بدین سبب عمرت کوتاه و حالت تباه گردد. خداوند تعالی امامت را در اولاد حضرت حسین قرار داده است، و اگر می‌خواهی یقین پیدا کنی بیا با هم برویم نزد حَجْرَ الاسود و او را حَکَم قرار داده و از او سؤال کنیم.

حضرت باقر فرمودند: این کلام بین آنها در مکه واقع شد. پس هر دو آمدند به سوی

حَجْرَ الاسود، حضرت سجّاد عليه السّلام به محمّد
ابن حنفيّه گفتند: ابتدا کن به تضرّع و ابتهال به سوی
خداوند و بخواه که حَجْرَ الاسود را برای تو به گفتار
درآورد و سپس از حَجْرَ الاسود سؤال کن. محمّد ابن
حنفيّه ابتهال و تضرّع کرد و از خدا خواست و سپس
از حَجْرَ سؤال کرد و پاسخی نشنید. حضرت سجّاد
فرمود: ای عمو جان اگر تو امام و وصی بودی هر
آینه

حجر پاسخ تو را می‌داد. محمد گفت: تو ای برادرزاده بخوان خدا را و دعا کن و از حَجْر سؤال کن. حضرت سجّاد خواندند خدای عزّوجلّ را آن مقداری که خواستند و سپس گفتند: ای حجر تو را سوگند می‌دهم به آن خدائی که در تو میثاق انبیا و میثاق اوصیاء و میثاق جمیع خلایق را قرار داده است اینکه بگوئی وصی و امام بعد از حسین ابن علی کیست؟ گفت: که حجر به حرکت آمد به طوری که نزدیک بود از جای خود بیفتد و خداوند به زبان عربی فصیح او را به سخن درآورد و گفت: وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیهما السّلام برای علیّ بن الحسین بن فاطمة بنت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم است. در این حال محمد ابن حنفیه مراجعت نمود در حالی که ولایت حضرت سجّاد را پذیرفت و به عهده گرفت.^۱

باری امام دارای خصوصیات است که در دیگری نیست گرچه عمرش کمتر باشد. دانه درّ گرچه قیمتی است ولی قابل قیاس با دانه الماس و

^۱ «مدارک الاحکام» ص ۴۶۱ و ص ۴۶۲، و «اثبات الهداة» ج ۵ ص ۲۱۸.

برلیان نیست؛ یک دانه الماس ممکن است چندین هزار برابر از دانه دُرّ قیمت داشته باشد. عقیق یمانی و عقیق هندی هر دو عقیق است ولی این کجا و آن کجا؟! محمد ابن حنفیه و زید بن علی بن الحسین دارای مقاماتی بس ارجمند و سوابقی در راه خدمت، و فکری عالی دارند ولی ابداً قابل قیاس با مقام و درجه امام نیستند. علی بن جعفر که مردی است عالم و محدّث و خبیر و راوی روایات و فقیه و زاهد در سنّ شیخوخت و پیری که از ریش سفیدان بنی هاشم و بنی الزهراء و اولاد حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام و عموی پدر حضرت جواد بود، با تمام این مقامات و درجات امامت طفل هفت ساله «حضرت جواد» را پذیرفت و در مقابل آن حضرت تسلیم و خاضع و از احترام و شرایط ادب ابداً دریغ نمود و از محضر علمی آن حضرت استفاده‌ها می‌برد. میثم تمار مردی است خرما فروش چند سبد خرما دارد و در دگّه‌ای نزدیک مسجد کوفه می‌گذارد و می‌فروشد، در اثر تسلیم و اطاعت آن قدر مقام و منزلت یافت که امام خود را به نورانیّت و به ولایت شناخت و امیرالمؤمنین علیه السّلام ساعاتی چند در

دگان او می‌رفتند و می‌نشستند و مانند دو برادر
مهربان مأنوس بودند و آن قدر از اسرار غیبی و
معارف الهی به او آموختند که هر بیننده را متحیر
می‌ساخت.

ابن عبّاس که شاگرد مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام است و در تفسیر، استاد و از سرلشگران نامی و مبرز و از خواصّ آن حضرت است و محمّد ابن حنیفیه او را استاد و ربّانی امّت خطاب می‌کند در مقابل علوم میثم تمار نتوانست طاقت بیاورد و ظرفیت تحمّل آن را داشته باشد، و به آن درجه‌ای که این مرد خرمافروش امام خود را شناخت و به حقیقت معرفت پی برد ابن عبّاس پی نبرد، و گهگاهی به آن حضرت دستور می‌داد یا ایراد می‌گرفت.

حضرت روزی به میثم فرمودند: حالت چگونه است در وقتی که زنازاده بنی امیه^۱ تو را بطلبد و امر کند که از من بیزاری بجوئی؟ میثم گفت: به خدا سوگند که هیچگاه از تو بیزاری نخواهم جست. حضرت فرمود: به خدا قسم ترا خواهند کشت و بر دار خواهند کشید. میثم گفت: صبر خواهم کرد و اینها در راه خدا کم است و آسان. حضرت فرمود که: ای میثم تو در آخرت با من خواهی بود و در

^۱ در عبارت حضرت چنین وارد است که: «دعی» از بنی امیه تو را بطلبد، و «دعی» بمعنای پسر خوانده و چسبانیده شده و متّهم در نسب است.

درجه من. این شاگرد عارف و امام شناس است که سیطره غیبی امام خود را بر مُلک و ملکوت ادراک نموده است و لذا از مغیبات و از فتن آینده خبر می داد و چون آینه‌ای تمام وقایع آینده در مقابل دیدگانش هویدا و مشهود بود تا چه رسد به خود مقام ولایت که از اسرار و مغیبات خبر دهد و دوست و دشمن بر علوم غیبی او معترف باشند.

إِخْبَارِ غَيْبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ

شهادت خود

ابن حجر هيثمي گوید: وَ سُئِلَ وَ هُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ

بِالْكُوفَةِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ

عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا

بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾^۱ فَقَالَ: اللَّهُمَّ غَفْرًا، هَذِهِ الْآيَاتُ نَزَلَتْ فِي

وَ فِي عَمِّي حَمَزَةَ وَ فِي ابْنِ عَمِّي عُبَيْدَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ

الْمُطَلِّبِ، فَأَمَّا عُبَيْدَةُ فَقَضَى نَحْبَهُ شَهِيدًا يَوْمَ بَدْرٍ، وَ حَمَزَةُ

قَضَى نَحْبَهُ شَهِيدًا يَوْمَ أُحُدٍ، وَ أَمَّا أَنَا فَانْتَظِرُ أَشْقَاهَا

يُخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ - وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ -

^۱سوره احزاب ۳۳ - آیه ۲۳.

عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَى حَبِيبِي أَبُو الْقَاسِمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.^۱

می گوید: «حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

بر فراز مسجد کوفه بودند که کسی

^۱ «الصواعق المحرقة» ص ۸۰، و «نور الأبصار» شبلینجی ص ۹۷.

از تفسیر آیه شریفه ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا﴾ و شأن نزول

آن سؤال کرد. حضرت فرمود: خدایا آمرزش با
توست، سپس فرمود: این آیات درباره من و درباره
عموی من حمزه و درباره فرزند عموی من عبیده بن
الحارث نازل شده است. اما عبیده در جنگ بدر به
درجه شهادت رسید، و اما حمزه در جنگ اُحُد شهید
گشت، و اما من منتظرم که شقی ترین امت این را از
این خضاب کند - و با دست خود اشاره به محاسن
خود و به سر خود نمودند - و این پیمانی است که
حبیب من محمد صلی الله علیه و آله و سلم با من
بسته است».

وَ رُویَ أَنَّ عَلِيًّا جَاءَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ يَسْتَحْمِلُهُ^۱

فَحَمَلَهُ، ثُمَّ قَالَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ:

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي *** عَذِيرِي^۲ مِنْ خَلِيلِي مِنْ

^۱ معنای «یستحمله» این است که از حضرت مرکبی طلب می نمود و شاهد
بر این معنی روایتی است از ابن سعد در «طبقات». مرحوم مجلسی در ج ۹
«بحار الانوار» ص ۶۴۷ گوید: و ذکر ابن سعد فی «الطبقات»: انَّ
امیرالمؤمنین علیه السلام لما جاء ابن ملجم و طلب منه البيعة طلب منه فرساً
أشقر فحمله عليه فرکه فأنشد أمير المؤمنين عليه السلام: أريد حياته - البيت.
^۲ در «نهایه» ابن اثیر عذیرک من خلیلک من مراد ذکر کرده است و گفته است

ثُمَّ قَالَ: هَذَا وَاللَّهِ قَاتِلِي، فَقِيلَ لَهُ: أَلَا تَقْتُلُهُ؟ فَقَالَ:

فَمَنْ يَقْتُلُنِي؟!^۱

«و در روایت آمده که ابن ملجم خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و طلب حاجت و مرکب سواری کرد، حضرت به او اسبی داد و حاجت او را برآورد و سپس فرمود: من برای او زندگی و حیات می خواهم و او اراده کشتن مرا دارد، بیاور پذیرنده عذر مرا در این صورت از دوستان من از طائفه مراد. و سپس فرمود: سوگند به خدا که این مرد قاتل من است. به حضرت گفتند: آیا او را نمی کشی؟ حضرت فرمود: پس چه کسی مرا خواهد کشت؟».

«عذیر» به معنی اسم فاعل یعنی عاذر است و عاذر پذیرنده عذر را گویند، و «عذیرک» منصوب است به فعل مقدر «ای هاک عذیرک». و بنابراین عذیرک و عذیری فرق نمی کند و کاف خطاب مراد نفس خود متکلم است، و این شعر را به خود امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده است و تمثّل نیست، و در بعضی از نسخ به جای «حیاته» «حباءه» آمده است.

^۱ «الصواعق المحرقة» ص ۸۰.

درس سی و سوّم: تفسیر آیه: ﴿فَلَا أُقْسِمُ

بِالشَّفَقِ... لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لعنة

اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ

يَوْمِ الدِّينِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿فَلَا أُفْسِمُ بِالشَّفَقِ * وَ اللَّيْلِ وَ مَا وَسَقَ * وَ

القَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ * لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾^١.

ترجمه: «سوگند به روشنی آسمان هنگام

غروب آفتاب، و سوگند بر شب تار و آنچه از

جنبندگان در دل شب به مأوای خود رفته و آرام

گرفته‌اند، و سوگند بر ماه در آن وقتی که فروزان

گردد، که هر آینه شما احوال گوناگون و حوادث

مشابه با یک دیگر در آینده خواهید داشت».

^١ سوره انشقاق: ٨٤ - آیه ١٦ تا ١٩.

بسیاری از تفاسیر، جمله ﴿لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ﴾

﴿طَبَقٍ﴾ را به احوالات مختلفهٔ انسان در برزخ و قیامت و عرض و صراط و میزان، و بالأخره دوزخ و بهشت تفسیر کرده‌اند.

حوادث واقعه در امم گذشته، در امت اسلام

نیز پیدا خواهد شد

در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل این آیه از

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که:

لَتَرْكَبَنَّ سُنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةِ

بِالْقُدَّةِ، لَا تُحْطُونَ طَرِيقَهُمْ وَلَا يُحْطَأُ شِبْرٌ بِشِيرٍ وَ ذِرَاعٌ

بِذِرَاعٍ وَ بَاعٌ بِبَاعٍ، حَتَّىٰ أَنْ لَوْ كَانَ مِنْ قَبْلِكُمْ دَخَلَ جُحْرَ

ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ. قَالُوا: الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى تَعْنَىٰ يَا

رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: فَمَنْ أَعْنَىٰ؟ لَتَنْقُضَنَّ عُرَىٰ الْإِسْلَامِ

عُرْوَةَ عُرْوَةٍ فَيَكُونُ أَوَّلُ مَا تَنْقُضُونَ مِنْ دِينِكُمُ الْأَمَانَةَ وَ

آخِرُهُ الصَّلَاةَ^۱.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

^۱ «بحار الانوار» ج ۸ ص ۴، و «تفسیر علی بن ابراهیم» ص ۷۱۸. لکن در خود تفسیر به جای «لا یحطُّ» «لا یحطُّ» گذارده است.

فرمودند: «هر آینه شما بجا خواهید آورد و در میان شما واقع خواهد شد تمام کارها و تمام وقایعی که در افرادی که قبل از شما بودند واقع شده است بدون هیچ اختلاف، مثل تشابه یک قطعه نعل با قطعه دیگر و یا مثل تشابه درازای یک قطعه تیر با درازای قطعه دیگر،^۱ شما از مسیر آنها به هیچ وجه منحرف نخواهید شد و یک وجب از کارهای آنان با یک وجب از کارهای شما فرق نخواهد کرد، و نه یک ذراع به یک ذراع و نه یک باع به یک باع^۲، حتی اگر فرضاً افرادی از آنان که قبل از شما بودند داخل در سوراخ سوسماری شدند هر آینه شما نیز داخل می‌شوید. عرض کردند: آیا منظور شما از افرادی که قبل از ما بودند یهود و نصاری است؟ فرمود: پس چه منظوری دارم؟ حَقّاً که شما تمام بندهای اسلام را خواهید گشود و دستاویزهای آن را خواهید

^۱ چون یک لنگه کفش بسیار شبیه به لنگه دیگر است، و چون تیرهایی را که می‌بریدند از چوب یا از نی اوّل یک دسته از آنها را پهلوی هم قرار داده و سپس سر و ته آنها را یکباره با هم می‌بریدند برای آنکه یک اندازه باشد، لذا طول یک تیر کاملاً به اندازه طول تیر دیگر بود.

^۲ ذراع به معنی درازای سرانگشتان است تا آرنج، و باع به معنی فاصله بین دو سر دستهاست درحالی که کاملاً باز شود.

شکست یکی یکی، اوّلین دستاویزی که خرد
خواهید نمود و درهم خواهید کوفت امانت است و
آخرین دستاویز نماز است».

طبق مفاد این روایت، روایات دیگری نیز از
طریق خاصّه و عامّه وارد شده است. از جمله
اتّفاقاتی که در قوم یهود و نصاری واقع شده است،
اختلاف امّت بوده است. در امّت حضرت موسی و
عیسی اختلافات بسیار واقع شد و منازعات و
مشاجرات بسیار پیدا شد و آراء و نحلّ مختلفی
پدیدار گشت. هر طایفه از آنها به دنبال رئیسی رفتند
و لذا تحزّب و تحریف از اصل شریعت به اندازه‌ای
شد که آن دین واقعی در میان اینها گم، و افرادی که
تابع آن بودند بسیار قلیل و انگشت شمار گشتند. از
تمام امّت حضرت موسی یک طایفه از وصیّ او
یوشع بن نون پیروی کردند، و از تمام امّت حضرت
عیسی فقط یک فرقه از وصیّش شمعون بن صفا
متابعت نمودند. بنابراین اختلاف در امّت پیامبر آخر
الزمان مسلماً پدیدار خواهد گشت و فقط یک دسته
از وصیّ او علیّ بن ابی طالب علیه السّلام پیروی

خواهند کرد.

احادیث راجع به افتراق امت پس از رسول الله

موفق بن احمد خوارزمی که از اعیان و

بزرگان عامّه است با سند متصل خود

از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می کند که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ مَثَلُكَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، افْتَرَقَ قَوْمُهُ ثَلَاثَ فِرَقٍ: فِرْقَةٌ مُؤْمِنُونَ وَهُمْ الْحَوَارِيُّونَ، وَفِرْقَةٌ عَادُوهُ وَهُمْ الْيَهُودُ، وَفِرْقَةٌ غَلَوْا فِيهِ فَخَرَجُوا عَنِ الْإِيمَانِ. وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ فِيكَ ثَلَاثَ فِرَقٍ: شِيعَتِكَ وَهُمْ الْمُؤْمِنُونَ، وَفِرْقَةٌ هُمْ أَعْدَاؤُكَ وَهُمْ النَّاكِثُونَ، وَفِرْقَةٌ غَلَوْا فِيكَ وَهُمْ الْجَاهِدُونَ وَهُمْ الضَّالُّونَ، وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ وَشِيعَتِكَ فِي الْجَنَّةِ، وَعَدُوُّكَ وَالْغَالِي فِيكَ فِي النَّارِ.^۱

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای علی مثل تو در امت من مثل عیسی ابن مریم است. قوم عیسی به سه دسته تقسیم شدند، یک دسته به او ایمان آوردند و آنها حواریون بودند، و یک دسته با او دشمنی ورزیدند و آنها یهود بودند، و یک دسته درباره او غلو کردند و او را از مرتبه اش بالا برده درجه الوهیت برای او قائل شدند و آنها از ایمان

^۱ «غایة المرام» ص ۵۷۷ و «مناقب خوارزمی» فصل نوزدهم ص ۲۲۶.

خارج شدند. و امت من درباره تو نیز به سه فرقه تقسیم می‌شوند، یک فرقه شیعیان تو هستند و آنها مؤمنین‌اند، و یک دسته دشمنان تو هستند و آنها عهدشکنان‌اند، و یک فرقه درباره تو غلو می‌کنند و برای تو درجه و مرتبه خدائی را قائلند و آنها منکران و گمراهانند. و ای علی تو و شیعیانت در بهشت خواهید بود، و دشمنانت و غلوکنندگان در آتش».

و نیز از ابن مردویه که از بزرگان و معاریف و ثقات عامه است با سند متصل خود از ابان بن تغلب از مسلم روایت شده است قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادِ وَ سَلْمَانَ يَقُولُونَ: كُنَّا قُعُودًا عِنْدَ النَّبِيِّ إِذْ أَقْبَلَ ثَلَاثَةٌ مِنْ الْمُهَاجِرِينَ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: تَفْتَرِقُ أُمَّتِي بَعْدِي ثَلَاثَ فِرَقٍ: أَهْلُ حَقٍّ لَا يَشُوبُونَهُ بِيَاطِلٍ، مَثَلُهُمْ كَالذَّهَبِ كُلَّمَا فَتَنَتْهُ النَّارُ زَادَ جُودَةً، وَ إِمَامُهُمْ هَذَا - وَ أَشَارَ إِلَى أَحَدِ الثَّلَاثَةِ - وَ هُوَ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ﴿إِمَامًا وَ رَحْمَةً﴾، وَ فِرْقَةٌ أَهْلُ بَاطِلٍ لَا يَشُوبُونَهُ بِحَقٍّ، مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الْحَدِيدِ كُلَّمَا فَتَنَتْهُ النَّارُ زَادَ خُبْنًا، وَ إِمَامُهُمْ هَذَا، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَ إِمَامِهِمْ، فَقَالُوا: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ أَمْسَكُوا عَنِ الْآخَرِينَ، فَجَهَدْتُ فِي الْآخَرِينَ

أَنْ يُسَمُّوهُمَا فَلَمْ يَفْعَلُوا. هَذِهِ رِوَايَةٌ أَهْلِ الْمَذْهَبِ.^۱

«مسلم می گوید: شنیدم از سلمان و ابو ذر و

مقداد که می گفتند: ما نشسته

^۱ «غایة المرام» ص ۵۷۸.

بودیم نزد رسول خدا که ناگهان سه نفر از مهاجرین آمدند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: امت من بعد از من به سه دسته تقسیم می‌شوند. یک دسته اهل حق محض اند که ابداً آن حق را به باطل مخلوط نمی‌کنند، و مثل آنها مانند طلاست که هر چه آتش بر آن دمیده شود پاکی و خلوص آن بیشتر خواهد شد، و امام آنها این است - و به یکی از آن سه نفر اشاره فرمود -، و او همان کسی است که خداوند تعالی در کتاب خود به عنوان امام و رحمت امر به پیروی از او نموده است. و یک دسته اهل باطل اند که ابداً آن باطل را با حق مخلوط نمی‌کنند، مثل آنها مانند آهن است هر چه بیشتر آتش به آن دمیده شود خبث و ناپاکی خود را بیشتر خواهند نمود. مسلم می‌گوید: من سؤال کردم که اهل حق چه کسانیند و امام آنها که بود؟ گفتند: علی بن ابی طالب، و از گفتن دو امام دیگر خودداری نمودند، و هر چه من اصرار کردم که از آن دو امام نیز بازگو کنند بازگو نکردند. سپس ابن مردویه می‌گوید: به این قسم که ما این روایت را آوردیم اهل مذهب یعنی سنی‌ها روایت کرده‌اند».

باری این روایت را بعینه در کتاب «سلیم بن

قیس هلالی کوفی» آورده است و همه جملات را يك به

يك ذكر می کند تا این جمله که: **كُلَّمَا فَتَتْهُ النَّارُ زَادَ خُبْنًا**

وَإِمَامُهُمْ هَذَا، وَسِيسٌ مِي گويد: **وَفِرْقَةٌ مُذَبِّدِينَ ضَلَالًا**

لَا إِلَى هَوْلَاءٍ وَلَا إِلَى هَوْلَاءٍ، وَإِمَامُهُمْ هَذَا أَحَدُ الثَّلَاثَةِ وَ

سَأَلْتُهُمْ عَنِ الثَّلَاثَةِ، فَقَالُوا: إِمَامُ الْحَقِّ وَالْهُدَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي

طَالِبٍ، وَ سَعْدٌ إِمَامُ الْمُذَبِّدِينَ، وَ حَرَصْتُ أَنْ يُسَمَّوْا إِلَى

الثَّلَاثَةِ فَأَبَوْا، وَ عَرَّضُوا لِي حَتَّى عَرَفْتُ مَنْ يَعْنُونَ.^۱

«و یک دسته متردد و متلون و گمراه‌اند، نه با

اهل حق‌اند و نه با اهل باطل، و امام آنها این است –

که یکی از آن سه نفر بود –. و من سؤال کردم از امام

حق و هدایت، گفتند: علی بن ابی طالب است، و

سعد امام مترددین و متلونین است. و هر چه اصرار

کردم که نام امام سومین را برای من ببرند، آنها امتناع

ورزیدند، لکن به کنایه و اشاره به طوری تعریض

کردند که من او را شناختم.»

^۱ منظور سعد وقاص است.

^۲ «کتاب سلیم» ص ۲۲۷، و نیز در «بحار الانوار» ج ۸ ص ۶ از ابان از «کتاب سلیم» نقل می کند.

و روایات بسیاری از طریق شیعه و سنی وارد
شده است که امت رسول خدا به هفتاد و سه دسته
تقسیم می‌شوند هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه
اهل نجات‌اند و در

بهشت وارد می‌شوند و آنها شیعیان و پیروان
وصی آن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
هستند.

اما از طریق شیعه به چند مضمون وارد شده
است. ۱ - از «کافی» و «تفسیر عیاشی» و «امالی» شیخ
طوسی و «جامع الاخبار» و «خصال» صدوق و
«احتجاج» طبرسی و «تفسیر ثعلبی»^۱ و کتاب «سلیم بن
قیس هلالی» و «فضائل» ابن شاذان و کتاب «الروضة فی
الفضائل» همگی با اسناد خود از امیرالمؤمنین علیه
السلام روایت می‌کنند قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ
عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ، وَ سَبْعُونَ فِي
النَّارِ. وَ افْتَرَقَتْ أُمَّةُ عِيسَى بَعْدَهُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ
فِرْقَةً، فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ، وَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ. وَ إِنَّ أُمَّتِي
سَتَقْرُقُ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ، وَ
اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ.^۲

^۱ ثعلبی ظاهراً از عامه است.

^۲ «بحار الانوار» ج ۸ ص ۲ تا ص ۵.

«می‌فرماید: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرمود: امت موسی بعد از او به هفتاد و یک دسته تقسیم شدند، یک دسته اهل نجات و هفتاد دسته در آتش‌اند. و امت عیسی بعد از او به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند، یک گروه اهل نجات و هفتاد و یک گروه در آتش‌اند. و امت من بعد از من به هفتاد و سه فرقه قسمت خواهند شد، یک فرقه اهل نجات و هفتاد و دو فرقه آنها در آتش‌اند.»

۲ - از کتاب «غارت» از ابی عقیل از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت است که فرمود:

اِخْتَلَفَتِ النَّصَارَى عَلَى كَذَا وَ كَذَا، وَ اِخْتَلَفَتِ الْيَهُودُ عَلَى كَذَا وَ كَذَا، وَ لَا أَرَاكُمْ آيْتَهَا الْأُمَّةُ إِلَّا سَتَخْتَلِفُونَ كَمَا اِخْتَلَفُوا وَ تَزِيدُونَ عَلَيْهِمْ فِرْقَةً، أَلَا وَ إِنَّ الْفِرْقَ كُلَّهَا ضَالَّةٌ إِلَّا أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي.^۱

حضرت فرمود: «طایفه نصاری بر فلان مقدار اختلاف کردند و طایفه یهود نیز بر فلان مقدار مختلف شدند، و ای امت اسلام من نمی‌بینم شما را

^۱ «بحار الانوار» ج ۸ ص ۷۴۰.

مگر آنکه شما نیز اختلاف خواهید کرد و از مقدار اختلاف آنها به یک دسته بیشتر، بدانید تمام این دسته‌ها گمراهند مگر من و پیروان من».

۳ - از کتاب «فضایل» ابن شاذان و کتاب

«روضه» روایت می‌کند که

امیرالمؤمنین فرمود: بعد از آنکه رسول خدا افتراق امت‌ها را ذکر فرمود، فرمود: فرقه ناجیه از قوم موسی، کسانی بودند که از وصی او پیروی کردند، و فرقه ناجیه از قوم عیسی کسانی بودند که از وصی او متابعت کردند. و بعد فرمود: سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، اِثْنَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعْتُ وَصِيَّي - وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مَنْكِبِي ثُمَّ قَالَ: - اِثْنَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً حَلَّتْ عَقْدَ اِلٰهِي فَيْكَ، وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّخَذْتُ مَحَبَّتَكَ وَ هُمْ شِيَعَتُكَ^۱.

«و امت من بر هفتاد و سه فرقه افتراق خواهند نمود، هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه اهل بهشتند، و آنان کسانی هستند که از وصی من پیروی می‌کنند. حضرت امیر گوید: در این وقت رسول الله با دست خود به شانه من زدند و سپس فرمودند: هفتاد و دو فرقه از امت کسانی هستند که پیمان خدا را درباره تو می‌شکنند، و یک دسته در بهشتند و آنان کسانی هستند که محبت تو را اتخاذ می‌کنند و آنها

^۱ «بحار الانوار» ج ۸ ص ۵.

٤ - از اميرالمؤمنين عليه السلام روايت است

كه: إِنَّهُ قَالَ لِرَأْسِ الْيَهُودِ: عَلَى كَمِ افْتَرَقْتُمْ؟ قَالَ: عَلَى كَذَا

وَ كَذَا فِرْقَةً، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَبْتَ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ

فَقَالَ: وَاللَّهِ لَوْ نُئِيتُ لِي الْوَسَادَةُ لَقَضَيْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ

بِتَوْرَاتِهِمْ، وَ بَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ، وَ بَيْنَ أَهْلِ

الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ، إِفْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ

فِرْقَةً، سَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَ هِيَ الَّتِي

اتَّبَعَتْ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ وَصِيَّ مُوسَى. وَ افْتَرَقَتِ النَّصَارَى

عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَ

وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ شَمْعُونَ وَصِيَّ عِيسَى.

وَ تَفْتَرِقَ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَ

سَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ

وَصِيَّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى

صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنْ الثَّلَاثِ وَ السَّبْعِينَ

فِرْقَةً كُلُّهَا تَسْتَحِلُّ مَوَدَّتِي وَ حُبِّي، وَاحِدَةٌ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَ

هُمُ النَّمَطُ الْاَوْسَطُ وَ اِثْنَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ^۱.

«حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به رئيس

يهود فرمودند: بر چند دسته شما مختلف شديد؟

گفت: بر فلان مقدار، حضرت فرمودند: دروغ

می گوئی و سپس رو

^۱ «غاية المرام» ص ۵۷۸ از «امالی» شيخ، و كتاب «سليم بن قيس» ص ۲۱۴، و «بحار الانوار» ج ۸ ص ۳ از «احتجاج» طبرسى.

کردند به مردم و فرمودند: هر آینه اگر اریکه و کرسی حکم برای من مقرر گردد، در میان اهل تورات به تورات آنها حکم خواهم نمود، و در میان اهل انجیل به انجیل آنها، و در میان اهل قرآن به قرآن آنها. طایفه یهود به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، هفتاد فرقه در آتش و یک فرقه در بهشتند، و آنها کسانی هستند که از یوشع بن نون وصی موسی پیروی کرده‌اند. و طایفه نصاری به هفتاد دو فرقه تقسیم شدند، هفتاد و یک در آتش و یک فرقه در بهشتند، و آنها کسانی هستند که از شمعون وصی عیسی متابعت کردند. و این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد هفتاد و دو طایفه در آتش و یک طایفه در بهشتند، و آنها کسانی هستند که از وصی محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کردند. و با دست خود به سینه خود زدند، و سپس فرمودند: سیزده فرقه از این هفتاد و سه فرقه همگی دوستی و مودت مرا ادعا کنند، یک دسته از آنها در بهشتند و آنها طایفه‌ای از شیعیان معتدل و مستقیم و دوازده دسته دیگر در آتش‌اند».

و اما از طریق روایات اهل تسنن که راجع به

حدیث افتراق است، در «مسند» ابی داود و «سنن» ابن

ماجه و «مسند» احمد حنبل^۱ روایاتی وارد است. و نیز

امام الحرمین موفق بن احمد خوارزمی با اسناد خود از

علی بن ابی طالب روایت می کند که قَالَ: تَفْتَرِقُ هَذِهِ

الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، ثِنْتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ

وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي

حَقِّهِمْ: ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ

يَعْدِلُونَ﴾^۲ وَ هُمْ أَنَا وَ شِيعَتِي.^۳

«امیرالمؤمنین فرمودند که: این امت بر هفتاد

و سه طائفه قسمت می شوند، هفتاد و دو طایفه در

آتش و یک طائفه در بهشتند و آنها کسانی هستند که

خدای تعالی درباره آن فرموده است: «و از کسانی که

آفریده ایم جماعتی هستند که به حق هدایت می کنند

و به سبب آن عدالت را بپا می دارند» و آنها من و

شیعیان من هستند.»

^۱ «المعجم المفهرس» ج ۵ ص ۱۳۶.

^۲ سوره اعراف ۷- آیه ۱۸۱.

^۳ «غایة المرام» ص ۵۷۷، و در «مناقب» خوارزمی فصل ۱۹ ص ۲۳۷.

و نیز حافظ محمد بن موسی شیرازی در
کتابی که نوشته و آنها را از مجموع دوازده تفسیر
گردآوری کرده است (تفسیر ابی یوسف یعقوب بن
سفیان و تفسیر ابن

جُرَيْج و تفسیر مقاتل بن سلیمان و تفسیر وَكَيْع بن
 جَرَّاح و تفسیر یوسف بن موسی القَطَّان و تفسیر قَتَادَة
 و تفسیر ابی عُبَیْدَة القاسم بن سلام و تفسیر علی بن
 حرب الطَّائی و تفسیر السَّدی و تفسیر مجاهد و تفسیر
 مُقاتل بن حِیَّان و تفسیر ابی صالح؛ و هر يك از صاحبان
 این تفاسیر از بزرگان و معاریف اهل سنت اند،) از انس
 بن مالك روایت می کند که او می گوید: ما در محضر
 رسول اکرم نشسته بودیم و از مردی یاد می کردیم که
 نماز می خواند و روزه می گیرد و تصدَّق می کند و
 زکات می دهد. حضرت رسول اکرم به ما فرمود: من
 او را نمی شناسم. گفتیم: ای رسول خدا او بنده
 خداست، تسبیح می کند، تقدیس می کند و خدا را به
 وحدانیّت یاد می کند. حضرت فرمود: من او را
 نمی شناسم. در این بین که ما در مذاکره و بیان حالات
 آن مرد بودیم ناگاه ظاهر شد، عرض کردیم: این است
 آن مرد مؤمن و عابد، حضرت رسول الله به او نظری
 کردند و به ابو بکر گفتند: این شمشیر مرا بگیر و به
 دنبال او برو و گردن او را بزن، چون او اوّل کسی است

که از حزب شیطان فتنه می‌انگیزد. ابو بکر داخل مسجد شد دید آن مرد در حال رکوع است، با خود گفت: سوگند به خدا که این مرد را نخواهم کشت، چون رسول الله ما را از کشتن نمازگزاران منع نموده است. برگشت خدمت حضرت رسول اکرم، و عرض کرد: یا رسول الله من او را در حالت نماز دیدم، حضرت فرمود: بنشین تو اهلیت کشتن او را نداری. برخیز ای عمر شمشیر را از ابو بکر بگیر و برو در مسجد گردن او را بزن. عمر می‌گوید: شمشیر را از ابو بکر گرفتم و داخل در مسجد شدم، دیدم آن مرد در حال سجده است با خود گفتم: قسم به خدا که من او را نخواهم کشت چون کسی که از من بهتر بود (کنایه از ابو بکر) او را نکشت و در امان حفظ کرد، پس به خدمت حضرت رسول الله برگشتم و گفتم: ای پیغمبر خدا آن مرد در حال سجود بود. حضرت فرمود: بنشین ای عمر تو اهلیت نداری. برخیز ای علی تو کشنده او هستی اگر یافتی او را، او را بکش و در این صورت بین امت من اختلافی هرگز پدیدار نخواهد شد.

امیرالمؤمنین گوید: من شمشیر را گرفتم و داخل در
مسجد شدم، او را ندیدم، برگشتم خدمت رسول الله و
عرض کردم: یا رسول الله من او را ندیدم فقال لی: یا
أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى افْتَرَقَتْ إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً،
فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ، وَ إِنَّ أُمَّةَ عِيسَى افْتَرَقَتْ
اِثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ، وَ إِنَّ
أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً،

فِرْقَةٌ نَّاجِيَةٌ وَالْبَاقُونَ فِي النَّارِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ

مَا النَّاجِيَةُ؟ فَقَالَ: الْمُتَمَسِّكُ بِمَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَأَصْحَابُكَ.

«حضرت رسول فرمودند: ای ابا الحسن امت

موسی به هفتاد و یک گروه جدا جدا شدند، یک

گروه نجات یافتند و بقیه در آتش رفتند. و امت

عیسی به هفتاد و دو گروه جدا جدا شدند، یک گروه

نجات یافتند و بقیه در آتش؛ و در آینده امت من به

هفتاد و سه گروه جدا جدا و تقسیم شوند، یک گروه

نجات یابند و بقیه در آتش روند. عرض کردم: ای

رسول خدا آن گروه نجات یابنده کدامند؟ فرمود: آن

کسانی که به رویه و مرام تو و اصحاب تو تمسک

جویند». و در آن حال در شأن آن مرد فتنه جو این آیه

نازل شد: ﴿ثَانِي عِظْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي

الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾^۱.

ترجمه: «با نخوت و تکبر اعراض نموده تا

مردم را از راه خدا گمراه کند، از برای او در دنیا ذلت

است و در قیامت از آتش سوزان به او خواهیم

چشانید».

^۱سوره حج ۲۲ - آیه ۹.

آن مرد اولین کسی بود که از اهل بدعت و ضلالت بر علیه امیرالمؤمنین قیام کرد. ابن عباس گوید: سوگند به خدا آن مرد را نکشت مگر امیرالمؤمنین در جنگ صفین و منظور از خزی در دنیا کشته شدن به خواری و ذلت، و عذاب سوزان در قیامت به واسطه قتال و نبرد با امیرالمؤمنین بود.^۱

بسیاری از بزرگان گفته‌اند که: آن مرد فتنه‌جو در جنگ نهروان کشته شد و از جمله خوارج بود و او را ذُو الثَّدِيَّةِ یا ذُو الثَّدِيَّةِ به تصغیر گویند. در کتاب «الاصابة» وارد است که هنگامی که در آن قضیه در مقابل پیغمبر ظاهر شد پیغمبر از او پرسید: تو را به خدا سوگند الآن که از مقابل ما عبور کردی در دل خود با خود نگفتی که من از همه این جماعتی که اینجا نشسته‌اند افضل هستم؟ گفت: چرا. آنگاه گوید: قول قوی، آن است که ذُو الثَّدِيَّةِ همان ذُو الخُوَيْصِرِ، حرقوص بن زهیر باشد که در نهروان به دست امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شد. و حضرت پس از خاتمه جنگ از

^۱ این روایت مفصل را مرحوم مجلسی در «بحار الانوار» ج ۸ ص ۲۳۹ از «کشف الیقین» علامه حلی نقل می‌کند.

اصحاب خود سؤال کردند که بروید و جنازه او را پیدا کنید، چون بنا به اخبار رسول خدا مسلماً کشته شده است. هر چه اصحاب گردش کردند نیافتند. حضرت فرمود: مسلماً کشته شده است، خوب تجسس کنید، اصحاب پس از تجسس کافی جنازه او را در گودالی که مملو از نی بود در میان نيزار یافتند، و صدق کلام رسول خدا ظاهر شد، که ای علی تو قاتل او خواهی بود.

اخبار غیبی امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ

نهروان

از جمله اخبار غیبیه حضرت در نهروان آن است که فرمود: قبل از جنگ از این جماعت ده نفر نمی ماند و از اصحاب ما ده نفر کشته نمی شوند. از نهروانی ها فقط نه نفر فرار کردند و جان به سلامت بردند در حالی که مجموع آنها چهار هزار نفر بود، و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام فقط نه نفر کشته شدند. یکی از خوارج عبد الرحمن بن ملجم مرادی است که با دو نفر در مکه هم پیمان شد و اراده قتل آن حضرت را نمود. از ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» با اسناد

متّصل خود نقل است از ابو عبد الرحمن سُلمی قال:
 قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ: خَرَجْتُ وَ أَبِي يُصَلِّي
 فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ لِي: يَا بُنَيَّ إِنِّي بِتُّ اللَّيْلَةَ أُوقِظُ أَهْلِي
 لِأَنَّهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ صَبِيحَةَ يَوْمٍ بَدْرٍ لِسَبْعِ عَشْرَةَ لَيْلَةً خَلَّتْ
 مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَمَلَكَتْنِي عَيْنَايَ فَشَبَّحَ لِي رَسُولُ اللَّهِ،
 فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَقَيْتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَ
 اللَّدْدِ! فَقَالَ: ادْعُ عَلَيْهِمْ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ أَبْدِلْ لِي بِهِمْ مَنْ
 هُوَ خَيْرٌ لِي، وَ أَبْدِلْ لَهُمْ بِي مَنْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ مِنِّي. فَقَالَ
 الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ جَاءَ ابْنُ أَبِي النَّبَّاحِ فَآذَنَهُ
 بِالصَّلَاةِ، فَخَرَجَ وَ خَرَجْتُ خَلْفَهُ، فَاعْتَوَرَهُ رَجُلَانِ، فَأَمَّا
 أَحَدُهُمَا فَوَقَعَتْ ضَرْبَتُهُ فِي الطَّاقِ، وَ أَمَّا الْآخَرُ أَثْبَتَهَا فِي
 الرَّأْسِ.^۱

^۱ «غاية المرام» ص ۵۷۳ الحديث الثامن. و ابن ابی الحديد در «شرح نهج البلاغه» ج ۶ ص ۱۲۱ ضمن شرح خطبة ۶۸ آورده است. و عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبة ۶۸ «نهج البلاغه» این است: **ملكنتني عيني و انا جالس فسبح لي رسول الله صلى الله عليه فقلت: يا رسول الله! ماذا لقيت من أمتك من الأود و اللدد! فقال: ادع عليهم، فقلت: ابدلني الله بهم خيراً منهم و ابدلهم بي شرأهم مني.** و ابن ابی الحديد ضمن این

«حضرت امام حسن می فرماید: من از منزل

خارج شدم و پدرم در مسجد نماز می خواند، پدرم

به من گفت: ای نور دیده من! امشب را تا به صبح

بیدار بودم و اهل بیت خود را بیدار نگاه داشتم. چون

شب جمعه بود، که آن جمعه روز بدر بود که

خطبه در شرح خود در ج ۶ از ص ۱۱۳ تا ص ۱۲۶ مفصلاً از علت شهادت
و وقایع و اخبار و وصیت و مدفن و سایر جهات آن حضرت شرح داده
است.

هفده روز از ماه رمضان گذشته بود. پس به واسطه شدت بی خوابی، چرت و پینکی مرا گرفت. رسول خدا بر من ظاهر شد، عرض کردم: ای رسول خدا چه بسیار از امت تو به من سختی و تعب و دشمنی وارد شده است! رسول خدا فرمود: آنها را نفرین کن، عرض کردم: بار پروردگارا به عوض آنها برای من ملاقات خوبان را نصیب من بنما، و به عوض من بر آنان بدتر از مرا نصیب آنان کن. حضرت امام حسن فرمود: ابن ابی النّباح آمد و اذان نماز در داد. حضرت برای نماز خارج شد و من به دنبال او رفتم آن دو مرد یکی پس از دیگری حربه خود را حواله امیرالمؤمنین کردند یک حربه بر طاق فرود آمد، اما دیگری بر سر آقا نشست». در بعضی از روایات وارد است که این خواب را امیرالمؤمنین علیه السّلام برای امام حسن در شب آخر عمر خود بیان کردند، و سپس بیان کردند که بعد از دعای من پیغمبر فرمود: یا علی دعایت مستجاب شد، سه شب دیگر میهمان مائی. ای حسن دو شب از آن خواب گذشته و امشب شب آخر من است.

درس سی و چهارم و سی و پنجم: تفسیر
آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لعنة

اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ

يَوْمِ الدِّينِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾^۱.

ترجمه: «به درستی که افرادی که ایمان

آورده‌اند و کردار شایسته انجام داده‌اند ایشان بهترین

خلایق خواهند بود، پاداش آنان در نزد پروردگارشان

باغ‌هایی پر درخت سر به هم آورده از بهشت‌های

عدن خواهد بود که در زیر آن درختان، نهرهایی

^۱ سوره بینه ۹۸ - آیه ۷ و ۸.

جاری است، در آن بهشت‌ها به طور جاودان و دوام زیست خواهند نمود، خدا از آنها راضی و آنان نیز از خدا راضی هستند. این است مقام و منزلت کسی که از عظمت پروردگار خود درخشیت افتد (و بالنتیجه به طاعت او پردازد).

شأن نزول آیه «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» امیرالمؤمنین علیه السلام است

این آیه کریمه دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان آن حضرت وارد شده است. روایاتی که در شأن نزول این آیه راجع به آن حضرت و شیعیان اوست زیاده از حدّ احصاء، و علمای بزرگ شیعه و سنی در کتب خود ضبط و در تفاسیر خود در ذیل این آیه مبارکه آورده‌اند. در کتاب «غایة المرام» از طریق عامّه یازده حدیث و از طریق خاصّه هفت حدیث به مضامین مختلفه راجع به شأن نزول این آیه دربارهٔ

علی بن ابی طالب و شیعیان آن حضرت با سلسله
سندهای متصل خود روایت نموده است.^۱ از شیخ
طوسی در کتاب «امالی»^۲ و از صاحب کتاب «اربعین»^۳
با اسناد خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت است
که قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ فَأَقْبَلَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ
النَّبِيُّ: قَدْ آتَاكُمْ أَخِي، ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْكَعْبَةِ فَضَرَبَهَا بِيَدِهِ
فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ أَوْلَاكُمْ أَيْمَانًا مَعِي، وَ أَوْفَاكُمْ بِعَهْدِ
اللَّهِ، وَ أَقْوَمُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَ أَعْدَلُكُمْ فِي الرَّعِيَّةِ، وَ
أَقْسَمُكُمْ بِالسَّوِيَّةِ، وَ أَعْظَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرْيَّةً. قَالَ: وَ
نَزَلَتْ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ
خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ قَالَ: وَ كَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَ سَلَّمَ إِذَا أَقْبَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا: جَاءَ خَيْرُ
الْبَرِيَّةِ.^۴

^۱ «غاية المرام» ص ۳۲۶ تا ص ۳۲۸.

^۲ «غاية المرام» ص ۳۲۸ روایت ششم، و نیز در ص ۴۸۳ حدیث چهاردهم
از طریق عامه ذکر کرده است.

^۳ «غاية المرام» ص ۳۲۹ روایت پنجم.

^۴ این حدیث را به عین همین عبارات گنجی شافعی در «کفایة الطالب» باب
۶۲ ص ۲۴۴ از طبع ثانی نجف آورده است و سپس گوید: محدث شام (ابن
عساکر) به طرق مختلفی این حدیث را در «تاریخ» خود آورده است. و دیگر

«جابر بن عبد الله می گوید: ما در محضر حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودیم که ناگاه علی بن ابی طالب علیه السّلام وارد شد، رسول خدا فرمود: برادر من به سوی شما آمد، و سپس روی خود را به طرف کعبه متوجّه نموده و با دست خود به کعبه زدند و گفتند: سوگند به آن خدائی که جان من در ید قدرت اوست حقّاً که این مرد و شیعیان او فقط رستگارانند و اهل نجات در روز قیامت. و سپس فرمود: این مرد اوّلین مؤمن به خداست با من، و وفا کننده ترین شماست به پیمان با خدا، و راسخ ترین شماست در امر خدا، و راستین ترین شماست در حکم بین رعیت، و مساوی قسمت کننده ترین شماست بین آنها، و عظیم ترین شماست در نزد خدا از نظر مقام و منزلت. جابر می گوید: و این آیه بر پیغمبر نازل شد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ «حقّاً که کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته

عین این حدیث را طبری در «تفسیر» خود در جزء ۳۰ ص ۱۴۶ با اسناد خود از ابی الجارود از محمد بن علی (ع) آورده است.

انجام دادند ایشانند بهترین مخلوقات عالم». جابر گوید: پس از آن هر وقت علی بن ابی طالب وارد می شد، اصحاب رسول خدا می گفتند: جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ «بهترین اهل عالم آمد».

و نیز از طریق محمد بن عباس از جعفر بن محمد حسینی، مرحوم سید بحرانی حدیث را به ابو رافع می رساند، که امیرالمؤمنین علیه السلام به عین این حدیث با اهل شورائی که عمر بعد از خود تشکیل داده بود احتجاج نموده گفتند: «شما را به خدا سوگند آیا می دانید در آن روزی که من آمدم به سوی شما و شما با رسول خدا نشسته بودید فرمود: اینست برادر من، و بعداً روی خود را به کعبه نموده و گفت: سوگند به این خانه بنا شده که فقط این مرد و شیعیان او رستگارند در روز قیامت، و پس از آن روی خود را به شما نمود و فرمود: بدانید که این مرد اولین مؤمن است با من، و راستین ترین افراد شماست به امر خدا، و وفا کننده ترین شماست به عهد خدا، و حاکم ترین شماست به حکم خدا، و عادل ترین شماست در بین رعیت، و قسمت

کننده‌ترین شماست بالسّویّه، و بزرگترین شماست در نزد خدا از نظر منزلت و مقام. و پس از آن خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ در آن حال رسول خدا صدای خود را به تکبیر بلند کرد و شما همگی نیز الله اکبر گفتید. ای اهل شورا آیا شما می‌دانید که مطلب چنین بوده است؟ همگی گفتند: قسم به خدا آری می‌دانیم»^۱.

و این حدیث را بعینه امام خوارزمی (موفق بن احمد) در «مناقب» خود فصل نهم ص ۶۲ و حموی در «فرائد السّمطین» آورده‌اند. و سید بحرانی از طریق عامّه از اعمش از عطیه از خدری و همچنین از صاحب کتاب «اربعین» در بیست و هشتمین حدیث از چهل حدیث آن کتاب، و نیز از خطیب خوارزمی با سلسله سند متصل خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است.^۲

و سیوطی در تفسیر این آیه شریفه چهار حدیث

^۱ «غایة المرام» ص ۳۲۸ حدیث چهارم.

^۲ «غایة المرام» ص ۳۲۷ حدیث پنجم و دهم و ششم.

از رسول خدا راجع به علی بن ابی طالب و شیعیان او

روایت می کند و قبل از آن گوید: وَ أَخْرَجَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ

عَنْ

عَائِشَةَ قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَكْرَمُ الْخَلْقِ

عَلَى اللَّهِ؟ قَالَ: يَا عَائِشَةُ أَمَا تَقْرئينَ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾؟^۱ «ابن

مردویه از عائشه به سند متصل روایت کرده که عائشه

می‌گوید: به حضرت رسول الله عرض کردم:

گرامی‌ترین مخلوقات نزد خدا کیست؟ حضرت فرمود:

ای عائشه آیا این آیه را نخوانده‌ای: آن کسانی که ایمان

آورده‌اند و اعمال حسنه و شایسته بجای آورده‌اند آنها

بهترین خلق عالمند؟!!

احادیث اهل سنت در تفسیر آیه «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»

به امیرالمؤمنین و شیعه او

أَمَّا حَدِيثُ أَوَّلٍ - وَ أَخْرَجَ ابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ جَابِرِ

بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

فَاقْبَلَ عَلِيٌّ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: وَ الَّذِي

نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَ

نَزَلَتْ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ

خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾. فَكَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

^۱ تفسیر «الدرّ المنثور» ج ۶ ص ۳۷۹.

و سلم إذا أقبل على قالوا: جاء خير البرية^۱. این حدیث را که ابن عساکر که از معاریف و اعیان علماء عامّه است آورده در متن و عبارت عین همان حدیثی است که ما الآن نقل کردیم از «امالی» شیخ و کتاب «اربعین» و «مناقب» خوارزمی و «فرائد السمطين»، و امیرالمؤمنین علیه السلام در مجمع شورا بدان استناد کردند.

اما حدیث دوم - و أخرج ابن عدی و ابن عساکر عن أبي سعيد مرفوعاً: **علي خير البرية**. «ابن عدی و ابن عساکر از ابی سعید خدری مرفوعاً روایت کرده‌اند که حضرت رسول الله فرمودند: علی بهترین خلق عالم است».

اما حدیث سوم و أخرج ابن عدی عن ابن عباس قال: **لما نزلت: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾** قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لعلي: **هو أنت و شيعتك يوم القيامة راضين**

^۱ حدیث اوّل شماره ۲ را در «الغدیر» ج ۲ ص ۵۸ آورده است.

مَرَضِيَيْنَ^۱ «ابن عدی از ابن عباس روایت می‌کند که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمودند: خیر البریه تو و شیعیان تو خواهند بود در روز بازپسین، همگی از خدای خود خشنود و خدا از همه شما خشنود خواهد بود».

اما حدیث چهارم - وَ أَخْرَجَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ عَنْ عَلِيٍّ

قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾؟ أَنْتَ وَ شِيعَتِكَ، وَ مَوْعِدِي وَ

مَوْعِدِكُمْ الْحَوْضُ إِذَا جِئْتُ الْأُمَّمَ^۲ لِلْحِسَابِ تُدْعَوْنَ غُرًّا

مُحَجَّلِينَ^۳. «از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: آیا

این آیه را نشنیده‌ای؟ خیر البریه در این آیه تو هستی و

شیعیانت هستند، و محلّ وعده من و وعده شما کنار

^۱ تفسیر «الدرّ المنثور» ج ۶ ص ۳۷۹.

^۲ با احتمال قوی غلط نسخه است و صحیح آن إِذَا جِئْتُ بِالْأُمَّمَ لِلْحِسَابِ است و بنابراین ترجمه آن چنین خواهد بود: وقتی که اُمّت‌ها برای حساب آورده شوند، و بلکه جاءتِ الْأُمَّمَ بیشتر محتمل است.

^۳ تفسیر «الدرّ المنثور» ج ۶ ص ۳۷۹. و در «الغدیر» ج ۲ ص ۵۸ ذکر کرده و به لفظ جاءتِ الْأُمَّمَ آورده است.

حوض کوثر خواهد بود در وقتی که من برای حساب می‌آیم در برابر امت‌ها و شما در آن هنگام به نام سفید رویان و پاکیزگان خوانده می‌شوید!»!

خوارزمی در «مناقب» فصل هفدهم این حدیث را از امیرالمؤمنین چنین نقل می‌کند که فرمود: **حَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَا مُسْنَدُهُ إِلَى ظَهْرِي فَقَالَ: أَيُّ عَلِيٍّ أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ^۱ - إِلَى آخِرِ رَوَايَتٍ، وَ لَكِنِ فِي ذَيْلِهَا لَفْظٌ جَاءَتْ الْأُمَّةُ لِلْحِسَابِ** را آورده کما آنکه مرحوم کاشف الغطاء در «اصل الشيعة و اصولها» که این روایت را از سیوطی نقل می‌کند لفظ **«جَاءَتْ الْأُمَّةُ لِلْحِسَابِ»** را ذکر کرده است.^۲

و همچنین علامه خبیر نجم الدین عسگری در استدراکات کتاب «علی و الوصیة» ص ۳۸۲ از «تاریخ» ابن عساکر مخطوط نقل کند و گوید: و فيه أيضاً (یعنی در ورقه نود و ششم از کتاب) وارد است

^۱ «مناقب» خوارزمی ص ۱۸۷.

^۲ «اصل الشيعة و اصولها» ص ۱۱۰. و نیز عین این حدیث را طبری در تفسیر خود جزء ۳۰ ص ۱۷۸ از طریق حافظ ابن مردویه از یزید بن شراحیل انصاری آورده.

که رسول خدا فرمود: **إِنَّ عَلِيًّا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ**.

و نیز در ص ۲۲۹ حدیث هشتماد و نهم ضمن

روایت مفصلی که از خوارزمی در «مناقب» نقل

می‌کند رسول خدا می‌فرماید: **قُومِي يَا فَاطِمَةُ إِنَّ عَلِيًّا**

وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ غَدًا. «ای فاطمه برخیز به درستی

که فقط علی و شیعیان او در فردای قیامت

رستگارانند».

روایت «إِنَّ عَلِيًّا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ» در

مدارک اهل سنت

و نیز در ص ۳۸۷ از ورقه هشتاد و ششم

«تاریخ» ابن عساکر مخطوط روایتی نقل می کند که

ابوالقاسم سمرقندی نقل می کند از محمد بن علی قَالَ:

سَأَلْتُ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

عَنْ عَلِيٍّ فَقَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ

سَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

محمد بن علی می گوید: «از زوجه رسول خدا ام سلمه

درباره علی بن ابی طالب سؤال کردم. در جواب گفت:

از رسول خدا شنیدم که می فرمود: حَقًّا كَمَا أَنَّ عَلِيًّا وَ

شعیان او در روز قیامت رستگارانند.»

و نیز در ص ۳۸۷ از ورقه هشتاد و پنجم

«تاریخ» ابن عساکر از ابو العلاء صاعد بن ابی الفضل

بن ابی عثمان الهامقی روایت می کند که قَالَ: قَالَ رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: يَا عَلِيُّ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ قُبُورِهِمْ لِبَاسُهُمُ النُّورُ عَلَى نَجَائِبَ مِنْ

نُورٍ، أَرَمَّتْهَا يَوَاقِيتُ حُمْرٍ تَزْفُهُمُ الْمَلَائِكَةُ إِلَى الْمَحْشَرِ،

فَقَالَ عَلِيٌّ: تَبَارَكَ اللَّهُ مَا أَكْرَمَ هَؤُلَاءِ عَلَى اللَّهِ! قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ هُمْ أَهْلُ وِلَايَتِكَ وَشِيعَتِكَ وَمُحِبُّوكَ يُحِبُّونَكَ بِحُبِّي وَ يُحِبُّونِي بِحُبِّ اللَّهِ، هُمْ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». صاعد بن ابی الفضل مالیقی گوید که: «رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین علیه السَّلَام فرمودند: ای علی در روز قیامت جماعتی از قبرهای خود به محشر می آیند، لباس های آنها از نور است، و بر اسبهای از نور سوارند، لگامهای آن اسبان از یاقوت سرخ است، و ملائکة رحمت اطراف آنها را احاطه می کنند تا وارد محشر می شوند. امیرالمؤمنین عرض می کند: تبارک الله چقدر آنها در نزد خدا گرامی هستند! رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ای علی آن جماعت شیعیان تو و اهل ولایت تو هستند، و دوستان تو هستند که تو را به دوستی من دوست دارند و مرا به دوستی خدا دوست دارند، فقط در روز قیامت ایشان رستگارانند».

و همچنین حموی در «فرائد السمطين» و سید

بحرانی از موفق بن احمد خوارزمی با اسناد متصل خود
 از طریق عامّه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 روایت کرده‌اند که إِنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ وَ
 لَأَهْلِكَ وَ لِشِيعَتِكَ وَ مُحِبِّي شِيعَتِكَ وَ مُحِبِّي مُحِبِّي شِيعَتِكَ،
 فَأَبَشِرْ فَإِنَّكَ الْآتِزُ الْبَطِينُ، مَنزُوعٌ مِنَ الشَّرِكِ، بَطِينٌ مِنَ
 الْعِلْمِ^۱.

«حضرت رسول اکرم فرمودند: ای علی
 خداوند تو را آمرزید و اهل بیت تو را آمرزید و
 شیعیان تو و دوستان شیعیان تو و دوستان دوستان
 شیعیان تو همه را آمرزید، بشارت باد تو را که آنزاع و
 بَطِين هستی، یعنی از شرک خالی و از علم سرشار».
 و شیخ سلیمان قندوزی از دیلمی از رسول
 خدا روایت کرده است که فرمود: شِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ
 الْفَائِزُونَ^۲. و نیز از دیلمی روایت کند که رسول خدا

^۱ «غایة المرام» ص ۴۸۳ و ص ۴۸۴ حدیث پانزدهم. و در «غایة المرام» ص ۱۹ در حدیث بیست و یکم و بیست و دوّم دور روایت از رسول خدا از طریق عامّه راجع به درجات و مقامات شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام در قیامت روایت کرده است.

^۲ «ینابیع المودّة» ط اسلامبول ص ۱۸۰.

فرمود: يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ تَرِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ وَرِزْدًا.^۱

«ای علی تو و شیعیانت در کنار حوض کوثر بر من وارد خواهید شد».

و همچنین خوارزمی در «مناقب» فصل نوزدهم ص ۲۲۸ با اسناد خود از انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُنَادُونَ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ بِسَبْعَةِ أَسْمَاءٍ: يَا صِدِّيقُ، يَا دَالُّ، يَا عَابِدُ، يَا هَادِي، يَا مَهْدِي، يَا فَتَى، يَا عَلِيُّ، مَرَّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ. «رسول خدا فرمود: در روز قیامت علی بن ابی طالب را به هفت اسم صدا کنند و گویند: ای صادق راستین، ای راهنمای به سوی خدا، ای عبادت کننده پروردگار، ای راهبر و هدایت کننده به سوی حق، ای تربیت یافته به دست حق، ای جوانمرد پاکدل، ای بلند مرتبه، تو و شیعیانت همگی به سوی بهشت بدون حساب رهسپار گردید».

و نیز در همین فصل خوارزمی از ناصر للحق با

^۱ «ینابیع المودة» ص ۱۸۱.

سند خود از رسول الله روایت کرده است که قَالَ: يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ، فَقَالَ عَلِيٌّ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: هُمْ شِيعَتِكَ يَا عَلِيُّ وَ أَنْتَ إِمَامُهُمْ^۱. «رسول خدا گوید: روز قیامت از امت من هفتاد هزار نفر بدون حساب داخل در بهشت می‌شوند. امیرالمؤمنین عرض کردند: آنها چه کسانی هستند ای رسول خدا؟ فرمود: ای علی شیعیان تو هستند و تو امام آنها هستی».

و روایت کند حافظ ابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی با سند متصل خود از شعبی از امیرالمؤمنین علیه السلام که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ

^۱ این حدیث را در «غایة المرام» ص ۳۲ از انس روایت می‌کند.

فِي الْجَنَّةِ^۱. «رسول خدا فرمود: ای علی تو و

شیعیان تو در بهشت خواهید بود».

روایات اهل سنت راجع به شیعیان

امیرالمؤمنین

و علامه امینی روایاتی را در باب شیعیان

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده است: از

«مروج الذهب» ج ۲ ص ۵۱ قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَسَلَّمَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دُعِيَ النَّاسُ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ

أُمَّهَاتِهِمْ إِلَّا هَذَا (يعني علياً) وَشِيعَتَهُ فَأَنَّهُمْ يُدْعَوْنَ

بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ لِصِحَّةِ وِلَادَتِهِمْ. «رسول خدا

فرمودند: چون قیامت برپا گردد تمام مردم با اسمهای

خودشان و اسمهای مادرانشان خوانده می شوند، مگر

این (مقصود امیرالمؤمنین است) و شیعیان او، آنها به

اسم خودشان و اسمهای پدرانشان خوانده می شوند به

جهت پاکی و صحت ولادت آنها».

و از «نهایه» ابن اثیر ج ۳ ص ۲۷۶ قوله صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّكَ سَتَقْدَمُ عَلَى اللَّهِ أَنْتَ

^۱ «تاریخ بغداد» ج ۱۲ ص ۲۸۹.

وَشِيعَتُكَ رَاضِينَ مَرْضِيَّيْنَ. «حَقًّا اِي عَلِي كِه تُو و

شيعيانت بر خدا وارد خواهيد شد درحالي كه همۀ شما
از خدا خشنود و خدا نيز از همۀ شما خرسند خواهد
بود».

و از «الصواعق المحرقة» ص ۹۶ و ص ۱۳۹ و

ص ۱۴۰ قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيٍّ: يَا عَلِيُّ

إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ وَ لِدُرِّيَّتِكَ وَ لَوْلَدِكَ وَ لِأَهْلِكَ وَ

شِيعَتِكَ وَ لِمُجِبِّي شِيعَتِكَ. «اي علي خداوند تو را و

ذريۀ تو را و فرزندان تو را و اهل بيت تو را و شيعيان

تو را و دوستان شيعيان تو را آمرزيد».

و از «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۳۱ و «كفاية

الطالب» ص ۱۳۵ قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنْتَ

أَوَّلُ دَاخِلِ الْجَنَّةِ مِنْ أُمَّتِي، وَإِنَّ شِيعَتَكَ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ

نُورٍ مَسْرُورُونَ مُبَيَّضَةٌ وَجُوهُهُمْ حَوْلِي، أَشْفَعُ لَهُمْ

فَيَكُونُونَ غَدًا فِي الْجَنَّةِ جِيرَانِي. «رسول خدا به

اميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند: تو اولين كسي

هستی كه از امت من داخل بهشت خواهی شد، و

شيعيان تو همگی بر منبرهائی از نور بالا خواهند رفت،

همگی خرسند و خشنود با صورتهای سفید و چهره‌های
درخشان اطراف من‌اند، من شفیع آنها خواهم شد، و
همه آنها در فردای قیامت همسایگان من خواهند بود».

و از حاکم در «مستدرک» ج ۳ ص ۱۶۰ و از

ابن عساکر در «تاریخ» خود ج ۴ ص ۳۱۸ و از محبّ

الدین طبری در کتاب خود «الریاض النّضیرة» ج ۲

ص ۲۵۳ و از ابن صبّاغ مالکی در «الفصول المهمّة»

ص ۱۱ و از صفوری در «نُزهة المجالس»

ج ۲ ص ۲۲۲ قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنَا
الشَّجَرَةُ، وَفَاطِمَةُ فَرْعُهَا، وَعَلِيٌّ لِقَاحُهَا، وَالحَسَنُ وَ
الحُسَيْنُ ثَمَرَتُهَا، وَشِيعَتُنَا وَرَقُّهَا، وَأَصْلُ الشَّجَرَةِ فِي جَنَّةِ
عَدْنٍ وَ سَائِرُ ذَالِكَ فِي سَائِرِ الْجَنَّةِ.

«رسول خدا فرمود: من درخت (توحید)

هستم، و فاطمه شاخه اوست، و علی پیوند او، و
حسن و حسین میوه او، و شیعیان ما برگهای او، و
اصل و ریشه این درخت در بهشت عدن و سایر
اجزاء درخت در سایر بهشت‌هاست».

و از طبرانی از ابورافع و ابن عساکر در «تاریخ»

خود ج ۴ ص ۳۸ از امیرالمؤمنین علیه السلام و از

«الصواعق المحرقة» ص ۹۶ و «تذکره» سبط ابن

جوزی ص ۳۱ و «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۳۱ و

«کنوز الحقائق» مناوی در حاشیه «جامع صغیر» ج ۲

ص ۱۶ قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ إِنَّ أَوَّلَ

أَرْبَعَةٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ أَنَا وَ أَنْتَ وَ الحَسَنُ وَ الحُسَيْنُ، وَ

ذَرَارِينَا خَلْفَ ظُهُورِنَا، وَ أَزْوَاجُنَا خَلْفَ ذَرَارِينَا وَ شِيعَتُنَا

عَنْ آيَاتِنَا وَ عَنْ شَمَائِلِنَا. «رسول خدا فرمود: ای علی

اولین نفر از چهار نفری که داخل در بهشت می‌شوند
من هستم و دیگر تو هستی و حسن و حسین‌اند، و
اولاد ما عقب سرما، و زنهای ما^۱ در پشت سر اولاد ما،
و شیعیان ما در طرف راست و چپ ما».

و از هیشمی در «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۷۲

قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي خُطْبَةٍ لَهُ: أَيُّهَا النَّاسُ
مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَشَرَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا.

فَقَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ: يَا رَسُولَ اللهِ وَإِنْ صَامَ وَإِنْ صَلَّى

؟ قَالَ: وَإِنْ صَامَ وَإِنْ صَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ، اِخْتَجَزَ

بِذَلِكَ مِنْ سَفْكِ دَمِهِ وَ أَنْ يُؤَدِّيَ الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ

صَاغِرُونَ. «رسول خدا در خطبه‌ای فرمودند: ای گروه

مردم کسی که ما اهل بیت را مبعوض دارد خداوند در

روز قیامت او را یهودی محشور می‌کند. جابر بن عبد

الله می‌گوید: ای رسول خدا و اگر چه نمازگزار و

روزه‌گیر باشد؟ حضرت فرمود: و اگر چه نمازگزار و

^۱ مراد از زنها زنهای صالحه‌اند مانند حضرت خدیجه و امّ سلمه و زینب
دختر جَحْش و حضرت فاطمه همسر امیرالمؤمنین، نه مانند عائشه که بر
علیه امام زمان خود قیام کرد و صحنه خونین جمل را به راه انداخت، و نه
مانند حَفْصه که پیوسته معین و یار عائشه بود، و نه مانند جُعده که حضرت
امام حسن را مسموم کرد.

روزه‌گیر باشد و به گمان خود مسلمان باشد، چنین
مردی در واقع مسلمان نیست و اسلام خود را وسیله
صیانت خون خود و وسیله فرار از جزیه دادن از روی
ذلت قرار داده است». و از خطیب

بغدادی در «تاریخ بغداد» ج ۲ ص ۱۴۶ قوله صَلَّى

اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: شَفَاعَتِي لِأُمَّتِي مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ بَيْتِي وَهُمْ شِيعَتِي^۱.

خوارزمی در «مناقب» فصل سیزدهم با سند

متصل خود فرمایش رسول خدا را در خبیر راجع به

امیرالمؤمنین ذکر می کند تا می رسد به این جمله که

آن حضرت فرمود: وَإِنَّكَ أَوَّلُ دَاخِلٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ

أُمَّتِي وَشِيعَتِكَ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ رِوَاءَ مَرْوِيِّينَ^۲ مُبَيَّضَةً

وَجُوهَهُمْ حَوْلِي، أَشْفَعُ لَهُمْ فَيَكُونُونَ غَدًا فِي الْجَنَّةِ

جیرانی^۳. رسول خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام

فرمود: «ای علی از امت من فردای قیامت اولین کسی

که داخل بهشت شود تو هستی، و شیعیان تو جملگی

بر منبرهایی از نور بالا روند و با چهره‌های تابناک و

سیمای درخشان، اطراف من گرد آیند. من درباره

^۱ «الغدیر» ج ۳ ص ۷۸ و ص ۷۹.

^۲ رِوَاءَ جمع ریّان است یعنی سیراب، و برگهای سبز درخت را که بسیار سبز و باطراوت‌اند ریّان گویند، و شخص سر حال و فربه را ریّان گویند، و شخص بشاش و خوش چهره را ریّان گویند. مرویین از ماده رَوِيَ يَرْوِي است یعنی سیراب شد، مرویین اسم مفعول و جمع است یعنی سیراب‌شدگان.

^۳ «مناقب» خوارزمی ص ۷۵.

آنها شفاعت کنم، و آنها فردا همسایگان من خواهند بود».

و نیز سید بحرانی راجع به فضیلت دوستان علی

و شیعیان و موالیان او و موالیان ائمه علیهم السلام از

طریق عامه نود و پنج حدیث و از طریق خاصه چهل و

هشت حدیث ذکر کرده است.^۱ و در تفسیر آیه

مبارکة: ﴿لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾.^۲ از طریق خوارزمی

موفق بن احمد از جابر بن عبد الله روایتی نقل کرده

است. قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ فَأَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ -رَضِيَ

اللَّهُ عَنْهُ- فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: وَ

الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ.^۳ و از طریق خاصه چهار حدیث ذکر می کند که

مراد از فائزون در این آیه شریفه علی و اصحاب علی

علیه السلام هستند.^۴

^۱ «غایة المرام» ص ۵۷۸ تا ص ۵۸۸.

^۲ سوره حشر ۵۹ - آیه ۲۰.

^۳ «غایة المرام» ص ۳۲۸.

^۴ همان

البته معلوم است که این آیه از باب جری و

تطبیق، بر آن حضرت و شیعیان او منطبق است نه آن

که شأن نزول آن چنین باشد. و منافات ندارد که جابر

بن

عبدالله یک مرتبه این حدیث را از رسول خدا
ضمن شأن نزول آیه وارد در سوره بینه، و مرتبه
دیگر ضمن بیان تطبیق این آیه وارد در سوره حشر
از آن حضرت نقل نموده باشد.

و ابن اثیر در ماده «قمح» گفته است: وَ فِي
حَدِيثِ عَلِيٍّ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:
«سَتَقْدَمُ عَلَى اللَّهِ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ رَاضِينَ مَرْضِيَيْنَ، وَ يَقْدَمُ
عَلَيْهِ عَدُوُّكَ غَضَابًا مُقْمَحِينَ. ثُمَّ جَمَعَ يَدَهُ إِلَى عُنُقِهِ يُرِيهِمْ
كَيْفَ الْإِقْمَاحُ^۱». الْإِقْمَاحُ رَفْعُ الرَّأْسِ وَ غَضُّ الْبَصَرِ،

^۱ شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب «الشَّيْعَةُ وَ التَّشْيِيعُ» ص ۱۶ گوید:
همچنانکه شیعه از کتب و اقوال اهل سنت اثبات میکند که: پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم عقیده تشیع را برانگیختند و به آن دعوت کردند، همینطور
از طریق اهل سنت اثبات میکند که: پیغمبر اولین کسی است که لفظ شیعه
را بر محبان و پیروان علی اطلاق نموده است. و شیخ محمد حسین مظفر در
کتاب «تاریخ الشَّيْعَةِ» ص ۵ از طبع نجف گوید: در کتاب «الصَّوَاعِقُ
الْمُحْرِقَةُ» ابن حجر، و در کتاب «نهایه» ابن اثیر آمده است که: رسول خدا
فرمود: يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ سَتَقْدِمُ عَلَى اللَّهِ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ رَاضِينَ مَرْضِيَيْنَ. و در
کتاب «الدَّرُّ الْمُنْتَوِرُ» سیوطی آمده است که رسول خدا فرمود: إِنَّ هَذَا - وَ
أَشَارَ إِلَى عَلِيٍّ - وَ شِيعَتَهُ لَهُمْ [ال] فَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ. و سپس صاحب «تاریخ
الشَّيْعَةِ» گفته است: خواندن به تشیع علی از جانب محمد (صلی الله علیهما
و آلهما و سلم) همگام با خواندن به شهادت لا إله إلا الله محمد رسول الله
بوده است.

أقول: آنچه را که شیخ مغنیه از شیخ مظفر نقل کرده است با اضافه روایات
و مطالب بدیع دیگری در «تاریخ الشَّيْعَةِ» ص ۵ به بعد موجود است.

يُقَالُ: أَقْمَحَهُ الْغُلُّ إِذَا تَرَكَ رَأْسَهُ مَرْفُوعاً مِنْ ضَيْقِهِ.^۱

می گوید: «رسول خدا به امیرالمؤمنین گفتند: به زودی تو و شیعیان تو بر خدا وارد خواهید شد در حالی که همه از خدا خرسند و خدا از همه شما خرسند خواهد بود، و دشمنان تو بر خدا وارد خواهند شد جملگی مورد غضب خدا واقع و از شدت نگرانی با چشم‌های بسته سر به هوا و مُقْمَح خواهند بود. آنگاه رسول خدا برای آنکه معنی مُقْمَح را که سر به هوا از شدت اضطراب بودن است بفهماند، دستهای خود را به گردن برده و سر خود را به بالا برده نشان دادند که اقماح چگونه است. (ابن اثیر گوید:) اقماح سر را بلند نگاه داشتن در حال فروبستگی چشم است. اگر بگویند که او را غُلُّ اقماح نمود یعنی غُلُّ بر گردن او به طوری فشار آورد که سر او را به هوا نگاه داشته و از پائین آوردن مانع شد.

و دیگر آن که زمخشری در کتاب «ربیع الابرار»

گفته است: يُرْوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ إِذَا كَانَ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَخَذْتُ بِحُجْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَخَذْتَ أَنْتَ

^۱ «نهاية» ابن اثیر ج ۴ ص ۱۰۶.

بِحُجْرَتِي وَ أَخَذَ وُلْدُكَ بِحُجْرَتِكَ وَ أَخَذَ شِيعَةَ وُلْدِكَ
بِحُجْرِهِمْ فَتَرَى آيْنَ يُؤْمَرُ بِنَا.^۱ «از رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم روایت است که فرمود: ای علی زمانی
که قیامت برپا شود من دست به کمر بند رحمت خدا
می زنم و تو دست به کمر بند و دامان من، و فرزندان تو
دست به دامان تو، و شیعیان فرزندان تو دست به دامان
فرزندان تو. پس خواهی دید چگونه خدا ما را امر به
بهشت خواهد نمود».

پیروی شیعیان علی علیه السلام از رسول خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله

باری تمام این احادیث و روایاتی که ذکر شد

همه و همه در منقبت شیعیان امیرالمؤمنین علیه

السلام از رسول خدا

^۱ «اصل الشيعة و اصولها» ص ۱۱۱.

روایت شده است که بزرگان از ائمه سنت و جماعت آنها را در کتابهای خود که در تفسیر و حدیث و سیره و تاریخ و تراجم و غیرها نوشته‌اند ثبت و ضبط نموده‌اند و علمای شیعه نیز بسیاری از آنها را در کتابهای خود آورده‌اند. لیکن چون منظور ما اثبات تشیع اصحاب بزرگ رسول خدا و مناقب شیعیان علی بن ابی طالب به اعتراف سنی مذهببان بود، لذا غالباً از کتب خود آنها نقل کردیم. از این روایات استفاده می‌شود که در زمان خود حضرت رسول، امیرالمؤمنین علیه السلام شیعیانی داشتند که در روش و سلوک به آن حضرت تأسی می‌جستند، در عبادت و صدق و استقامت و جهاد و ایثار و فداکاری در راه اسلام و عشق و جذبۀ به سوی مقام لقاء خدا و زهد و نسک و اطاعت و تسلیم مطلق در برابر آیات قرآن و اوامر و نواهی رسول خدا و عدم اعتراض و تردید در کارها و سخنان رسول خدا و سایر افعال حسنه و شیم پسندیده. و آنها در دنبال رویۀ امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن حضرت پیروی می‌کردند، به خلاف بعضی از افراد دیگر که آنها

تسلیم محض نبودند و گاه و بیگاه بر آن حضرت خورده می گرفتند، و احیاناً اوامری تند و خشن نیز می نمودند، و در نبوت آن حضرت در مواقع خطر شکّ و تردید می کردند، و آیات قرآن را طبق سلیقه خود تفسیر و تأویل نموده و کلام رسول خدا را مانند سخنان عادی قابل صحّت و فساد می دانستند، و چه بسا در بسیاری از امور نظریّه شخصی خود را پرارج تر و عالی تر از رأی رسول خدا تصوّر می کردند، و چه بسا بر رأی خود ثابت و برای اجرای آن در مقابل رأی رسول خدا پافشاری و سماجت می نمودند، و پیغمبر را اذیت و آزار می نمودند، و در کارهای شخصی آن حضرت بدون اذن آن حضرت مداخله می کردند، و صریحاً در بسیاری از مواقع حسّاس بر خلاف امر آن حضرت رفتار می کردند، و از شرایط ادب خارج می شدند، در محضر آن حضرت با هم دعوا نموده، و گاهی اوقات با خود حضرت مجادله و مخاصمه می نمودند، و می خواستند با منطق خود او را محکوم کنند.

در حضور آن حضرت صدا بلند کرده فریاد

می زدند و در عین حال با بسیاری از افراد عامی و
طبقه متوسط ربط و ارتباط داشته و آنها را به تبعیت
از خود وامی داشتند، و هر وقت از رسول خدا
سخنی راجع به فضیلت اهل بیت و امیرالمؤمنین
علیهم السّلام می شنیدند خشمگین شده گره در ابرو
می کردند، و مناقب

رسول خدا را درباره آنها و درباره شیعیان آنها حمل بر حمیت قومی و رابطه خویشاوندی می نمودند، و ناشی از احساسات مادی و عواطف ظاهری و احیاناً سودجوئی می دانستند، بالأخص آنکه می دیدند امیرالمؤمنین علیه السلام در هیچ لحظه از رسول خدا جدا نمی شود، و در مشکلات و شدائد، در ابتلائات و سختی های مادی و جنگها یگانه یار و حامی فداکار رسول خداست، و رسول خدا او را برادر و وزیر و وصی و خلیفه و ولی و سرپرست و صاحب اختیار همه مسلمانان معرفی فرموده، و آیات قرآنی مرتباً درباره او نازل می شود و پیامبر برای مردم بیان می فرماید کما آنکه در روایت از رسول اکرم آمده است که فرمود: **مَا مِنْ آيَةٍ نَزَلَتْ فِي الْقُرْآنِ فِيهَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا وَعَلَى رَأْسِهَا وَ أَمِيرُهَا.**^۱ «هیچ آیه ای در قرآن نازل نشده است که در آن **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾** باشد مگر آنکه علی بن ابی طالب رأس آیه و امیر آن آیه است».

^۱ «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۶۴، و «ذخائر العقبی» ص ۸۹ از احمد حنبل در «مناقب» آورده است.

و حضرت رسول الله در تمام مدت نبوت خود از مقامات معنوی و درجات روحی و نتایج اخروی آن حضرت بیان می فرمودند. این بود که حقد و حسادت در سینه افرادی که نمی توانستند ببینند بالا می کشید، و بالنتیجه داعی خودپرستی و شخصیت طلبی آنها را وا می داشت که از امیرالمؤمنین دوری کنند و به او با نظر کوچکی بنگرند.

نامگذاری پیروان علی به شیعه توسط خود پیامبر اکرم بوده است

ولی بسیاری از اصحاب رسول خدا که مطیع و منقاد فرمایشات آن حضرت بودند و در کلام آن حضرت ایراد و نظری نداشتند، و روح استقلال و بلند منشی و استکبار نیز در آنان کم بود یا نبود، طبعاً آن فداکاری های امیرالمؤمنین و عبادت های او را که می دیدند که نقطه معلوم و مشهود انسانیت است، از طرفی و آن تمجید و تعریفی که رسول خدا از او می نمودند از طرف دیگر، آنها را به امیرالمؤمنین و محبت آن حضرت نزدیک می نمود و در معاشرت و رفت و آمد و سایر مشکلات تشریک مساعی

می نمودند، کم کم موجب آن می شد که صفات
امیرالمؤمنین علیه السلام در آنها ظاهر شود، آنها نیز
متوغل در عبادت و جهاد و ایثار و انفاق و صدق و
محبت و شور و شوق لقاء خدا و مروّت و سایر
صفات پسندیده می شدند، و

چون وصایت و خلافت آن حضرت را از جانب
 رسول خدا پذیرفتند لذا در همان زمان به شیعیان
 یعنی پیروان علی معروف شدند، و اوّل کسی که این
 لقب را به آنها داد وجود مبارک خود حضرت رسول
 اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم بود که در احادیثی
 که روایت نمودیم مشهود و معلوم شد، و در پاورقی
 صفحه ۵ از کتاب «شیعه و اسلام» علامه طباطبائی از
 صفحه ۱۸۸ جلد اوّل کتاب «حاضر العالم الاسلامی»
 نقل کرده است که اوّلین اسمی که در زمان رسول
 خدا پیدا شد شیعه بود که سلمان و ابو ذر و مقداد و
 عمّار به این اسم مشهور شدند. و البته شیعیان
 امیرالمؤمنین همان مسلمانان واقعی هستند زیرا که
 تشیع یعنی اطاعت محض از خدا، و همان معنی
 اسلام است و اسلام حقیقی همان تشیع است و
 همان طوری که در آیه انذار و حدیث عشیره مفصلاً
 در درسهای گذشته بحث نمودیم، در اوّلین روزی
 که رسول خدا نبوت خود را به بنی عبدالمطلب که
 چهل نفر بوده و به دعوت رسول الله گرد آمده بودند
 تبلیغ نمود، فرمود: **أَيْكُمْ يُوَارِثُنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ**
وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيْكُمْ «کدام یک از شما مرا در امر

نبوت کمک می کند تا آنکه برادر من و وصی من و
جانشین من در میان شما بوده باشد؟» هیچکس پاسخ
نداد، و علی بن ابی طالب برخاست و عرض کرد: اَنَا
يَا رَسُولَ اللَّهِ، من یار و معین تو خواهم بود ای رسول
خدا، حضرت با او بیعت نمود و دست خود را به
یک دیگر دادند و سپس فرمود: اِنَّ هَذَا اَخِي وَ وَصِيِّي
وَ خَلِيْفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ اطِيعُوا. «به درستی که
این (علی) برادر من و وصی من و جانشین من در
میان شما خواهد بود، پس گوش به فرمان او دارید و
از او اطاعت کنید».

**تشیع یک فرقه خاص از اسلام نیست، بلکه
حقیقت اسلام است**

بنابر آنچه گفته شد تشیع یک فرقه خاص جدا
از اسلام نیست، بلکه شیعیان یک جماعتی هستند که
تمام اعمال و عقائد و اخلاق و روحیات خود را بر
اساس تعلیمات اسلام قرار داده و از دستورات
پیغمبر هیچ تجاوز نمی کنند. امر او را امر خدا

^۱ «تاریخ طبری» ج ۲ ص ۶۲ و ص ۶۳.

می‌دانند، و چون طبق آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا

الرَّسُولَ﴾^۱ و آیه ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾^۲، مطیع

قرآن هستند مطیع رسول خدا هم هستند، و رسول

خدا نبوت خود را با

وصایت و خلافت علی بن ابی طالب در یک روز

توأمأ اعلام فرمود. این است حقیقت مطلب، بنابراین

چقدر سخیف و بی‌خردانه است کلام کسی که

بگوید: اصل تشیع از زمان سلاطین صفویّه بوده، یا

از زمان آل بویه، یا از هنگام انتقال خلافت از بنی امیه

به بنی عباس، یا از زمان خوارج که اصحاب

امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل آنها قرار گرفتند،

یا از زمان کشته شدن عثمان که طرفداران او را شیعه

عثمان و طرفداران خلافت آن حضرت را شیعه علی

نامیدند. این گفتارها همه از درجه اعتبار ساقط و در

نزد بزرگان و علماء صاحب خُبره بلکه در نزد کسی

که فی‌الجمله اطلاعی به تاریخ و سیره و احادیث

داشته باشد موهون و بی‌ارج است.

از عبد الله عنان محامی در تاریخ «الجمعیات

^۱ سوره محمد (ص) ۴۷ - آیه ۳۳.

^۲ سوره حشر ۵۹ - آیه ۷.

السريّة و الحركات الهدامة» ص ۲۶ نقل شده است که گوید: از برای علی بن ابی طالب جماعت و حزبی بوده‌اند و قائل به خلافت او پس از رسول اکرم بدون فاصله بوده، و این جماعت او و فرزندان او را سزاوارترین مردم برای خلافت می‌دانستند. تا آنکه گوید: بسیار اشتباه است که گفته شود بدو پیدایش شیعه هنگام جدا شدن خوارج از صف اصحاب علی بوده است، و آن جماعتی که باقی ماندند آنها را شیعه نامیدند به جهت باقی ماندن آنها در طرف یاران و حمایت کنندگان علی. گوید: این حرف خطا و غلط است، چون همان طور که گفته شد اوّل پیدایش شیعه بعد از رحلت پیغمبر بلافاصله بوده که خلافت را حقّ علی می‌دانستند.

و ابن خلدون در «تاریخ» خود ج ۳ ص ۱۷۱ گوید: در قصّه شورای بعد از عُمَر، بسیاری از صحابه رسول خدا اظهار تشیع علی بن ابی طالب را می‌نمودند و چنین معتقد بودند که فقط و فقط او استحقاق خلافت را دارد نه غیر او، و چون در شورا خلافت به غیر او سپرده شد آن صحابه تأسّف

خوردند و آه و آوخ کردند، مثل زبیر و عمّار بن یاسر و مقداد بن اسود و غیر آنها، لکن چون در دین راسخ و استوار بودند و نمی‌خواستند الفت اسلامی از بین برود، لذا از آه و آوخ گفتن و اسف خوردن تجاوز نکردند.^۱

اسامی گروهی از شیعیان امیرالمؤمنین از صحابه و تابعین

مرحوم کاشف الغطاء گوید: در زمان حضرت رسول اعیان اصحاب آن حضرت و ابرار و اخیار آنها شیعه بودند مانند: سلمان محمدی - یا فارسی - و ابی ذر غفاری و مقداد و عمّار و خُزَیْمَةُ ذِي الشَّهَادَتَيْنِ و ابن التَّيْهَانِ و حُذَيْفَةُ الْيَمَانِ و زبیر و فضل بن عبّاس و برادر او عالم امّت عبدالله بن عبّاس و هاشم بن عْتَبَةَ الْمِرْقَالِ و ابویوب انصاری و ابان و خالد دو پسر سعید العاص که از بنی‌امیه بودند و سیّدالقرء ابی بن کَعْب و آنس بن حارث که کلام رسول خدا را شنید که فرمود: **إِنَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ فِي أَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَا فَمَنْ شَهِدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَنْصُرْهُ.**

^۱ کتاب «شیعه و اسلام» سبط الشیخ پاورقی ص ۵۴.

«فرزندم حسین را در زمینی که نامش کربلاست می‌کشند پس هر کدام از شما که در آن زمان بود او را یاری کند». انس در کربلا حاضر شد و با امام حسین علیه السّلام شهید شد. و در کتاب «اصابه» و «استیعاب» که از موثّق‌ترین مؤلّفات علمای تسنّن است در ترجمه اصحاب رسول خدا بسیاری از آنها را از شیعیان علیّ بن ابی طالب می‌دانند.

اگر من بخواهم بشمارم تعداد اصحاب را و اثبات تشیّع آنها را بنمایم از کتب سنّی‌ها احتیاج به تألیف کتاب ضخیمی دارد و زحمت این مشکل را از دوش ما بعضی از علمای شیعه برداشته‌اند. سید علیخان صاحب کتاب «سلافة العصر» در این موضوع کتابی دارد بنام «الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة»، و دیگر از کتابهای جلیله در این موضوع «طراز اللّغة» است که بهترین کتابی است که در لغت نوشته شده. با آنکه در طبقات از مشاهیر صحابه شیعی بنی هاشم را مانند حمزه و جعفر و عقیل اسم نبرده و غیر بنی هاشم را ذکر کرده است، و لکن غیر از آنچه ما شمردیم بعضی دیگر را می‌شمارد مانند

عثمان بن حُنَيْف و سَهْل بن حنيف و ابوسعید خدری
و قیس بن سعد بن عُبادة رئیس انصار و بُریده و براء
بن مالک و خَبَّاب بن اَرْت و رِفاعة بن مالک انصاری
و ابی الطَّفیل عامر بن واثلة و هِنْد بن اَبی هالة و جُعْدَة
بن هُبَيرة المَخزومی و مادرش اُمّ هانی دختر ابوطالب
و بلال بن رباح مؤذّن رسول الله اینها بسیار یا اکثر
افرادى هستند که آنها را در کتاب «طبقات» از شیعیان
امیرالمؤمنین می شمرد، و لکن چنین به خاطر دارم که
آنچه را من از کتب تراجم اصحاب مانند «أسد الغابة»

و «إصابة» و «استيعاب» از صحابه شيعه جمع‌آوری کرده‌ام بالغ بر هشتصد نفر از بزرگان و اعظم اصحاب پیغمبر همگی از شيعيان علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده‌اند و اگر کسی بیشتر تتبع کند امید است که به بیشتر از این مقدار ظفر یابد^۱.

و پس از آنکه شيعیانی را از تابعین می‌شمرد مانند اَحْنَف بن قیس و سُؤید بن غَفَلَة و عَطِیَّة عَوْفی و حَکَم بن عَتِیْبَة و سالم بن ابی جَعْد و عَلی بن جعد و حسن بن صالح و سعید بن جُبَیر و سعید بن مُسَیب و اَصْبَغ بن نُباته و سلیمان بن مهران اَعْمَش و یحیی بن یَعْمَر عدوانی صاحب الحجاج و یکایک از تابعین را که مؤسسین علوم اسلامی هستند در نحو و صرف و لغت و عَرُوض و عربیّت و تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و کلام و مناظرات و فلسفه و حکمت و سیر و آثار و شعر می‌شمرد، و یکایک از خلفای شيعی و وزراء آنها و صاحبان مناصب و دیوان را می‌شمرد، که حقاً حاوی بسیاری از مطالب نفیس و قیمتی

^۱ «اصل الشیعة و اصولها» ص ۸۲ و ص ۸۷.

است، می‌فرماید که: اگر بخواهیم یکایک از این بزرگان را بیان کنیم مجلّدات ضخیمه و کتابهای متعدّد از عهده بر نمی‌آید، و والد ما - اعلى الله مقامه - در صدد نوشتن کتابی در احوالات طبقات شیعه از علماء و حکّام و سلاطین و وزراء و منجمین و اطباء و غیر آنها تا سی طبقه برآمد و هر طبقه را با حروف معجم مرتّب ساخت و نام آن را «الْحُصُونُ الْمَنِيعَةُ فِي طبقات الشّیعة» قرار داد، و ده جلد قطور و ضخیم شد که هنوز به پاکنویس نرسیده و طبع نشده است و مع ذلك فقط افراد قلیلی را ذکر کرده است.^۱

علّت عظمت و کرامت شیعه

باری باید دید چرا شیعه این قدر عظمت دارد و رسول وحی و امین سرّ خدا تا این حدّ آنها را ستوده است؟ در میان خلائق چه علّت دارد که آنها بدون حساب داخل در بهشت روند، چرا فقط و فقط آنها فائز و رستگارانند؟ به چه مناسبت پیامبر اکرم که خاتم النبیین و سیّد المرسلین است دست خود را به کعبه زده و سوگند به خدا یاد می‌کند و به اصحاب

^۱ «اصل الشیعة و اصولها» ص ۹۸.

خود گوشزد می کند که شیعیان علی تنها رستگارند؟.

این همه درجات اخروی از شفاعت و کوثر و تسنیم

و بهشت و

رضای خدا و خلود و طراوت و شادابی چرا تنها
برای آنهاست؟

در روایات بسیاری صفات شیعه و اخلاق آنها
و اعمال آنها از مروّت و انصاف و صدق و ایثار و
صبر و استقامت و صفا و خلوص و عبادت و جهاد
و صیام و صدقه و اعتقاد راستین به خدا و دستورات
خدا بیان شده است. و اینها صفاتی است که در
مولای آنها حضرت امیرالمؤمنین است. آنها حساب
خود را در دنیا پس داده‌اند، و در برابر مشکلات و
ناملایمات صبر و تحمل نموده، عفت زبان و عفت
قلم و عفت بطن و فرج داشته، از معاصی اجتناب
کرده، بلکه با عبودیت در مقابل حضرت معبود زنگار
دل خود را جلا زده و بالأخره زدوده و انوار الهی در
دلشان تابش کرده است. شیعیان افرادی هستند که
در مکتب مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام درس عمل
خوانده‌اند و تمام کریوه‌ها و عقبات عالم برزخ و قبر
و سؤال منکر و نکیر و حشر و عرض و حساب و
سؤال و صراط و میزان را طی نموده، و در همین دنیا
کلام مولایشان که فرمود: **وَ أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ**

قَبْلَ أَنْ تُخْرَجَ مِنْهَا أَبَدًا نُنْجِمُ^۱ «دل‌های خود را از دنیا

خارج کنید قبل از آنکه بدنهایتان از دنیا خارج گردد»
در دلشان نشسته است.

و البته همان طور که بهشت جا و منزلت پاکان
است، باید منزلت و مقام آنان بوده باشد. آنها در راه
و روش امیرالمؤمنین که تسلیم محض در مقابل اوامر
و دستورات خداست تسلیم بوده، چون و چرا
نمی‌کردند، و اوامر پیغمبر را گرچه در مراحل سخت
و نقاط حسّاس و باریک پیروی می‌نمودند، و تمام
آیات قرآنیّه و بیانات رسول اکرم را درباره
امیرالمؤمنین و اهل بیت و در سایر مسائل قبول
داشتند، و به دنبال این خلوص فکری و علمی، در
عالم خارج همان عقیده خود را اعمال و از خودسری
و استکبار مصون بودند، این است مقام شیعه که
نمونه کامل مقام انسانیّت و میوه رسیده عالم وجود
و نوگل نورسته در باغ وجدان و حمیّت و انصاف
است.

در مقابل آنان افرادی هستند که اولاً دستورات

^۱ «نهج البلاغه» باب خطب ص ۴۱۸.

رسول الله را لازم الاجراء نمی دانستند و پیغمبر را در
مواقع حسّاس تنها می گذاردند نه در عبادت و بندگی
خضوع و خشوعی، نه در ایثار و فداکاری قدمی، و
نه در جهاد و صبر و تحمّل در شدائد

خود را مهیا، و نه صدق در گفتار، و نه خلوص
در عبادت، و نه عشق و شور لقای خدا در سر. و ثانیاً
در مقام عمل، سنگین و سخت، با دل‌های قسیّ و
نفوس سرکش و متمرّد از پذیرائی حقّ هر روز و هر
ساعت رسول خدا را به علّت تلوّن و تردید در
مشکلاتی واقع می‌ساختند، آنها اهل جهنّم، و البتّه
خلود مقام و محلّ آنان است. آنها در این دنیا نفوس
شریره خود را مخلّد در صفات و ملکات زشت
نمودند، باید در آن عالم که عالم بروز و ظهور است
مخلّد باشند. لذا تقسیم شیعه و غیر شیعه در زمان
رسول خدا یک امر قهری بوده است، شیعه صفیّ بود
که مطیع و فرمانبردار، و آنان متمرّد و جسور.

احوال مستضعفین از اهل سنّت

در اینجا یک صفیّ دیگر دیده می‌شود که نه
از این و نه از آن است. نه مانند اصحاب امیرالمؤمنین
پاکدل و پاک عمل، و نه مانند آنها تاریک و زشت
کردار. گاهگاهی نیز انفاق دارند، نماز و روزه به
جای می‌آورند، دستورات دین را اطاعت می‌کنند، و
با رسول خدا و اهل بیت نمی‌ستیزند، و با دشمنان

آنها نمی‌پیوندند، بلکه به علت قصور، حقیقت برای آنها مکشوف نگشته، روزگاری را در این حال می‌گذرانند. و این طبقه همیشه اکثر افراد اجتماعات را در امت‌ها تشکیل می‌دهند، بطوری که اگر فرضاً حقّ بر آنها روشن شود از قبول آن اِبا و خودداری نمی‌کنند، لکن روی یک سلسله تربیت‌های غیر صحیح و محیط‌های دگرگون و دور از حقّ، غلط را صحیح و صحیح را غلط پنداشته و عمل کرده‌اند. اینها جزء طبقهٔ مستضعفین‌اند که نه یکسره داخل در بهشت و نه یکسره داخل در دوزخ، بلکه به مقتضای عقیده و عملی که داشته‌اند مورد حساب قرار خواهند گرفت، مانند بیشتر از لشگریان حضرت که در صفین بودند و بعد جزء خوارج شدند، چون حضرت آنها را نصیحت فرمود و اقامه برهان و دلیل نمود، توبه کردند و از مخالفت دست بازداشتند، و مانند بیشتر از سنی‌مذهبان که در عرفات و مشعر و منی و خانهٔ خدا مجتمع می‌شوند، عداوتی با اهل بیت ندارند، ولایت و امامت و خلافت بلافصل آنها را نیز قبول ندارند، البته علماء و بعضی از بزرگان آنها که به کتب و تواریخ و تفاسیر و این همه روایات

واقفاند و مع ذلک تسلیم حق نمی‌شوند حساب
آنها خیلی مشکل است، ولی اکثریت آنها که عامی
هستند و از کتب سیره اطلاع ندارند و معلومات و
عقائدشان منحصرأً مبتنی بر ارشاد علمای آنهاست
در صورت عدم تقصیر امید است مورد عفو و

اغماض واقع شده و آیه مستضعفین درباره آنها

جاری شود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي

أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي
الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا
فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا* إِلَّا
الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا
يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا* فَأُولَئِكَ عَسَى
اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا.﴾^۱

«آن کسانی که هنگام مرگ و قبض روح

توسط فرشتگان، ظالم و ستمگر می‌میرند فرشتگان

از آنها سؤال کنند که شما در چه کار بودید؟ جواب

دهند که ما در روی زمین مردمی ضعیف و ناتوان

بودیم. ملائکه در پاسخ گویند: مگر زمین خدا وسیع

و پهناور نبود که در آن سفر کنید (و از محیط جهل

و کفر به سرزمین علم و ایمان بشتابید؟ لذا عذر آنان

پذیرفته نگردد). پس جایگاه آنها جهنم و بد

بازگشتگاهی است. مگر آن دسته از مردان و زنان و

کودکان که حقیقتاً فرارگاهی نداشته و گریز و چاره

بر ایشان میسر نبوده و به هیچوجه گریزگاهی از آن

دار الكفر به سوی دار الایمان نمی‌یافتند، آنها امیدوار

^۱ سوره نساء ۴ - آیه ۹۷ تا ۹۹.

به عفو و بخشش خدا باشند و البته خداوند بخشنده و آمرزنده است».

سلیم بن قیس هلالی کوفی روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند و در آن، حضرت اکثر جمعیت مخالفین را از مستضعفین می‌شمردند. می‌گوید: شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمود: «این امت بر هفتاد و سه فرقه قسمت می‌شوند یک فرقه داخل در بهشت و از اهل نجات‌اند و هفتاد و دو فرقه در آتش». و بعد حضرت با بیان مفصل و مشروحی فقط فرقه ناجیه را منحصر به کسانی می‌داند که امام خود را به حقّ المعرفه شناخته و بدون حساب و کتاب داخل بهشت می‌شوند. و اما اصحاب حساب و موازین و اعراف و جهنمیون که مورد شفاعت انبیاء و فرشتگان و مؤمنین واقع می‌شوند و بالأخره از جهنم نجات پیدا می‌کنند جزء آن هفتاد و دو دسته دیگرند تا آنکه می‌فرماید: فَأَمَّا مَنْ وَحَدَّ اللَّهُ وَ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَمْ يَتَنَاوَلْ ضَلَالَةَ عَدُوِّنَا وَ لَمْ يَنْصِبْ شَيْئًا وَ لَمْ يُحِلَّ وَ لَمْ يُحَرِّمْ وَ أَخَذَ بِجَمِيعِ مَا لَيْسَ

بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ مِنَ الْأُمَّةِ فِيهِ خِلَافٌ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ
أَمَرَ بِهِ، وَكَفَّ عَمَّا بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ مِنَ الْأُمَّةِ خِلَافٌ فِي أَنَّ

اللَّهُ

عَزَّوَجَلَّ أَمْرٍ بِهِ أَوْ نَهَى عَنْهُ فَلَمْ يَنْصِبْ شَيْئاً وَ لَمْ يُحْلَلْ
وَ لَمْ يُحْرَمْ وَ لَا يَعْلَمُ وَ رَدَّ عِلْمَ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ فَهَذَا
نَاجٍ، وَ هَذِهِ الطَّبَقَةُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُشْرِكِينَ هُمْ أَعْظَمُ
النَّاسِ وَ أَجَلُهُمْ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْحِسَابِ^۱ - الحديث.

«و اما کسانی که خدا را به وحدانیت قبول دارند و ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده‌اند و ولایت ما را نشناخته‌اند، و لکن متمسک به گمراهی دشمنان ما نیز نشدند و با ما دشمنی ننموده‌اند، و حلالی را حرام و حرامی را حلال نشمرده‌اند، و به چیزهایی که بین جمیع فرق مختلفه امت خلافی نبوده است که خداوند به آنها امر کرده عمل نموده‌اند، و از همه چیزهایی که در بین فرق امت، خلاف بوده که آیا خدا امر کرده یا نهی نموده اجتناب ورزیده‌اند، و هیچ گونه عداوت و دشمنی با ما نکرده، و چیزی را از نزد خود حرام یا حلال ننموده، و در آن چیزهایی که جاهل بوده علمش را به خدا محول نموده، و از خود رأی و

^۱ «کتاب سلیم» ص ۹۶ و ص ۹۷.

فتوائی نداده‌اند، این افراد اهل نجات‌اند، و این طبقه از مردم بین مسلمان و بین مشرکان اکثریت افراد را تشکیل می‌دهند و خداوند به حساب اینها طبق عمل و نیتشان رسیدگی می‌نماید و آنها اصحاب حساب و میزان و اعراف‌اند».

و همچنین جواب حضرت را به اشعث بن قیس

که به آن حضرت اعتراضاً گفت: **وَ اللّٰهِ اِنْ كَانَ الْاَمْرُ كَمَا تَقُوْلُ لَقَدْ هَلَكْتَ الْاُمَّةُ غَيْرَكَ وَ غَيْرَ شِيعَتِكَ** «سوگند به خدا اگر حقیقت امر این است که تو می‌گوئی پس تمام امت غیر از تو و غیر از شیعیان تو باید از اهل هلاک و دوزخ باشند!» بیان می‌کند که حضرت فرمودند: **اِنَّ الْحَقَّ وَ اللّٰهِ مَعِيَ يَا اِبْنَ قَيْسٍ كَمَا اَقُوْلُ وَ مَا هَلَكَ مِنَ الْاُمَّةِ غَيْرُ النَّاصِبِيْنَ وَ الْمُكَاْبِرِيْنَ وَ الْجَاهِدِيْنَ وَ الْمُعَانِدِيْنَ فَاَمَّا مَنْ تَمَسَّكَ بِالتَّوْحِيْدِ وَ الْاِقْرَارِ بِمُحَمَّدٍ وَ الْاِسْلَامِ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الْمِلَّةِ وَ لَمْ يُظَاهِرْ عَلَيْنَا الظَّلْمَةَ وَ لَمْ يَنْصِبْ لَنَا الْعَدَاوَةَ وَ شَكَّ فِي الْخِلَافَةِ وَ لَمْ يَعْرِفْ اَهْلِهَا وَ وُلَاتِهَا وَ لَمْ يَعْرِفْ لَنَا وَايَةَ وَ لَمْ يَنْصِبْ لَنَا عَدَاوَةً فَاِنَّ ذَالِكَ مُسْلِمٌ**

مُسْتَضْعَفٌ يُرْجَى لَهُ رَحْمَةُ اللَّهِ، وَ يُتَخَوَّفُ عَلَيْهِ ذُنُوبُهُ^۱.

«سوگند به خدا ای فرزند قیس همین طور که

گفتم حقّ با من است لکن

^۱ «کتاب سلیم» ص ۱۳۱.

از امت هلاکت نمی شوند مگر دشمنان و مکابران و معاندان و منکران، و اما آن کسانی که تمسک به توحید خدا نموده، و به محمد و اسلام اقرار آورده‌اند، و از ملت اسلام خارج نشدند، و دشمنان و ستمگران را بر علیه ما تحریک ننموده‌اند، و با ما بنای عداوت و دشمنی نگذارده‌اند، لکن در حقانیت خلافت ما شک نموده و اهل خلافت و ولایت را نشناخته‌اند، نه به ولایت ما اقرار نموده و نه به عداوت با ما برخاسته‌اند، این گروه مسلمانان مستضعف‌اند که باید رحمت خدا را درباره آنان امید داشت، و از گناهان آنان ترسید».

و همچنین ضمن نامه‌ای که حضرت به معاویه می‌نویسند راجع به علت عدم قیام خویش بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید که: رسول الله به من سفارش کردند که: **وَاعْلَمَ أَنَّكَ إِنْ لَمْ تُكْفَ يَدَكَ وَتَحْقُنْ دَمَكَ إِذَا لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا تَخَوَّفْتُ عَلَيْكَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ إِلَى عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ وَ الْجُحُودِ بِأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَاسْتَظْهَرُ عَلَيْهِمْ بِالْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ وَ دَعَهُمْ لِيَهْلِكَ النَّاصِبُونَ لَكَ وَ الْبَاغُونَ**

عَلَيْكَ وَيَسْلَمَ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ، فَإِذَا وَجَدْتَ يَوْمًا أَعْوَانًا
عَلَى إِقَامَةِ كِتَابِ اللَّهِ وَالسُّنَّةِ فَقَاتِلْ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا
قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ فَإِنَّمَا يَهْلِكُ مِنَ الْأُمَّةِ مَنْ نَصَبَ لَكَ وَ
لِأَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِكَ وَ عَادَى وَ جَحَدَ وَ دَانَ بِخِلَافِ مَا
أَنْتُمْ عَلَيْهِ^۱.

«بدان ای علی بعد از رحلت من اگر یاران و
اعوانی نیافتی چنانچه قیام کنی و دست از قیام باز
نداری و خون خودت را حفظ نکنی من می ترسم که
تمام مردم به عبادت بت‌ها برگردند، و رسالت مرا از
جانب خدا انکار کنند. حجّت را بر آنها تمام کن و
سپس آنان را واگذار به حال خود تا دشمنان تو در
ورطه هلاکت افتند، و ستمگران بر تو هلاک شوند،
و عامه مردم و خواصّ تو سالم بمانند. اما اگر روزی
یاران و کمک‌کارانی پیدا نمودی، بر تأویل قرآن
جنگ کن همچنان که من بر تنزیل قرآن جنگ کردم.
(یعنی من برای اثبات مفهوم ظاهری قرآن می‌جنگم
و تو برای تحقّق مفاد و معنای واقعی آن). فقط و

^۱ «کتاب سلیم» ص ۱۹۴.

فقط از امت کسانی هلاک می‌شوند که در مقام دشمنی و خصومت با تو یا با یکی از اوصیای تو باشند و انکار آنان نموده و بر خلاف دینی که شما بر آن هستید متدین گردند».

سلیم بن قیس می گوید: من چون احادیث
 کتاب خود را جمع کردم، در زمان حضرت سجّاد زین
 العابدین علیّ بن الحسین علیهما السّلام به مدینه مشرف
 شدم و این احادیث را سه روز متوالی قرائت کردم، آن
 حضرت همه را تصدیق فرمود. عرض کردم: فدایت
 شوم سینه من از مُفاد و مفهوم بعضی از این احادیث به
 تنگ آمده زیرا مضمون بعض آنها هلاکت و شقاوت
 جمیع امت محمد صلی الله علیه و آله و سلّم است از جمیع
 مهاجرین و انصار و تابعین غیر از شما اهل بیت و
 شیعیان شما. حضرت در جواب فرمود: يَا أَخَا عَبْدِ
 الْقَيْسِ أَمَا بَلَغَكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
 سَلَّمَ قَالَ: إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِهِ
 مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، وَ كَمَثَلِ بَابِ
 حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ - إِلَى أَنْ قَالَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ: - أَوْ لَيْسَ هَذَا الْحَدِيثُ وَحْدَهُ يَنْتَظِمُ جَمِيعَ مَا
 أَفْطَعَكَ وَ عَظَّمَ فِي صَدْرِكَ مِنْ تِلْكَ الْأَحَادِيثِ^۱ -

^۱ «کتاب سلیم» ص ۶۶، ۶۷.

«ای برادر قیسی آیا به تو نرسیده است که رسول الله فرمود: مَثَل اهل بیت من در میان شما مَثَل کشتی نوح است در میان قوم خود، هر کس سوار شد نجات پیدا کرد و هر کس تخلف ورزید غرق شد، و دیگر مانند درِ حطه در بنی اسرائیل است؟ (که هر کس وارد شد گناهش آمرزیده شد). عرض کردم: بله، فرمود: آیا این حدیث به تنهایی مبین و مفسر تمام آن احادیثی که تو را نگران کرده و در نزد تو بزرگ و عجیب آمده نیست؟» کنایه از آنکه هر کس از اهل محبت اهل بیت باشد مانند کسی است که سوار کشتی نوح شده و بالأخره نجات می یابد، و اما معاندین و دشمنان اند که دستخوش غرق خواهند شد. و این فرمایش حضرت بعینه همان فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام است درباره عامه مردم که آنها را جزو مستضعفین محسوب داشته است.

سید هاشم بحرانی از طریق خاصه روایت کرده است از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مرض

موت خود به فاطمه سلام الله عليها گفتند: پدرم و
مادرم فدایت باد ای نور دیده، دخترک من بفرست
شوهرت بیاید نزد من. حضرت فاطمه به حسن
فرمود: برو نزد پدرت بگو: جدّم تو را می خواهد.
امام حسن به سوی پدر رفت و به او گفت. حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و بر رسول خدا وارد شد، و فاطمه در نزد پدر نشسته و می گفت: **وَ أَكْرَبَاهُ لِكَرِّبِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ** «ای غم و اندوه کجائید بیاید ببینید چه غم و اندوهی بر پدر من وارد شده».

حضرت رسول الله فرمود: بعد از امروز برای پدر تو هیچ غصه و اندوهی نیست. برای پیغمبر نباید گریبان چاک زد، و نباید صورت را خراشید، و نباید واویلا گفت، و لیکن بگو همان کلماتی را که پدرت در فوت فرزندش ابراهیم گفت: **تَدَمَعُ الْعَيْنُ وَ قَدْ يُوجَعُ الْقَلْبُ وَ لَانْقُولُ مَا يُسَخِطُ الرَّبَّ، وَ إِنَّا بِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ، وَ لَوْ عَاشَ إِبْرَاهِيمَ لَكَانَ نَبِيًّا.**

«اشک از چشم می ریزد، و دل به درد می آید، و کلامی که خدا را به غضب آورد نمی گوئیم، و من در فراق تو ای ابراهیم محزونم، و اگر ابراهیم می ماند هر آینه پیغمبر بود».

پس از آن فرمود: ای علی نزدیک من بیا، امیرالمؤمنین نزدیک آمد. فرمود: گوشت را نزدیک دهان من بیاور، امیرالمؤمنین آورد، حضرت فرمود: ای برادر من آیا نشنیده ای قول خدای عزوجل را در

کتاب خود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ «عرض

کرد: بله ای رسول خدا». فرمود: تو و شیعیانت

هستید. در محشر می آیند با صورتهای درخشان و

علامتها و نشانه های ایمان، همه سیر و سیراب، با

طراوت و شاداب. آیا نشنیده ای قول خداوند

عزوجل را در کتاب خود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ

الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ

هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ﴾؟ عرض کرد: بله ای رسول خدا.

فرمود ایشان دشمنان تو و پیروان دشمنان تو هستند،

در روز قیامت حاضر خواهند شد با صورتهای سیاه،

همگی تشنه و سوزان، اهل شقاوت، معذب به عذاب

کفار و منافقین، آنها برای تو و شیعیان تو است، و

اینها برای دشمنان تو و پیروان آنها.^۱

درس سی و ششم و سی و هفتم: تفسیر

آیه: ﴿وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ

^۱ «غایة المرام» ص ۳۲۷ حدیث سوّم.

الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ
الصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ
أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿١٩٢﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لعنة

اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ

يَوْمِ الدِّينِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا﴾^۱

«و کسانی که خدا و رسول را اطاعت کنند

البته با افرادی که خداوند به آنها عنایت نموده یعنی

با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران هستند

و ایشان چقدر رفقای نیکوئی برای آنان خواهند

بود.»

^۱سورة نساء: ۴ - آية ۶۹.

معیت و اتّحاد معنوی میان ارواح مؤمنین و ائمه

معصومین علیه السّلام

از این آیه استفاده می‌شود که لازمه اطاعت خدا و رسول، یک نوع اتّحاد معنوی و روحی است که با خاصّان درگاه و محرمان حریم انس و حرم امان او حاصل می‌شود. چون روح اطاعت، تسلیم در مقابل مطاع است، و به هر درجه که اطاعت قوی‌تر شود اندکاک مطیع در حقیقت مطاع بیشتر، و تا به حدّی که اگر درجه اطاعت به اندازه‌ای بالا رود که مطیع ابداً از خود رأی و اراده‌ای نداشته باشد، بلکه حقّاً اراده و رأی مطاع در وجود او حاکم و مستولی شود، در این صورت بدون شکّ به علّت فناء در ذات مطاع، معیت و اتّحاد روحی با افرادی که در این مسیر با او همقدم بوده و به این درجه فائز شده‌اند پیدا خواهد نمود. زیرا از تأخّر و تقدّم زمانی عالم ماده که از لوازم ماده است اگر صرف‌نظر شود، در سیر روحی و معنوی بین سابقین

و لاحقین تقدّم و تأخّری نیست. همه با یکدیگر در عالم فوق زمان که عالم عبور از ملکات طبع و غرائز است و بالأخره عبور از شوائب ربوبیت و وصول به مقام رفیع عبودیت مطلقه، مشترک، و رفیق سفر و یار و همراه خواهند بود، و بنابراین در مقصد نیز که مقام لقای حضرت احدیت است با هم بوده و بین ارواح آنان یک نوع معیت روحی و خلوص و صمیمیت فطری و یک نوع اتّحاد حقیقی پیدا خواهد گشت. و لذا آن صفات و خصوصیات و اخلاق و آداب که در بعضی مشهود است در بعضی دیگر نیز مشهود و معلوم می‌گردد.

حضرت ابراهیم علیه السّلام عرض می‌کند:

﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱.

«ای پروردگار... کسانی که از من پیروی کنند

آنها از من خواهند بود و کسانی که مخالفت ورزند

پس به درستی که امر آنها به دست توست و تو

آمرزنده و مهربانی». این اتّحاد و یگانگی در اثر

^۱ سوره ابراهیم ۱۴ - آیه ۳۶.

اطاعت که طبق کلام ابراهیم تابعان را از جنس خود ابراهیم قرار می‌دهد، ناشی از تسلیم روحی و معنوی است گرچه از نقطه نظر مادّی و خارجی با او پیوند خویشاوندی نداشته باشند، و به عکس اگر آن اتحاد و معیت روحی نباشد و اختلاف روحی بین دو بدن حکم فرما باشد پیوند رحمیت و خویشاوندی مثمر ثمر نخواهد بود.

﴿وَنَادِي نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَ
 إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ يَا نُوحُ
 إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا
 لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۱.

چون طوفان در زمان نوح عالم را گرفت و آب بر سر کوه‌ها بالا آمد و پسر نوح حاضر نشد در کشتی بنشیند و تمرّد نمود، همین که نزدیک بود غرق شود، «نوح به درگاه خدا فریاد کرد و گفت: ای خدای من این فرزند من از اهل بیت من است (که وعده دادی آنها را از عذاب نجات دهی) و البتّه وعده تو حقّ است و تو راستین‌ترین حکم‌کنندگان (و البتّه طبق وعده خود فرزند مرا از غرق رهائی ده).

^۱سوره هود ۱۱ - آیه ۴۵ و ۴۶.

خداوند خطاب فرمود: ای نوح این فرزند تو از اهل بیت تو نیست بلکه او عملی ناشایسته است، و تقاضای امری که تو را در آن علم و اطلاعی نیست منما، من تو را پند می‌دهم که بشنوی و از مردم جاهل و نادان نباشی».

در این آیات چون فرزند نوح توافق روحی با پدر نداشت با وجود قرابت و پیوند متصل و بدون فاصله او را از اهل او خارج شمرده و بیگانه تلقی فرموده است.

در بسیاری از روایات با مضامین مختلفه وارد شده است که شیعیان ائمه علیهم السلام از آنها هستند، و از زیادی گل طینت آنها سرشته شده‌اند. و در بسیاری از روایات وارد شده که آنها همنشین و هم صحبت بلکه هم درجه ما در بهشت‌اند.

از «جامع الأخبار»^۱ از جابر بن عبد الله انصاری روایت است که می‌گوید: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

^۱ کتاب «جامع الأخبار» منسوب به صدوق است و در این انتساب تردید بسیار است، و ظاهراً مستند به یکی از پنج نفر علمای دیگر است که همه آنها امامی وثقه هستند. در مقدمه کتاب «بحار الانوار» متعرض تردید شده است.

عليه و آله و سلم يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَنِي وَ خَلَقَ عَلِيًّا
وَ فَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ
نُورٍ، فَعَصَرَ ذَلِكَ النُّورَ عَصْرَةً فَخَرَجَ مِنْهُ شَيْعَتُنَا فَسَبَّحْنَا
وَ سَبَّحُوا، وَ قَدَّسْنَا وَ قَدَّسُوا، وَ هَلَّلْنَا فَهَلَّلُوا، وَ مَجَّدْنَا
فَمَجَّدُوا، وَ وَحَّدْنَا فَوَحَّدُوا - الحديث.

شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که می فرمود: خداوند تعالی مرا و علی بن ابی طالب را و
فاطمه را و حسن و حسین را و ائمه علیهم السلام را از
نوری ایجاد فرمود، و سپس آن نور را فشرده و شیعیان ما
از آن نور پدید آمدند. پس ما خدا را تسبیح کردیم و
شیعیان ما نیز تسبیح کردند، و ما خدا را تقدیس کردیم
و شیعیان ما تقدیس کردند، و ما لا اله الا الله گفتیم و
خدا را به وحدانیت خواندیم شیعیان ما نیز تهلیل
گفتند، و ما خدا را تمجید نموده، بزرگ داشتیم شیعیان
ما نیز تمجید کردند، و ما خدا را به یگانگی و وحدت
خواندیم شیعیان ما نیز خدا را به وحدت و یگانگی
خواندند».

^۱ «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۷ ص ۳۵۵.

این روایت به خوبی می‌رساند که در ارواح شیعیان و ائمه و رسول خدا یک نوع تلائم و توافقی است به طوری که سرشت و طینت آنها از سرشت و خمیره رسول خدا و ائمه بوده است. بنابراین باید دید شیعیان که دارای این اندازه طهارت روح هستند چه کسانی هستند و مزایای خُلُقِی و روحی آنها کدام است؟

صفات و نشانه‌های شیعه اهل البیت علیهم

السَّلام

از مرحوم صدوق در کتاب «توحید» از حضرت موسی بن جعفر علیهما السَّلام روایت است که فرمود: **إِنَّمَا شِيعَتُنَا مَنْ شِيعَنَا، وَ اتَّبَعَ آثَارَنَا، وَ اقْتَدَى بِأَعْمَالِنَا.**

«حقاً که فقط شیعیان ما کسانی هستند که از ما پیروی کنند و گام خود را به جای گام ما گذارند، و از آثار و اخلاق ما متابعت کنند، و اقتدا به کردار ما بنمایند.»

و از «قرب الاسناد» حمیری روایت است که حضرت امام جعفر صادق علیه السَّلام فرمودند: **إِمْتَحِنُوا شِيعَتَنَا عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مُحَافِظَتُهُمْ عَلَيْهَا، وَ إِلَى أَسْرَارِنَا كَيْفَ حِفْظُهُمْ لَهَا عِنْدَ عَدُوِّنَا، وَ إِلَى أَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مُوَاسَاتِهِمْ لِأَخْوَانِهِمْ فِيهَا.**

«شیعیان ما را در اوّل و قتهای نماز امتحان کنید که چگونه است مراقبت و محافظت آنها بر آن

^۱ «بحار الانوار» ج ۳ ص ۳۹۴.

^۲ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۱.

اوقات، و دیگر آنکه چگونه اسرار ما را در نزد دشمنان ما حفظ میکنند، و دیگر آنکه مواساتشان در اموال خود با برادران دینی آنها چگونه است».

و از کتاب «کافی» نقل است با اسناد خود از جابر

بن یزید جعفی (ره) از حضرت امام باقر علیه السلام

که: قَالَ لِي يَا جَابِرُ أَيَكْتَفِي مَنْ يَتَّحِلُ التَّشْيِعَ أَنْ يَقُولَ

بِحُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؟ فَوَاللَّهِ مَا شِيعَتُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَ

أَطَاعَهُ وَ مَا كَانُوا يُعْرِفُونَ إِلَّا بِالتَّوَّاضِعِ وَ التَّخَشُّعِ وَ

الْأَمَانَةِ وَ كَثْرَةِ ذِكْرِ اللَّهِ وَ الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْبِرِّ

بِالْوَالِدَيْنِ وَ التَّعَهُدِ لِلْجِيرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَ أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ

وَ الْغَارِمِينَ وَ الْإِيْتَامِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ^۱ وَ

كَفِّ الْأَلْسُنِ عَنِ النَّاسِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَ كَانُوا أَمْنَاءَ

عَشَائِرِهِمْ فِي الْأَشْيَاءِ. قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ

مَا نَعْرِفُ الْيَوْمَ أَحَدًا بِهَذِهِ الصِّفَةِ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا

جَابِرُ لَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ، حَسْبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ

أُحِبُّ عَلِيًّا وَ اتَّوَلَّاهُ ثُمَّ لَا يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا؟ فَلَوْ

^۱ در کتاب «بحار الانوار» قلادة القرآن است و ظاهراً تصحیف شده است.

قَالَ: إِنِّي أَحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ - فَرَسُولَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ - ثُمَّ
 لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَ لَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِيَّاهُ شَيْئًا،
 فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْمَلُوا لِيَا عِنْدَ اللَّهِ، لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ
 قَرَابَةٌ، أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اتَّقَاهُمْ وَ اعْمَلُهُمْ
 بِطَاعَتِهِ، يَا جَابِرُ فَوَاللَّهِ مَا يُتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَّا
 بِالطَّاعَةِ، وَ مَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ لَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ
 مِنْ حُجَّةٍ، مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَ لِيٍّ، وَ مَنْ كَانَ لِلَّهِ
 عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ، لَا تُنَالُ وَ لَا يَتْنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ^۱

«جابر گوید: حضرت امام محمد باقر علیه

السَّلَام به من فرمود: ای جابر آیا برای تشیع همین
 بس است که کسی ادعا کند محبت ما اهل بیت را؟
 سوگند به خدا که شیعیان ما نیستند مگر افرادی که
 تقوای خدا پیشه گیرند و او را اطاعت کنند. شیعیان
 ما شناخته نمی شوند مگر به تواضع و خشوع دل، و
 نگاهداری امانت، و به زیاد یاد خدا کردن، و به زیاد
 روزه گرفتن، و نماز خواندن، و احسان به پدر و مادر
 نمودن، و مراعات فقرای از همسایگان را نمودن، و

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۱۴۸.

از حال آنها با خبر بودن، و از حال مسکینان و قرض داران و یتیمان با اطلاع بودن، و به آنها رسیدگی کردن، و در گفتار از راستی تجاوز نکردن، و تلاوت قرآن کردن^۱ و زبان را از گفتگوی با مردم مگر چیزهائی که راجع به خیر آنهاست بازداشتن، و افراد امین و مورد اعتماد اقوام خود بودن در همه چیزها.

جابر گوید: عرض کردم ای فرزند رسول

خدا ما در امروز کسی را به این صفت که بیان می‌فرمائی نمی‌شناسیم. حضرت فرمود: ای جابر آراء و مذاهب فکر تو را خراب نکند و تو را در شک در نیورد. آیا برای انسان همین قدر کافی است که بگوید: من علی را دوست دارم و ولایت امر او را قبول دارم و در عین حال عمل به دستورات او نکند؟ و اگر کسی بگوید: من رسول خدا را دوست دارم - با آنکه معلوم است که رسول خدا از علی بهتر است - در صورتی که عمل به سنت رسول خدا نکند این محبت و دوستی برای او فائده‌ای ندارد. بنابراین تقوای خدا را پیشه سازید، و به آنچه خدا فرموده

^۱ بنابر نسخه «بحار»: و قلاّده عمل به قرآن را به گردن انداختن.

عمل بنمائید. بین خدا و کسی قرابت و خویشاوندی نیست، محبوب‌ترین بندگان در نزد خدا پرهیزکارترین آنهاست، و عامل‌ترین آنها به دستورات خدا. ای جابر سوگند به خدا بنده‌ای نمی‌تواند به خدا نزدیک گردد مگر به فرمانبرداری از اوامر او، و با ما چنین قدرت و اختیاری نیست که کسی را از آتش بری سازیم، و هیچ بنده‌ای بر خدا نمی‌تواند حجّتی اقامه کند. کسی که مطیع خدا

باشد او دوست ماست، و کسی که گناه کند او دشمن ماست، و کسی را قدرتی نیست که به ولایت ما برسد مگر به عمل صالح و اجتناب از افعال ناپسند».

و از «امالی» شیخ طوسی روایت است با سند متصل خود از سلیمان بن مهران قال: دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عِنْدَهُ نَفَرٌ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ هُوَ يَقُولُ: مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ كُونُوا لَنَا زِينًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا، قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ احْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ كُفُّوا عَنِ الْفُضُولِ وَ قُبِحَ الْقَوْلُ^۱.

سلیمان بن مهران اَعْمَش گوید: «من بر حضرت جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام وارد شدم و در نزد آن حضرت جماعتی از شیعیان بودند و آن حضرت به آنها می فرمود: ای جماعت شیعه! شما همیشه با کردار پسندیده و افعال شایسته زینت ما باشید به طوری که هر کس شما را ببیند و اخلاق ستوده شما را مشاهده کند به ما نزدیک گردد، و

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۲.

تحسین و تمجید نماید. و هیچگاه موجب بدنامی ما نشوید که به کردار زشت خود، مردم، ما را هم که معلّم شما هستیم بد بدانند، و از دین خدا منحرف شوند. زبانهای خود را از گفتار بیجا و بی فائده حفظ کنید، و از افشای سرّ خودداری نمائید، و از زیاده گوئی و کلام زشت و طعن و سبّ و شتم و لمز و همز جلوگیری کنید».

و از کتاب «مشکاة» با سند خود از مهزم روایت است که می گوید: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَكَرْتُ الشَّيْعَةَ فَقَالَ: يَا مِهْزَمُ إِنَّمَا الشَّيْعَةُ مَنْ لَا يَعْدُو سَمْعَهُ صَوْتَهُ، وَلَا شَجَنَهُ بَدَنَهُ، وَلَا يُحِبُّ لَنَا مُبْغِضًا، وَلَا يَبْغِضُ لَنَا مُحِبًّا، وَلَا يُجَالِسُ لَنَا غَالِيًا، وَلَا يَهْرَهُرِيرَ الْكَلْبِ، وَلَا يَطْمَعُ طَمَعَ الْغُرَابِ، وَلَا يَسْأَلُ النَّاسَ وَإِنْ مَاتَ جُوعًا، الْمُتَنَحِّيَ عَنِ النَّاسِ، الْخَفِيُّ عَنْهُمْ، وَإِنْ اخْتَلَفَتْ بِهِمُ الدَّارُ لَمْ تَخْتَلِفْ آقَاوِيلُهُمْ، إِنْ غَابُوا لَمْ يُفْقَدُوا^۱، وَإِنْ حَضَرُوا لَمْ يُؤْبَهُ بِهِمْ، وَإِنْ خَطَبُوا لَمْ

^۱ در این طبع از «بحار» لم يُفْقَدُوا آمده است، ولی در طبع حروفی که ج ۶۸ ص ۱۷۹ است لم یفتقدوا آمده است و این لفظ ظاهراً اقرب است، زیرا معنایش این می شود که: در وقت غیبتشان، کسی از آنها سراغ نمی گیرد؛ گرچه لفظ لم يُفْقَدُوا نیز غلط نمی باشد.

يَزُوجُوا، يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيَا وَ حَوَائِجُهُمْ فِي صُدُورِهِمْ،
إِنْ لَقُوا مُؤْمِنًا أَكْرَمُوهُ، وَإِنْ لَقُوا كَافِرًا هَجَرُوهُ، وَإِنْ
أَتَاهُمْ ذُو حَاجَةٍ رَحِمُوهُ، وَفِي أَمْوَالِهِمْ يَتَوَاسَوْنَ. ثُمَّ قَالَ: يَا
مِهْزَمُ قَالَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
لِعَلِيِّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ: يَا عَلِيُّ كَذَبَ مَنْ

زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَ لَا يُحِبُّكَ، أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ أَنْتَ

الْبَابُ، وَ مِنْ أَيْنَ تُؤْتِي الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا.

مِهْزَمُ مِي گوید: «بر حضرت امام جعفر صادق

علیه السلام وارد شدم و سخن از شیعه به میان آوردم

حضرت فرمود: ای مهزم شیعه آن کسی است که

صدایش از گوشش تجاوز نکند (کنایه از آنکه با

مردم به تندی و خشونت سخن نگوید)، و غصه و

تعب او از بدنش نگذرد، (کنایه از آنکه بار و اندوه

خود را بر دیگران تحمیل نکند)، و دشمن ما را

دوست و دوست ما را دشمن نگیرد، و با افرادی که

درباره ما غلو می کنند مجالست ننماید، و مانند سگ

صدای خود را بلند نکند، و مانند کلاغ در جمع آوری

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۵۰.

مال طمع نوزد، و از مردم چیزی نطلبد گرچه از
گرسنگی بمیرد، و از مردم غافل و دنیاپسند دوری
کند، و گفتار همه آنان یکی باشد گرچه در مکان‌های
مختلف زندگی کنند، (و مردمی بی‌سر و صدا و
بی‌هوا و آشوب به طوری که) اگر غائب شوند کسی
سراغ آنها را نگیرد، و اگر حضور داشته باشند کسی
به آنها التفات نکند، و چون زن خواهند به آنها
ندهند، از دنیا خارج شوند و حاجت‌های آنان در
سینه‌هاشان باشد، اگر با مؤمنی برخورد کنند او را
گرامی دارند، و اگر با کافری ملاقات کنند از او
دوری گزینند، و اگر حاجتمندی بدانها روی آورد او
را مورد رحمت خود قرار دهند، و در اموال خود بین
برادران ایمانی خود مواسات کنند.

سپس حضرت فرمود: ای مهزم جدّ من
رسول خدا به علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود:
ای علی دروغ می‌گویند کسی که می‌پندارد مرا
دوست دارد و تو را دوست نداشته باشد. من شهر
علم هستم و تو در آن شهری، و از کجا می‌توان داخل
در شهر شد بدون ورود از در آن؟!».

و نظیر این روایت را با مختصر اختلافی در

لفظ در کتاب «کافی»^۱ بیان می کند.

و از «کافی» با سند خود از مفضل روایت است

که: قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيَّاكَ وَالسُّفْلَةَ فَإِنَّهَا

شِيعَةٌ عَلِيٌّ مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَفَرَجُهُ، وَاشْتَدَّ جِهَادُهُ، وَعَمِلَ

لِخَالِقِهِ، وَرَجَا ثَوَابَهُ،

^۱ همان کتاب.

وَ خَافَ عِقَابَهُ، فَإِذَا رَأَيْتَ أَوْلِيكَ فَأَوْلِيكَ شِيعَةً

جَعْفَرًا^۱.

مفضل می گوید که: حضرت صادق علیه

السّلام به من گفتند: «با مردم پست و رذل منشین،

شیعه علی کسی است که شکم و فرج خود را حفظ

کند و از عفت خارج نشود، و جهادش در راه خدا

شدید باشد، و کارهای خود را برای خدا انجام دهد،

و به ثواب او امیدوار، و از عذاب او ترسان باشد. اگر

جماعتی را دیدی که این صفات در آنها بودن بدان

که آنها شیعه جعفر بن محمد هستند».

و از «امالی» شیخ طوسی از حضرت رضا از

پدرانش از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام

روایت است که به خیثمه فرمودند: أَبْلِغْ شِيعَتَنَا أَنَّا لَا

نُغْنِي عَنِ اللَّهِ شَيْئًا، وَ أَبْلِغْ شِيعَتَنَا أَنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ

إِلَّا بِالْعَمَلِ، وَ أَبْلِغْ شِيعَتَنَا إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ

الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ، وَ أَبْلِغْ

شِيعَتَنَا إِنَّهُمْ إِذَا قَامُوا بِمَا أَمَرُوا بِهِمُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۵۲.

«به شیعیان ما ابلاغ کن که ما نمی توانیم شما را از طاعت خدا بی نیاز نموده در رحمت داخل کنیم، و به شیعیان ما برسان که درجات و مقاماتی که در نزد خداست به دست نمی آید مگر با عمل صالح، و به شیعیان ما برسان که حسرتمندترین مردم در روز بازپسین کسی است که وصف عدل و نیکی را کرده لکن خودش عمل ننموده و غیر آن را بجا آورده است، و به شیعیان ما برسان که اگر به آنچه به آنها امر شده است عمل کنند رستگاران در روز قیامت خواهند بود.»

و از «کافی» با سند خود از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت است که فرمود:

وَدِدْتُ وَ اللّٰهَ اَنِّيْ افْتَدَيْتُ خَصْلَتَيْنِ فِي السُّيِّعَةِ لَنَا بِبَعْضِ

لَحْمِ سَاعِدِي: التَّرْقِ وَ قِلَّةَ الْكِثْمَانِ.^۲

حضرت سجّاد فرمودند: «سوگند به خدا راضی هستم که از شیعیان ما دو صفت زشت بیرون

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۱۶۴.

^۲ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب العشرة ص ۱۳۷.

شود: یکی سبکی و زود به غضب آمدن، و دیگری کم سرنگاه داشتن، و در مقابل مقداری از گوشتهای بازوی خود را فدا بدهم». چون در

سابق معمول بود که اسیر چیزی را فدا می داد و در مقابل آن آزاد می شد، و اگر هیچ نداشت مقداری از گوشت خود یا استخوان، و اگر هیچ راضی نمی شد کشته می شد. حضرت می فرماید: این دو صفت به قدری بر من ناگوار است و بر ضرر من و شیعیان ماست که برای آنکه شیعیان را از این دو صفت مبرّی سازم حاضرم و دوست دارم در مقابل، مقداری از گوشتهای دست خود را بدهم.

و از «کافی» با اسناد متصل خود روایت است از

عَمْرُو بْنُ أَبِي مَقْدَامٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: خَرَجْتُ أَنَا وَ أَبِي حَتَّى إِذَا كُنَّا بَيْنَ الْقَبْرِ وَ الْمَنِيرِ إِذَا هُوَ بِأَنَاسٍ مِنَ الشَّيْعَةِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: إِنِّي وَ اللَّهِ لِأَحِبُّ رِيَاحِكُمْ وَ أَرْوَاحِكُمْ فَأَعِينُونِي عَلَى ذَلِكَ بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ، وَاعْلَمُوا أَنَّ وَ لَائِنَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ الْإِجْتِهَادِ، مَنْ أَتَى مِنْكُمْ بِعَبْدٍ فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِهِ، أَنْتُمْ شَيْعَةُ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ وَ السَّابِقُونَ الْآخِرُونَ وَ السَّابِقُونَ فِي الدُّنْيَا وَ السَّابِقُونَ فِي الْآخِرَةِ، قَدْ ضَمِنَّا لَكُمْ الْجَنَّةَ بِضَمَانِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ضَمَانِ

رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا عَلَى دَرَجَةِ الْجَنَّةِ أَكْثَرُ أَرْوَاحاً مِنْكُمْ،
فَتَنَافَسُوا فِي فَضَائِلِ الدَّرَجَاتِ، أَنْتُمْ الطَّيِّبُونَ وَنِسَاؤُكُمْ
الطَّيِّبَاتُ، كُلُّ مُؤْمِنَةٍ حَوْرَاءُ عَيْنَاءُ، وَكُلُّ مُؤْمِنٍ صَدِيقٌ،
وَ لَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِقَنْبِرٍ: يَا قَنْبِرُ أَبْشِرْ وَ بَشِّرْ
وَاسْتَبْشِرْ فَوَاللَّهِ لَقَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى أُمَّتِهِ
سَاخِطٌ إِلَّا الشَّيْعَةَ. أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ عِزًّا وَ عِزُّ الْإِسْلَامِ
الشَّيْعَةُ، أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دِعَامَةً وَ دِعَامَةُ الْإِسْلَامِ
الشَّيْعَةُ، أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ ذِرْوَةً وَ ذِرْوَةُ الْإِسْلَامِ
الشَّيْعَةُ، أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ سَيِّدًا وَ سَيِّدُ الْمَجَالِسِ
مَجَالِسُ الشَّيْعَةِ، أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ شَرَفًا وَ شَرَفُ
الْإِسْلَامِ الشَّيْعَةُ، أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ إِمَامًا وَ إِمَامُ الْأَرْضِ
أَرْضُ تَسْكُنُهَا الشَّيْعَةُ الْحَدِيثُ.

«عمرو بن ابی مقدم گوید که: شنیدم

حضرت صادق علیه السلام می فرمود: من با پدرم
برای رفتن به مسجد رسول خدا از منزل خارج شدیم
و وقتی که در بین قبر و منبر بودیم جماعتی از شیعیان
در آنجا مجتمع بودند. پدرم بر آنها سلام کرد و پس

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۲۳.

از آن فرمود: سوگند به خدا من بوی شما را و روح
شما را دوست دارم، شما در این امر مرا با ورع و
اجتهاد خود یاری کنید. بدانید که به ولایت ما کسی
نمی‌رسد مگر با ورع و اجتهاد. اگر فردی از شما به
بندهای اقتدا کند باید طبق روش او رفتار کند.

شما شیعه خدا هستید، شما یاران خدا هستید،
شما سابقون اولین هستید، شما سابقون آخرین
هستید، شما سابقون در دنیا و سابقون در آخرت به
سوی بهشت هستید. ما برای شما بهشت را به ضمان
خدا و ضمان رسول خدا ضمانت کردیم. سوگند به
خدا که هیچ ارواحی بیشتر از شما در درجات بهشتی
نیست، پس در کسب فضائل و مکارم از دیگران
سبقت گیرید، و گوی مسابقه را بر بایید. شما پاکانید،
و زنان شما پاکانند، هر زن مؤمنه‌ای حوریّه‌ای است
زیبا و دارای چشمان درشت، و هر مرد مؤمنی
صدیقی است در این امت.

امیرالمؤمنین علیه السلام به قبر فرمود: ای
قبر بشارت باد تو را و خوشحالی و سرور، سوگند
به خدا که رسول خدا از دنیا رفت و بر امتش
غضبناک بود مگر بر شیعیان، آگاه باش برای هر
چیزی عزتی است و عزت اسلام شیعه است، و برای
هر چیزی ستون و تکیه‌گاهی است و تکیه‌گاه اسلام
شیعه است، و برای هر چیزی نقطه اوج و بلندی‌ای
است و اوج اسلام شیعه است، و از برای هر چیزی
آقا و رئیسی است و رئیس مجالس مجالس شیعه

است، و برای هر چیزی شرفی است و شرف اسلام
شیعه است، و برای هر چیزی پیشوائی است و
پیشوای زمین‌ها زمینی است که در آن شیعه زیست
می‌کند».

و از «خصال» صدوق با سند خود از ابو مقدم
از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که
فرمود: يَا اَبَا الْمِقْدَامِ اِنَّمَا شِيعَةٌ عَلَى الشَّاحِبُونَ النَّاحِلُونَ
الذَّابِلُونَ، ذَابِلَةٌ شِفَاهُهُمْ، حَمِيصَةٌ بَطُونُهُمْ، مُتَغَيَّرَةٌ
اَلْوَانُهُمْ، مُصْفَرَّةٌ وُجُوهُهُمْ، اِذَا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ اتَّخَذُوا
اَلْاَرْضَ فِرَاشًا، وَ اسْتَقْبَلُوا اَلْاَرْضَ بِجَبَاهِهِمْ، كَثِيرٌ
سُجُودُهُمْ، كَثِيرٌ دُمُوعُهُمْ، كَثِيرٌ دُعَاؤُهُمْ، كَثِيرٌ بُكَاءُهُمْ،
يَفْرَحُ النَّاسُ وَ هُمْ مُحْزُونُونَ^۱.

حضرت فرمودند: «ای ابو مقدم حقا مطلب
از این قرار است که شیعیان ما کسانی هستند که رنگ
چهره آنان از بسیاری روزه و عبادت خدا زرد شده و
لاغر و ضعیف شده‌اند، و طراوت و شادابی رخسار
آنان از بین رفته، لبهای آنان از بسیاری ذکر و فکر

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۱.

خشکیده، شکم‌های آنان خالی، رنگهای آنان پریده،

سیمای آنان زرد

شده. چون شب فرا رسد و سیاهی جهان را پوشاند زمین را فراش خود قرار می‌دهند، و با پیشانی به روی زمین در مقابل حضرت معبود به سجده می‌افتند، سجده آنان بسیار است، قطرات اشک آنان ریزان است، دعای آنان بسیار است، گریه آنان فراوان است، مردم همگی در خوشی و مسرت و غفلت بسر می‌برند ولی آنها در دل حزن و اندوه (از عدم وصول به مطلوب و لقای خدا) دارند».

و از «امالی» شیخ طوسی و «ارشاد» مفید با سندهای متصل خودشان روایت است که: رُویَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ خَرَجَ ذَاتَ لَيْلَةٍ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ كَانَتْ لَيْلَةً قَمْرَاءَ فَأَمَّ الْجَبَانَةَ وَ لِحَقَّهُ جَمَاعَةٌ يَقْفُونَ آثَرَهُ، فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا: شِيعَتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَتَفَرَّسَ فِي وُجُوهِهِمْ ثُمَّ قَالَ: فَمَا لِيَ لَا أَرَى عَلَيْكُمْ سِيمَاءَ الشَّيْعَةِ؟ قَالُوا: وَ مَا سِيمَاءُ الشَّيْعَةِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: صُفْرُ الْوُجُوهِ مِنَ السَّهْرِ، عُمْسُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ، حُذْبُ الظُّهُورِ مِنَ الْقِيَامِ، حُمُصُ الْبُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ، ذُبُلُ الشَّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ، عَلَيْهِمْ غَبْرَةٌ

امیرالمؤمنین علیه السّلام شبی از مسجد خارج شدند و قصد کردند که به جبّانه (که محلی است) بروند. آن شب شب ماهتابی بود، جماعتی از مردم به دنبال آن حضرت حرکت کرده و به آن حضرت رسیدند. حضرت ایستادند و سؤال کردند: شما چه کسانیید؟ عرض کردند: از شیعیان تو هستیم ای امیرالمؤمنین. حضرت یک نگاه عمیقی در صورت آنها انداخت و فرمود: پس چرا در صورتهای شما علامت شیعیان را نمی بینم؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین نشانه های شیعه چیست؟

حضرت فرمود: شیعیان زرد چهره اند از زیادی بیداری شبها برای عبادت خداوند عزوجل، از شدت گریه از چشمهایشان ریزش آب و اشک مشهود است پشت هایشان از زیادی قیام و نماز خمیده، شکم هایشان از بسیاری روزه به پشت چسبیده، لبهایشان از کثرت دعا خشکیده، و بر سیما و صورت آنان گرد و غبار خشوع و تذلل نشسته

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۲.

است».

از کتاب «صفات الشیعة» صدوق نقل است که

او روایت می‌کند از پدرش با اسناد متصل خود از

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که:

قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَاعِدًا فِي بَيْتِهِ إِذْ قَرَعَ قَوْمٌ

عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَقَالَ: يَا جَارِيَةَ انظُرِي مَنْ بِالْبَابِ؟ فَقَالُوا:

قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِكَ، فَوَثَبَ عَجَلًا حَتَّى كَادَ أَنْ يَقَعَ فَلَمَّا فَتَحَ

الْبَابَ وَ نَظَرَ إِلَيْهِمْ رَجَعَ فَقَالَ: كَذِبُوا فَإِنَّ السَّمْتَ فِي

الْوُجُوهِ، أَيْنَ أَثَرُ الْعِبَادَةِ، أَيْنَ سِيمَاءُ السُّجُودِ؟ إِنَّمَا شِيعَتُنَا

يُعْرِفُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَ شَعَثِهِمْ، قَدْ قَرَحَتِ الْعِبَادَةُ مِنْهُمْ

الْأَنَافَ وَ دَثَرَتِ الْجِبَاهَ وَ الْمَسَاجِدَ، خُمُصُ الْبُطُونِ، ذُبُلُ

الشُّفَاهِ، قَدْ هَيَّجَتِ الْعِبَادَةُ وَجُوهَهُمْ، وَ أَخْلَقَ سَهْرُ

اللَّيَالِي وَ قَطَعَ الْهَوَاجِرُ جُثَّتَهُمْ، الْمُسَبِّحُونَ إِذَا سَكَتَ

النَّاسُ، وَالْمُصَلُّونَ إِذَا نَامَ النَّاسُ، وَ الْمَحْزُونُونَ إِذَا فَرِحَ

النَّاسُ^۱.

«حضرت امام زين العابدين عليه السلام در

اطاق خود نشسته بودند که ناگهان جماعتی در خانه

را زدند، حضرت به کنیز خود فرمودند: ای جاریه

بین در پشت در کیست؟ آن جماعت گفتند:

طایفه‌ای از شیعیان تو هستیم، حضرت به طوری با

عجله و سرعت برای باز کردن در از جای خود

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۷.

برخاستند که نزدیک بود به زمین پرت شوند. چون حضرت در را باز کردند و به آنها نظر نمودند برگشتند و گفتند: این جماعت دروغ می گویند، چرا علائم تشیع در صورت آنها نیست؟ آثار عبادت کجاست؟ و آن علامت و نشانه عبودیت در چهره‌های آنان کجاست؟ شیعیان ما به عبادتشان شناخته می‌شوند، و به تغییر رنگ صورت، بینی‌های آنان در اثر سجده و اشک قرحه‌دار شده، و صورتهای آنان کهنه و خراب گشته، و پیشانی‌های آنها نیز از حال و وضع اصلی خارج شده، شکم‌های آنان به پشت چسبیده، لبانشان خشکیده، آثار عبادت صورتهای آنها را متغیر کرده، و آثار کهنگی و فتور بدن در اثر شب‌زنده‌داری و پیمودن روزهای گرم (به روزه‌داری و عبادت) در آنان پدیدار گشته، آنها مشغول تسبیح‌اند زمانی که مردم ساکت باشند، و نمازگزارند وقتی که مردم در خواب باشند، و در دل غم و غصه دارند وقتی که مردم خوشحالند».

طرد حضرت رضا علیه السلام جماعتی را که

ادعای تشیع نمودند و تعلیم آنها

از «احتجاج» شیخ طبرسی از حضرت امام

حسن عسگری علیه السلام روایت کرده که فرمود:

قَدِمَ جَمَاعَةٌ فَاسْتَأْذَنُوا عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالُوا:

نَحْنُ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَنْعَهُمْ أَيَّامًا ثُمَّ دَخَلُوا،

قَالَ لَهُمْ: وَيْحَكُمْ إِنَّمَا شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَ سَلْمَانَ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ عِمَارٌ وَ

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الَّذِينَ لَمْ يُخَالِفُوا

شَيْئاً مِنْ أَوْامِرِهِ^۱.

«جماعتی بر حضرت رضا علیه السّلام وارد

شدند و گفتند: ما شیعیان علی هستیم، حضرت چند

روز آنها را نپذیرفتند و اجازه ورود ندادند، و سپس

داخل شدند. حضرت فرمود: وای بر شما، شیعیان

امیرالمؤمنین علیه السّلام حسن و حسین و سلمان و

ابو ذر و مقداد و عمّار و محمّد بن ابی بکر هستند که

ابداً مخالفت اوامر آن حضرت را ننموده‌اند».

و این روایت را به طور مشروح در «تفسیر

امام»^۲ آورده است. و مرحوم مجلسی در باب صفات

الشیّعه مرقوم داشته که حضرت ابی محمد الحسن

العسکری علیه السّلام فرماید: «در وقتی که مأمون

ولایت عهدی را به حضرت رضا سپرد دربان بر آن

حضرت داخل شده و عرض کرد که: جماعتی در

خانه ایستاده و از شما اذن دخول می‌طلبند و

^۱ «بحار الانوار» ج ۶ ص ۷۵ به نقل از «احتجاج».

^۲ در نسبت این تفسیر به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام کلام بسیار است، و چون متضمّن بعضی از مطالبی است که از هر عالمی فضلاً از امام صادر نمی‌شود نمی‌توان آن را به امام نسبت داد. مرحوم بلاغی (ره) در مقدمه تفسیر خود «آلاء الرّحمن» شواهدی بر علیه صحّت این تفسیر و استنادش به امام اقامه می‌فرماید.

می گویند: ما شیعه علی هستیم. حضرت فرمودند: من مشغولم آنها را از دخول منصرف نما، آنها را منصرف کرد. فردای آن روز آمدند و عین کلمات دیروز را بیان کردند، باز آنها را منصرف نموده اجازه دخول نداد، و همین طور می آمدند و حضرت اجازه ورود نمی فرمود تا آنکه دو ماه طول کشید و سپس از ملاقات با حضرت مأیوس شدند و به دربان گفتند: به مولای خود بگو: ما شیعیان پدر تو علی بن ابی طالب هستیم و دشمنان، ما را در این مدت دراز که ما را راه ندادی شماتت کردند، و ما آماده ایم که برگردیم لکن دیگر در شهر خود نمی توانیم زندگی کنیم از شدت خجالت و شرمندگی و شکستگی ای که به ما وارد شده است، چون تحمل و صبر بر شماتت دشمنان و زخم زبان آنها را نداریم. حضرت به حاجب فرمود: اجازه بده وارد شوند، آنها داخل شده و سلام کردند، حضرت پاسخ نفرمود و اذن نشستن نداد، و به حال وقوف متوقف بودند. عرض کردند: ای فرزند رسول خدا این جفای بزرگ و

استخفاف چیست که بر ما روا می داری؟ بعد از

آنکه در این مدت طولانی ما را از لقای خود محروم

نمودی دیگر برای ما چه آبرویی خواهد بود؟
حضرت فرمود: بخوانید این آیه را که: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ
مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾^۱.

«آنچه از مصائب به شما رسیده از ناحیه خود
شما بوده و خداوند از بسیاری از آنها چشم‌پوشی
کرده است». من در این امر اقتدا به پروردگار خود
عزوجلّ نموده‌ام، و به رسول خدا، و به امیرالمؤمنین
و امامان بعد از آن حضرت، بنابر این شما را مورد
عتاب خود قرار دادم. عرض کردند: به چه علت ای
فرزند رسول خدا؟ حضرت فرمود: چون شما ادعا
کردید که ما شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام هستیم، وای بر شما، شیعه امیرالمؤمنین
حسن است و حسین و ابوذر و سلمان و مقداد و
عمّار و محمد بن ابی بکر، آن کسانی که ابداً در
موردی از موارد مخالفت امر آن حضرت را نکردند
و هیچ کاری که موجب ملالت آن حضرت بوده و
نهی فرموده بود به جای نیاوردند، و شما می‌گوئید:
ما شیعه هستیم، و در اکثر از کردار خود مخالفت

^۱سوره شوری ۴۲ - آیه ۳۰.

می کنید، در بسیاری از واجبات کوتاهی می نمائید، در ادای قسمت مهمی از حقوق برادران دینی خود که اخوان فی الله هستند کوتاهی می کنید، و جائی که نباید تقیه کنید تقیه می کنید، و جائی که باید تقیه کنید تقیه را ترک می نمائید. اگر می گفتید: ما از موالیان و دوستان امیرالمؤمنین هستیم و از دوستان دوستان آن حضرت و از دشمنان دشمنان آن حضرت، من گفتار شما را ردّ نمی کردم و شما را به حضور خود می پذیرفتم، و لکن ادّعی مقام و منزلت عظیمی نمودید که اگر هر آینه افعال شما با این گفتارتان تطبیق نکند هلاک خواهید شد مگر آنکه خدای رحیم با رحمت خود شما را عفو کند و از این گناه بگذرد.

عرض کردند: یا بن رسول الله، به سوی خدا استغفار می کنیم و از این ادّعی مهم توبه می نمائیم بلکه فقط می گوئیم همچنان که مولای ما حضرت رضا به ما تعلیم نموده است: ما از دوستان شما و دوستان اولیای شما، و از دشمنان دشمنان شما هستیم. حضرت فرمود: **مَرَحَبًا بِكُمْ يَا إِخْوَانِي وَ أَهْلَ وُدِّي، اِرْتَفِعُوا، اِرْتَفِعُوا، اِرْتَفِعُوا، فَمَا زَالَ يَرْفَعُهُمْ حَتَّى**

أَلْصَقَهُمْ بِنَفْسِهِ. «آفرین بر شما، خوش آمدید ای

برادران من، و

ای اهل محبت و دوستی من، برخیزید بیائید،
 بیائید، بیائید، و همین طور حضرت آنها را به سوی
 خود کشید تا آنکه آنها را پهلوی خود بدون فاصله
 نشانید، و سپس به حاجب فرمود: چند مرتبه آنها را
 از آمدن و داخل شدن بازداشتی؟ عرض کرد: شصت
 مرتبه، فرمود: حال شصت مرتبه متوالی و پی در پی
 به سوی آنها رفت و آمد کن و در هر مرتبه به آنها
 سلام کن و سلام مرا نیز برسان، بدرستی که آنها به
 واسطه توجه و استغفاری که نمودند تمام گناهان
 خود را درباره این ادعای بزرگ محو و نابود کردند،
 و مستحق مراتب کرامت شدند چون از محبین و
 موالیان ما هستند، اینک از حال آنها و حال عیالات
 آنها پرسان شو، و آنچه سزاوار است از نفقات و
 هدایا و تحف و صیله به آنان اعطاء کن، و در رفع
 گرفتاری های آنان بکوش»^۱.

خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف

شیعه

و از کتاب «صفات الشیعه» صدوق با اسناد

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۴.

خود روایت است از ابو العباس دینوری، از محمد ابن حنفیه که او روایت کند که: «بعد از واقعه جنگ جمل که امیرالمؤمنین علیه السلام وارد بصره شدند، احنف بن قیس غذائی تهیه کرد و خدمت آن حضرت و اصحاب آن حضرت پیغامی فرستاده و دعوت کرد. حضرت تشریف آورد و فرمود: اصحاب مرا بخوان که در اینجا بیایند. جماعتی با خشوع آمدند که از شدت عبادت مانند مشکهای پوسیده بودند. احنف بن قیس عرض کرد: یا امیرالمؤمنین این چه واقعه‌ای است که بر آنها فرود آمده، آیا از کمی غذا و گرسنگی است یا از ترس جنگ به این حال در آمده‌اند؟ حضرت فرمود: چنین نیست ای احنف، خداوند جماعتی را در دنیا برگزیده که از دنیا اعراض کنند و دل در مقام عبودیت، فقط به ساحت او دهند مانند کسانی که قیامت را مشاهده کرده باشند، و از احوال قیامت قبل از مشاهده آن باخبر شوند، و در این صورت نفس‌های خود را بر تحمل مشکلات در راه رضای خدا آماده کرده‌اند، و چون یاد صبح روز حشر را

کنند که در مقام عرض در پیشگاه خدا قرار گیرند در
خیال خود گذرانند یک تنورهٔ عظیمی از آتش سر
برون کرده و همه خلایق به سوی خدا محشور و
مجمع‌اند، و نامهٔ عمل آنها که تمام فضائح کردارها
در آن نگاشته شده در مقابل دیدگان همهٔ مردم باز
شده است، پس نزدیک است که جان آنها مانند شمع
آب شود یا دل‌های آنان با بال‌های ترس و وحشت

در پرواز آید، و عقلهای آنان در وقتی که دیگهای شدت انقطاع به سوی خدا و قصد و عزم حرم او به جوش آید از سرهای آنان بیرون شود. آنان مانند شخص واله و پریشان در دل شبهای تار به ناله و آه درآیند، و از خوف آنچه نفسهای آنان بر آن اطلاع حاصل نموده به درد و تعب آیند.

بنابراین روزگار خود را در دنیا می گذرانند با بدنهای خشک و نحیف، و دلهای محزون، و صورتهای گداخته، و لبهای خشکیده، و شکمهای خالی و به پشت چسبیده، گمان می کنی که آنها مستاند. در دل شبهای تار با تاریکی شب همراز و هم نیاز، خشوع در مقابل حضرت باری دلهای آنها را آب کرده و بدنهایشان مانند مشکهای پوسیده نحیف و لاغر گردیده، در ظاهر و پنهان کارهای خود را برای خدا خالص کرده اند، و در عین حال دلهای آنان از فزع در امن و امان نیامده بلکه مانند کسانی که اطاقهای اموال خود را مواظبت می کنند آنها دل خود را مراقبت می نمایند. اگر آنها را در شبهای تارشان ببینی در حالی که چشم همه مردم به خواب رفته، و

صداها ساکت شده و حرکات ساکن گشته، و مرغان در آشیانه‌های خود آرمیده خواهی دید که چگونه ترس از روز قیامت و وعید پروردگار خواب را از دیدگان آنها ربوده است، کما قال سبحانه: ﴿أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ﴾.

پس به جهت آن تجلی مقام عظمت در روز قیامت، از خواب بر می‌خیزند با ترس و فزع، و به نماز می‌ایستند با گریه و آه و اشک و ناله. گاهی به ذکر و تسبیح، گاه دگر در محراب عبادت می‌گریند، و ناله می‌زنند، و در شب تاریک و بی‌سر و صدا ایستاده گریه می‌کنند. اگر بینی ای احنف آنها را که در شبها چگونه برپا می‌ایستند تا به حدی که پشت آنها خم می‌شود، و وقتی که فقرات آیات قرآن را در نمازشان تلاوت می‌کند ناگهان صدای ناله و فریاد آنها بالا می‌رود و آتش عشق سوزان از دهان آنها زبانه می‌کشد، گویا در آن وقت آتش تا حلقوم آنها را احاطه کرده، و زمانی که ناله می‌کنند گویا زنجیرهای آتشین به گردنهای آنها فرود آمده است. و اگر آنها را در روز بینی خواهی یافت افرادی را که در روی زمین به آرامش و ملایمت راه می‌روند و با

مردم به نیکوئی سخن می‌گویند، و زمانی که با
جاهلان برخورد کند سلام نموده و به مسالمت
می‌گذرند، و زمانی که از لغوی عبور کنند

بزرگوارانه و کریمانه مرور می‌نمایند. پاهای خود را از رفتن به مواضع تهمت زنجیر کرده‌اند، و زبانهای خود را از آنکه در آبرو و اعراض مردم تکلم کنند لال نموده‌اند، و گوشهای خود را از شنیدن سخن بیجا و بیهوده کر کرده‌اند، و چشمان خود را به فرو بستن از معاصی سرمه نموده‌اند، و ایشان عازم حرکت و سفر به سوی حرم خدا و حریم لقا و دار السّلامی هستند که کسی که در آن وارد شود از هر شکّ و اندوهی رهائی یافته و در امان است.

سپس حضرت از مکان و محلّ آنها در بهشت به احنف بیان فرمودند و بعضی از اوصاف بهشت را توضیح دادند و پس از آن فرمودند: ای احنف اگر آنچه را که در ابتدای کلام خود بیان کردم فراموش کنی و در مقام عمل نباشی هر آینه تو نیز از لباسهای آتشین که از قیر سیاه آتشین بافته شده روز قیامت در برخواهی نمود، و بین این عذاب و خوردن فلزّ گداخته دور خواهی زد، و از مشروبات داغ و شدید الغلیان در کام تو خواهند ریخت. ای احنف چه بسیار افرادی روز قیامت در میان آتش به دار آویخته و خرد شوند، و چه

بسیار صورتهائی که قطعه قطعه شده و متغیر اللّون بر خرطوم و بینی آنان کوفته شده. غل‌های جامعه دست‌های آنها را خورده و نابوده کرده، و طوق آتشین به گردن آنها پیوند خورده و چسبیده. اگر بینی ای احنف آنها را که چگونه پریشان و سرگردان در وادی‌های جهنّم سرازیر شوند، و از کوه‌های جهنّم بالا روند در حالی که از مقطّعات قطران و تگّه‌های آتش برای آنان لباس ساخته و در بر خود نموده‌اند و با سنگ‌های آتش و شیاطین آتشین قرین و یار شده، و زمانی که استغاثه کنند به بدتر از این حالت مأخوذ شوند، آتشی چنان سخت آنها را خواهد گرفت و عقرب‌ها و مارهای آتشین بر آنان بسته خواهد شد، و اگر بینی که منادی از طرف پروردگار ندا کند و به بهشتی‌ها بگوید: ای اهل بهشت و نعمتهای بهشتی، و ای اهل زینتهای بهشت و جامه‌های بهشتی در بهشت جاودان زیست کنید که دیگر مرگ و نیستی برای شما نیست، در این حال امید جهنّمی‌ها به کلی قطع گردد، و تمام درهای رحمت و بهشت به روی آنان بسته گردد، و

راهها و اسباب نجات منقطع شود. در آن هنگام چه بسیار پیرمردانی فریاد زنند: **وَاشْيَبَتَاهُ**، و چه بسیار جوانانی فریاد زنند **وَاشْبَابَاهُ**، و چه بسیار زنانی فریاد کنند: **وَافْضِيحَتَاهُ**.

پرده و حجاب‌هایی که روی عمل زشت آنها

را گرفته پاره شود، و چه بسیار

افرادی در آن روز بین طبقات دوزخ فرو روند و محبوس گردند. چه بسیار شدائدی که تو را در کام خود فرو برد و لباس تن تو گردد بعد از آنکه در دنیا لباس کتان در بر می کردی و آب سرد در کوزه بر فراز دیوار نهاده می خوردی، و از غذاهای رنگارنگ تناول می نمودی، اینک لباسهای آتشین یک موی نرم در بدن تو باقی نگذاشته مگر آنکه آن را سفید نموده، و چشمی که با آن به محبوب خود تماشا می کردی آن را از حدقه بیرون آورده، اینست آنچه خدا برای مجرمان معین فرموده، و آن است آنچه که خدا برای متقیان آماده و تهیّه نموده است»^۱.

باری شیعیان به علّت اخلاص در عبادت نوری در قلب آنان ظاهر می گردد که حقایق را درک می کنند، حقایقی که درک آن برای سایر مردم محال است.

روایات امام صادق علیه السّلام در اوصاف

شیعه

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۸ باب صفات الشیعه، و «بحار الانوار» ج ۳ کتاب المعاد ص ۲۵۴.

از «تفسیر عیاشی» از حضرت صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود: **إِنَّمَا شِيعَتُنَا أَصْحَابُ الْأَرْبَعَةِ الْأَعْيُنِ عَيْنٍ فِي الرَّأْسِ وَعَيْنٍ فِي الْقَلْبِ، إِلَّا وَالْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ كَذَالِكَ، إِلَّا أَنَّ اللَّهَ فَتَحَ أَبْصَارَكُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ^۱.**

«شیعیان ما دارای چهار چشم هستند، دو چشم در سر، و دو چشم در دل. متوجه باشید که همه بندگان خدا چنین اند لکن خدا چشم دل شما شیعیان را باز کرده و چشم دل دیگران را نابینا نموده است.»

و از «محاسن» برقی از حضرت صادق علیه السلام روایت است که: **إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ جَوْهَرًا وَجَوْهَرُ وُلْدِ آدَمَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ وَشِيعَتُنَا^۲.**

«از برای هر چیزی حقیقت و جوهری است و جوهر فرزندان آدم محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، و ما هستیم و شیعیان ما هستند.»

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۳۱.

^۲ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۰۹.

و نیز از «محاسن» از حضرت صادق علیه
السّلام روایت است که به فضیل بن یسار که از
خواصّ شیعیان و روات آن حضرت بود فرمودند:

أَنْتُمْ وَاللَّهِ نُورٌ فِي ظُلُمَاتٍ

الأَرْضِ^۱. «سوگند به خدا که شما نور هستید در

ظلمات زمین».

و نیز از «محاسن» نقل است از علی بن عبد

العزیز از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود:

وَاللَّهِ إِنِّي لِأَحِبُّ رِيحَكُمْ وَ أَرْوَاحَكُمْ وَ رُؤْيَتَكُمْ وَ

زِيَارَتَكُمْ، وَإِنِّي لَعَلِّي دِينَ اللَّهِ وَ دِينَ مَلَائِكَتِهِ فَأَعِينُوا عَلَيَّ

ذَلِكَ بِوَرَعٍ، أَنَا فِي الْمَدِينَةِ بِمَنْزِلَةِ الشُّعْبَةِ [الشُّعْرَةِ]

أَتَقَلَّبُ حَتَّى أَرَى الرَّجُلَ مِنْكُمْ فَاسْتَرِيحَ إِلَيْهِ^۲.

«سوگند به خدا که من بوی شما را دوست

دارم، و ارواح شما را دوست دارم، و زیارت و دیدار

شما را دوست دارم، و حقاً که من بر دین خدا و دین

فرشتگان خدا هستم، ای شیعیان، شما مرا بر این دین

یاری کنید. من در تمام مدینه مانند یک دانه جو تک

و تنها هستم، در تمام مدینه حرکت می کنم تا یکی از

شما را ببینم و با ملاقات و دیدار او استراحت خاطر

برایم حاصل شود».

و از کتاب «کنز الفوائد» کراچکی با اسناد خود

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۰۹.

^۲ همان.

نقل است از ابو حمزه ثمالی از مردی از قوم او که اسمش یحیی بن اُمّ طویل است، از نوف بکالی که می‌گوید: «برای من نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاجتی پیدا شد و محلّ حضرت را از جُنْدَب بن زُهیر و ربیع بن خُثَیم و برادرزاده او هَمّام بن عُبّادَة بن خُثَیم که از اصحاب برانس بود جو یا شدم، همگی برای ملاقات امیرالمؤمنین روانه شدیم و با خود اعتماد داشتیم که آن حضرت را زیارت خواهیم نمود، پس به آن حضرت رسیدیم در وقتی که از منزل خارج شده و برای نماز عازم مسجد بود. و در حالی که ما با آن حضرت به سوی مسجد می‌آمدیم به چند تن از مردان فربه برخورد کردیم که در مطالب فکاهی فرو رفته و بعضی با بعضی مزاح و شوخی نموده و بعضی از کارهای لهُو را انجام می‌دادند. چون نزدیک بود که امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها برسد به سرعت برپا برخاسته و سلام کردند. حضرت جواب سلام فرمود و پس از آن فرمود: شما که هستید؟ عرض کردند: جماعتی از شیعیان تو ای امیرالمؤمنین، حضرت برای آنها دعای خیر نمود و

سپس فرمود: چرا من در چهره‌های شما آثار و علائم
شیعیان خود را نمی‌بینم؟ و نشانه‌های زینت محبّین
ما اهل بیت را مشاهده نمی‌کنم؟ آن جماعت از روی
حیاء از دادن پاسخ خودداری نمودند.

خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف

شیعه و مرگ همّام

نوف بکالی گوید: جندب بن زهیر و ربیع بن خثیم به آن حضرت متوجه شده عرض کردند: علامات و صفات شیعیان شما چیست ای امیرالمؤمنین؟ حضرت از پاسخ آنها کوتاهی فرمود و فقط فرمود: ای دو مردی که با من مذاکره دارید از خدا بپرهیزید و نیکوئی و احسان را پیشه خود سازید چون خداوند تبارک و تعالی با کسانی است که تقوا پیشه خود ساخته و با کسانی که احسان را شعار و عمل خود قرار داده‌اند.

همّام بن عباد که مرد عابد و کوشائی بود عرض کرد: تو را سوگند می‌دهم به آن خدائی که شما اهل بیت را گرمی داشت و از خواصّ حرم خود قرار داد و از الطاف و عنایات خود بهره‌مند ساخت و شما را بر بندگان به درجات و مراتبی بس بلند تفضیل و برتری داد که برای ما اوصاف شیعیان خود را بیان فرمائی. حضرت فرمود: ای همّام سوگند نخور من بزودی برای همه شما اوصاف آنها را بیان

خواهم کرد. حضرت دست همّام را گرفته و داخل مسجد شد و دو رکعت نماز مختصر ولی کامل بجای آورد و نشست و رو به ما کرد و تمام جمعیت اطراف آن حضرت گرد آمدند. حمد خدای را به جای آورد و تحیّت و درود بر پیامبر فرستاد و فرمود:

اما بعد حقّاً خداوند جلّ ثناؤه و تقدّست
اسماؤه بندگان خود را آفرید، و عبادت خود را بر
آنها لازم گردانید، و اوامر خود را بر آنها تکلیف
فرمود، و ارزاق و معیشت را بین آنها تقسیم کرد، و
در دنیا هر یک را در مقام و محلّی معین قرار داد، در
حالی که در تمام این کارها و عنایت‌ها از مردم بی‌نیاز
بوده، نه طاعت اطاعت کننده‌ای به او فائده می‌رساند،
و نه معصیت معصیت کننده بر او ضرری وارد
می‌کند...

و سپس راوی، کلام آن حضرت را ادامه
می‌دهد تا آنکه می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السّلام
دست خود را بر دوش همّام گذارد و فرمود: بدان
کسی که از شیعیان اهل بیت سؤال کند آن اهل بیتی
که خدا هرگونه رجس و پلیدی را از آنان برده و آنها
را پاک و پاکیزه نموده است، پس آنها عارفین به خدا

هستند، و عاملین به امر خدا، و اهل فضایل و کمالات، گفتار آنان صواب، و لباس آنها میانه و معمولی، و رویّه و روش آنها تواضع.. و حضرت صفات آنها را مفصلاً یکایک به طور مشروح شمرد و حالات روحی و ملکات نفس و مشاهدات غیبی آنها را بیان فرمود تا آنکه

فرمود: **أُولَئِكَ عُمَّالُ اللَّهِ وَ مَطَايَا أَمْرِهِ وَ طَاعَتِهِ وَ سُرُجُ أَرْضِهِ وَ بَرِيَّتِهِ، أُولَئِكَ شِيعَتُنَا وَ أَحِبَّتُنَا وَ مِنَّا وَ مَعَنَا،**
أَلَا هَاهُ شَوْقًا إِلَيْهِمْ.

آنان عُمَّالِ خدا، و مرکب‌های امر خدا و طاعت خدا هستند، و چراغهای درخشان در زمین خدا و در میان بندگان خدا. آنان شیعیان و محبّان ما هستند و از ما هستند و با ما هستند. آه چقدر مشتاق دیدارشان هستم. ناگهان همّام صیحه‌ای زد و غش کرده به روی زمین افتاد، چون او را حرکت دادند دیدند مرغ روحش از دنیا مفارقت کرده است، رحمة الله عليه. ربیع بن خثیم عموی او شروع به گریه و زاری نموده و عرض کرد: چقدر با سرعت مواعظ تو ای امیرالمؤمنین برادرزاده مرا هلاک کرد! ای کاش من جای او بودم و به این فیض نائل می‌شدم. حضرت فرمودند: مواعظ بلیغه این طور اهلش را می‌یابد و به آنها می‌رسد. سوگند به خدا من بر او خوف داشتم و از این مواعظ احتمال موت او را می‌دادم.

شخصی گفت: ای امیرالمؤمنین پس چرا خودت این طور نشدی و این مواعظ در تو چنین

اثری نگذارد؟ حضرت فرمود: ای وای بر تو برای هر کس آجلی معین شده که نمی‌تواند از آن تخلف ورزد، و برای آن اجل، سببی معین گشته که نمی‌توان از آن تجاوز کرد. آرام باش و دیگر از این سخنان بر زبان نیاور، این کلمات را شیطان بر زبان تو دمیده است.

نوف گوید: امیرالمؤمنین عصر آن روز بر جنازه او نماز خواندند و بر جنازه او حاضر شدند و ما با آن حضرت بودیم.

راوی این حدیث به نقل از نوف می‌گوید: من روزی نزد ربیع بن خثیم رفتم و مطالبی را که نوف به من گفته بود برای ربیع ذکر کردم، ربیع آن قدر گریست که نزدیک بود جانش از قالب بیرون آید، و گفت: برادر من نوف آنچه را که گفته راست گفته، موعظه امیرالمؤمنین و واقعه‌ای که اتفاق افتاد در امر همّام در حضور من و در مقابل دیدگان من بود، و من در سعه و فراخی عیش بودم که آن موعظه آن را تیره ساخت و هیچ شدتی برای من نبود مگر آنکه

موجب گشایش آن شد»^۱.

و همچنین از «امالی» شیخ طوسی از نوف بکالی

روایت است که قال: قال

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۵۳.

لِي عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا نَوْفُ خُلِقْنَا مِنْ طِينَةٍ طَيِّبَةٍ وَ
 خُلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ طِينَتِنَا، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ احْقُوا بِنَا.
 قَالَ نَوْفٌ: فَقُلْتُ: صِفْ لِي شِيعَتَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ،
 فَبَكَى لِذِكْرِ شِيعَتِهِ، وَ قَالَ: يَا نَوْفُ شِيعَتِي وَاللَّهِ
 الْحُكَمَاءُ الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ وَ دِينِهِ الْعَامِلُونَ بِطَاعَتِهِ وَ أَوَامِرِهِ^۱ -
 الحديث.

نوف می گوید که: «امیرالمؤمنین علی بن
 ابی طالب علیه السلام به من فرمود: ای نوف ما از
 سرشت پاکی آفریده شده ایم و شیعیان ما از سرشت
 ما آفریده شده اند، و چون قیامت برپا گردد به ما
 ملحق شوند. نوف می گوید: عرض کردم: ای
 امیرالمؤمنین شیعیان خود را برای من توصیف کن.
 آن حضرت گریست چون نام شیعیان او را بردم و
 حالات آنها را از خاطر گذرانید و فرمود: ای نوف
 سوگند به خدا شیعیان من حکماء هستند و علماء
 بالله و به دین خدا هستند، عمل کنندگان به اوامر خدا
 و مطیع به طاعت پروردگار - تا آخر حدیث».

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۹.

ابو نعیم اصفهانی در «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص

۸۶ گوید: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ... عَنْ

مُجَاهِدٍ قَالَ: شِيعَةُ عَلِيٍّ الْحُكَمَاءُ الْعُلَمَاءُ، الذُّبُلُ الشَّفَاءُ،

الْأَخْيَارُ الَّذِينَ يُعْرَفُونَ بِالرُّهْبَانِيَّةِ مِنْ أَثَرِ الْعِبَادَةِ. وَ نِيز

گوید: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ سَلَمٍ، عَنْ... عَنْ عَلِيٍّ

بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: شِيعَتُنَا الذُّبُلُ الشَّفَاءُ، وَ الْإِمَامُ مِنَّا مَنْ

دَعَا إِلَى اللَّهِ.

و از کتاب «فضایل» ابن شاذان و کتاب

«روضه» در فضایل از عبد الله بن ابی اوفی از رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث می کند که

فرمود: چون خداوند عزوجل ابراهیم خلیل را خلق

کرد پرده عالم غیب را از مقابل دیدگان آن حضرت

برداشت و نظر به جانب عرش خدا کرد، نوری را

مشاهده کرد. گفت ای پروردگار من و ای مولای من

این نور چیست؟ خدا خطاب فرمود: ای ابراهیم این

محمد برگزیده من است. ابراهیم عرض کرد: ای

پروردگار من و ای سید من در طرف این نور نور

دیگری می بینم؟ خطاب رسید: این علی است که

یاری کننده دین من است. ابراهیم عرض کرد: ای

خدای من و ای مولای من در پهلوی این دو نور، نور دیگری می‌بینم این نور چیست؟ خطاب رسید: ای ابراهیم این فاطمه است که در دنبال پدر و شوهرش قرار گرفته و تمام محبّان خود را از آتش غضب خدا جدا خواهد نمود. ابراهیم

عرض کرد: دو نور دیگر در پشت سر این سه نور می بینم، خطاب رسید: ای ابراهیم این ها حسن و حسین هستند که به دنبال پدر و مادر و جدّ خود قرار گرفته اند. ابراهیم عرض کرد: پروردگار من و آقای من نه نور دیگر می بینم که اطراف و گرداگرد این پنج نور را گرفته و به دور آنها حلقه زده اند، خطاب رسید: ای ابراهیم آنان ائمه طاهرین از اولاد آن انوار هستند.

عرض کرد: پروردگار من و سیّد من به چه نامهایی آنها در دنیا شناخته می شوند؟ خطاب رسید ای ابراهیم اوّل آنها علیّ بن الحسین است، و دیگر محمّد فرزند علی، و جعفر فرزند محمّد، و موسی فرزند جعفر، و علی فرزند موسی، و محمّد فرزند علی، و علی فرزند محمّد، و حسن فرزند علی، و محمّد فرزند حسن که قائم و مهدی است. عرض کرد: پروردگار من و آقای من در اطراف این انوار نورهای بی شماری را می بینم که غیر از تو کسی قادر بر شمارش آنها نیست. خطاب رسید: ای ابراهیم آنها شیعیان این انوار و محبّان آنها هستند. عرض کرد: پروردگار من آنها به چه علامت و نشانه ای شناخته

می‌شوند؟ خطاب آمد: به پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز، و به بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم، و به قنوت برداشتن قبل از رکوع، و به سجده شکر، و به انگشتری در دست راست نمودن. ابراهیم عرض کرد: خدایا مرا نیز از شیعیان آنها و از محبان آنها قرار ده. خطاب آمد: تو را از شیعیان آنها قرار دادم، پس این آیه را خدا درباره او فرستاد: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ * إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۱.

مرحوم محدث قمی فرموده است که: شیخ ما در «مستدرک» از کتاب «غیبت» فضل بن شاذان این روایت را نقل کرده و در آخرش فرموده که: مفضل بن عمر می‌گوید: «برای ما روایت شده است که چون ابراهیم علیه السلام احساس کرد که مرگ او رسیده است این خبر و مکاشفه روحی را برای اصحاب خود گفت و سپس به سجده افتاد و در سجده جان به جان آفرین تسلیم کرد»^۲.

و از کتاب «کافی» نقل است با سلسله سند

^۱ «بحار الانوار» ج ۹ ص ۱۲۴. و آیه شریفه در سوره صافات ۳۷ - آیه ۸۳ و ۸۴.

^۲ «سفینه البحار» ج ۱ ص ۷۳۲ ماده «شیع».

متصل خود از ابی یحیی

كوكب الدّم، از حضرت امام جعفر صادق عليه
 السّلام قال: إِنَّ حَوَارِيَّ عِيسَى كَانُوا شِيعَتَهُ، وَإِنَّ شِيعَتَنَا
 حَوَارِيُّونَا، وَمَا كَانَ حَوَارِيُّ عِيسَى بِأَطْوَعَ لَهُ مِنْ حَوَارِيَّنَا
 لَنَا، وَإِنَّمَا قَالَ عِيسَى لِلْحَوَارِيِّينَ: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟
 قَالَ الْحَوَارِيُّونَ: نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ، فَلَا وَاللَّهِ مَا نَصْرُوهُ مِنْ
 الْيَهُودِ وَلَا قَاتِلُوهُمْ دُونَهُ، وَشِيعَتُنَا وَاللَّهِ لَمْ يَزَالُوا مِنْذُ
 قَبْضِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 يَنْصُرُونَنَا وَ يُقَاتِلُونَ دُونَنَا وَ يُحَرِّقُونَ وَ يُعَذِّبُونَ وَ
 يُشَرِّدُونَ فِي الْبُلْدَانِ، جَزَاهُمْ اللَّهُ عَنَّا خَيْرًا^۱.

«حضرت صادق عليه السّلام فرمودند:

حواریّون حضرت مسیح عیسی بن مریم شیعیان او
 بودند، و شیعیان ما حواریّون ما هستند، و حواریّون
 عیسی نسبت به او امر او مطیع تر از حواریّون ما نسبت
 به ما نیستند. عیسی به حواریّون گفت: یاران من در
 راه خدا کیستند؟ آنها پاسخ دادند: ما یاران خدا
 هستیم. سوگند به خدا که او را یاری نکردند و از
 دست یهود رها نمودند، و در مقابل یهود برای حفظ

^۱ «بحار الانوار» ج ۵ ص ۳۹۸.

او شمشیر نزدند. و امّا شیعیان ما قسم به خدا از آن روزی که خداوند پیغمبرش را قبض روح فرمود دائماً ما را یاری کردند، و برای حفظ ما در مقابل ما شمشیر زدند، و در آتش سوزان محترق شدند، به انواع عذاب‌ها و شکنجه‌ها معذب گشتند، و در شهرها آواره و پریشان شدند، خداوند به خاطر ما به آنان جزای خیر مرحمت فرماید.»

درس سی و هشتم و سی و نهم: تفسیر
آیه: ﴿مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ

اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ

يَوْمِ الدِّينِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^١.

«کسی که متابعت حضرت رسول را کرده

باشد به تحقیق خدا را اطاعت کرده است». چون

رسول خدا فرستاده خداست و واسطه بین خلق و

خالق. و اطاعت موکّل به اطاعت وکیل، و اطاعت

منوب عنه به اطاعت نائب، و اطاعت سلطان به

اطاعت قائم مقام اوست. اطاعت خدا هم به اطاعت

^١ سورة نساء ٤ - آية ٨٠.

فرستاده و پیغام آورنده خداست.

از میان تمام دستجات و فرق مختلفه اسلام فقط شیعه اطاعت خدا را می‌نماید چون اطاعت رسول او را می‌کند، و باقی مذاهب از نزد خود در کتاب و سنت تصرفاتی می‌نمایند و بالتیجه عقیده و همچنین عمل آنها طبق دستور خدا و رسول خدا نشده بلکه افکار و آراء خود آنان نیز در عقیده و عمل آنان مدخلیت پیدا می‌کند.

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شیعه طبق کلام رسول خدا و وصیتهای آن حضرت از امیرالمؤمنین و ائمه اهل بیت علیهم السلام پیروی کرد و آراء باطله و افکار متهوّسانه‌ای را که اکثریت جمعیت را به دنبال خود می‌برد رفض نموده و به دور ریخت، و به امت حقّ و جماعت یقین پیوست، و لذا دو صف متمایز در مقابل

یک دیگر واقع شدند: شیعه پیرو اهل بیت، و
عامّه پیرو شیخین و سایر خلفائی که بعد از آنها یکی
پس از دیگری آمدند.

مراد از جماعت، اهل حقّند اگرچه اندک باشند

شیعه می‌گوید: پیروی از سنت و روئے
شیخین طبق هیچ آیه و روایتی از رسول اکرم امضاء
نشده است لکن پیروی از عترت و اهل بیت طبق
نصوص صریحه متواتره از رسول خدا و بیان تفسیر
آیات قرآنیّه و شأن نزول آنها معین شده و پیروی از
اهل بیت عین سنت رسول خداست. و مراد از
جماعتی که پیغمبر فرمود: از آن بر کنار نروید و
همیشه با جماعت باشید منظور جماعت حقّ است
نه باطل. بنابراین شیعه هم اهل سنت و جماعت
است بالمعنی الحقیقی و هم اهل رفض و دور
افکندن مرام باطل و عقیده و اعمال مستحده و
بدعت می‌باشد.

عامّه می‌گویند: ما اهل سنتیم و اهل جماعت،
اما اهل سنتیم به علّت آنکه از اصحاب رسول خدا
پیروی کردیم و آنها را گرامی و محترم شمردیم و

حکم آنها را لازم الاجراء دانستیم. و اما اهل جماعت به علت آنکه اکثریت افراد امت که توده انبوه و عظیم امت را تشکیل می داد بعد از رسول خدا از عترت تبعیت نمودند و از آراء و انتخابات اصحاب پیروی کردند. و شما رافضی هستید، بدین معنی که سنت رسول خدا را به دور انداختید و از اصحاب آن حضرت پیروی نکردید و بر جماعت و توده چشمگیر مسلمانان شکست حاصل نموده، خود دارای رویه و آئین مستقلی شدید^۱.

شیعه می گوید: خدا حق است و رسول خدا حق و کتاب خدا حق و آفرینش آسمان و زمین حق، ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بِإِطْلَاقٍ ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ﴾

^۱ ظاهراً این اصطلاحات تاریخ مخصوصی ندارد، اما در زمان صلح با معاویه اصطلاح جماعت رسمیت یافت و اهل سنت هم گویا در زمان اشعری اصطلاح شده است. و با نظر دقیق تر می توان گفت که: اصطلاح اهل سنت ابتدا در مقابل معتزله وضع شد که عقل رای سند و حجت می دانستند، بر خلاف جماعت و جمهور که اهل تعبد محض بودند، و از قرن دوم و احتمالاً اواخر قرن اول این اصطلاح رائج شد. آنچه از زمان اشعری رائج شد اصطلاح اشاعره بود که بر اهل سنت و جماعت اطلاق شد. قرار گرفتن اصطلاح سنی در مقابل شیعی پس از آن بود که معتزله در قرن سوم به سوی نابودی رفتند و تنها شیعه از اصحاب عدل و عقل باقی ماند. ظاهراً اصطلاح جماعت هم از همان وقت پیدا شد که اصطلاح سنت پیدا شد. و در لسان ائمه اطهار علیهم السلام لغت سنی در مقابل شیعی به کار نرفته است.

كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ﴿١﴾ «و ما

آسمانها و زمین و آنچه را که میان آنهاست باطل نیافریدیم، این گمان کسانی است که کافر شده (و چهره واقعیت و حقیقت را نسبت به خدا و رسول خدا پوشانیده‌اند) و وای بر چنین افراد حق‌پوش از آتش دوزخ».

بنابراین مراد رسول خدا از پیوستن به جماعت، جماعت حق است نه باطل. دینی که بر اساس عدل و حق آمده و تمام کلیات و جزئیات خود را بر این اساس پایه‌گذاری می‌کند چگونه پیوند با جماعت باطل را حق می‌شمارد؟ مراد از جمعیت حق وصی رسول خدا و اهل بیت آن حضرت و شیعیان واقعی هستند که در نهایت درجه از سختی‌ها تحمل ورزیده، و در شدائد و مکاره با وجود نداشتن امکانات به دنبال باطل نرفته و از جمعیت حق جدا نشدند.

ابراهیم خلیل گرچه يك انسان بیشتر نبود ولی

روی عظمت روحی و ایمانی خداوند او را در قرآن مجید

^۱سوره ص ۳۸- آیه ۲۷.

به لفظ امت یاد می کند: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ

حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱ «ابراهیم حقاً امتی بود

مطیع و منقاد خدا، پیوسته گرایشش به سوی حق بود

و از مشرکان نبود». بنابراین مراد از جماعت، اهل حق

هستند گرچه در اقلیت باشند همان طور که مرحوم

صدوق فرموده است که: أَهْلُ الْجُمَاعَةِ أَهْلُ الْحَقِّ وَ إِنْ

قَلُّوا؛ وَ قَدْ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ

قَالَ: الْمُؤْمِنُ حُجَّةٌ، وَ الْمُؤْمِنُ وَ خَدَهُ جَمَاعَةٌ.^۲

«اهل جماعت اهل حقتند گرچه عددشان کم

باشد. و از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم

روایت شده است که فرمود: مؤمن به تنهایی حجت

خداست بر خلق خدا، و مؤمن به تنهایی جماعت

است».

بنابراین مراد از اتصال به جماعت که رسول

خدا توصیه می کند. جماعت حق است و شیعه فقط

این دستور را رعایت کرده و عامه تخلف ورزیده اند،

^۱ سوره نحل ۱۶ - آیه ۱۲۰.

^۲ «بحار الانوار» ج ۸ ص ۲.

و نتیجه آنکه شیعه اهل جماعت بوده و عامّه از اهل جماعت تخلف ورزیده‌اند.

شیعه اهل سنّت رسول خدا و رفض باطل است

و نیز شیعه می‌گوید: سنّت یعنی عمل کردن

به گفتار رسول خدا و پیروی

کردن از کردار و رویه آن حضرت، بنابراین اهل سنت کسانی هستند که بدستور آن حضرت عمل کنند نه آنکه تخلف نمایند، و فقط شیعه اوامر آن حضرت را اطاعت کرده و پیروی از عترت و اهل بیت، طبق آن همه سفارشها و وصیتهای و گوشزدهای متواتره نموده است، و عامه سنت را ترک گفتند و از تبعیت و اطاعت دستورات آن رسول مکرم تخلف ورزیدند. پس شیعه از اهل سنت است و عامه از ترک کنندگان سنت.

و اما رفض را که به شیعه نسبت می دهند دارای معنی صحیح و حقیقی است گرچه آنها خلاف آن را اراده دارند. آنها می گویند: شیعه بعد از رسول خدا از صحابه که دست پرورده رسول خدا بودند، تبری جستند و سنت رسول خدا را به دور افکندند. شیعه می گوید: ما صحابه را محترم شمرده و می شماریم اما نه همه صحابه را، چون طبق آیات قرآن همه آنها یکسان نبودند، در میان آنها منافقین بودند، و علاوه احترام صحابه در صورتی است که از دستورات رسول اکرم پیروی کنند اما اگر مخالفت

ورزند و در دین او بدعت بگذارند و زحمات آن حضرت را تباه کنند آیا باز هم باید آنها را محترم شمرد و از آنها اطاعت نمود؟ شیعه می‌گوید: ما رفض کردیم سنت باطل را و بدعت را، ما از گروه باطل و دارودسته تباه دوری جستیم و به جمعیت حق پیوستیم. پس این رفض، شرف ماست و عنوان رافضی افتخار ما، شما از این عنوان، معنی باطل را در نظر خود گرفته و به ما نسبت می‌دهید، گناه از فهم کوتاه و درک ناقص شماست.

در کتاب «محاسن» احمد بن محمد بن محمد بن خالد برقی از عتیبه نی‌فروش از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که:

قَالَ: وَاللَّهِ لِنِعْمِ الْأِسْمِ الَّذِي مَنَحَكُمُ اللَّهُ مَا دُمْتُمْ

تَأْخُذُونَ بِقَوْلِنَا وَ لَا تَكْذِبُونَ عَلَيْنَا.

«حضرت فرمود: سوگند به خدا (رافضی)

اسم بسیار خوبی است که چون مورد عنایت خدا قرار گرفته‌اید این اسم را به شما عطا کرده است، اما تا زمانی که از گفتار ما پیروی کنید و دروغ بر ما

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۲۷.

نبندید».

و نیز از «محاسن» نقل است که حضرت امام

محمد باقر علیه السّلام فرمود: اَنَا

مِنَ الرَّافِضَةِ وَهُوَ مِنِّي، قَالَهَا ثَلَاثًا.

«من از رافضه هستم و رافضه از من است، این

جمله را حضرت سه بار تکرار فرمود.»

و نیز از «محاسن» نقل است از ابوبصیر قَالَ: قُلْتُ

لَأَبِي جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اسْمٌ سُمِّينَا بِهِ

اسْتَحَلَّتْ بِهِ الْوُلَاةُ دِمَاءَنَا وَ أَمْوَالَنَا وَ عَذَابَنَا، قَالَ: وَ مَا

هُوَ؟ قَالَ: الرَّافِضَةُ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ

سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ عَسْكَرِ فِرْعَوْنَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ فَأَتَوْا

مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَكُنْ فِي قَوْمِ مُوسَى أَحَدٌ أَشَدَّ

اجْتِهَادًا وَ أَشَدَّ حُبًّا لِهَارُونَ مِنْهُمْ فَسَمَّاهُمْ قَوْمَ مُوسَى

الرَّافِضَةَ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْ

أَثِبْتُ لَهُمْ هَذَا الْإِسْمَ فِي التَّوْرَةِ فَإِنِّي نَحَلْتُهُمْ، وَ ذَلِكَ اسْمٌ

قَدْ نَحَلَكُمُوهُ اللَّهُ.^۲

«ابو بصیر گوید: به حضرت امام محمد باقر

علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم برای ما اسمی

گذارده‌اند که به واسطه آن، حاکمان و والیان

حکومت خون ما و اموال ما را حلال کرده‌اند و هر

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۲۷.

^۲ همان.

گونه عذاب و شکنجه را در حقّ ما روا می‌دارند. حضرت فرمود: آن اسم چیست؟ عرض کرد: رافضه، حضرت فرمود: هفتاد نفر از لشکر فرعون جدا شده و بدعت‌ها و سنّت‌های فرعون را ترک کردند و به موسی پیوستند و به اندازه‌ای مطیع و منقاد اوامر موسی بوده و نسبت به هارون برادر و وصیّ موسی محبّت و علاقه داشتند و در راه دین خدا کوشش می‌کردند که در میان قوم موسی کسی مانند آنها نبود، قوم موسی آنها را رافضه نام نهادند، خداوند تبارک و تعالی به حضرت موسی علیه السّلام خطاب کرد: این اسم را برای آنان باقی بدار، من این اسم را به آنها عطا کرده‌ام. ای ابو بصیر این اسمی است که خدا به شما عنایت فرموده است».

و در «کافی» نیز از ابو بصیر نظیر این روایت

به طور مشروح و مبسوط روایت شده است.^۱

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۱۵. در کتاب «الصواعق

المحرقة» ص ۷۹: و من کلام الشافعی رضی الله عنه:

قَالُوا تَرَفَّضْتَ قُلْتَ كَلًّا * * * وَ مَا الرَّفُّضُ دِیْنِی

وَلَا اِعْتِقَادِی

و از «تفسیر امام حسن عسکری» علیه السّلام
 روایت است که: «روزی خدمت حضرت صادق
 علیه السّلام عرض کردند که: عمّار دهنی روزی
 برای اداء شهادت نزد قاضی کوفه ابن ابی لیلی حاضر
 شد، قاضی گفت: ای عمّار ما تو را شناخته‌ایم و
 چون رافضی هستی شهادتت را نمی‌پذیریم. عمّار
 ناگهان به پا برخاست و بدنش لرزید و آن قدر گریه
 کرد که گریه به او مهلت نمی‌داد. ابن ابی لیلی گفت:
 ای عمّار تو مردی هستی از اهل علم و حدیث، اگر
 بر تو ناگوار است که به تو رافضی گویند از رافضی

لَكِنْ تَوَلَّيْتُ غَيْرَ شَكِّ ** خَيْرَ اِمَامٍ وَ خَيْرَ هَادِي
 اِنْ كَانَ حُبُّ الْوَلِيِّ رَفْضًا ** فَاِنِّي اَرْفُضُ الْعِبَادِ

وَ قَالَ اَيْضًا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ:

يَا رَاكِبًا قَفًّ بِالْمُحَصَّبِ مِنْ مَنِي ** وَ اهْتِفُ
 بِسَاكِنِ خَيْفِهَا وَ النَّاهِضِ

سَحْرًا اِذَا فَاضَ الْحَجِيحُ اِلَى مَنِي ** فَيُضَا

كَمُلْتُمْ الْفُرَاتِ الْفَائِضِ

اِنْ كَانَ رَفْضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ ** فَلْيَشْهَدِ

الثَّقَلَانِ اَنِّي رَافِضِي

بودن بی‌زاری بجوی، در آن حال از برادران ما هستی
و شهادت تو را البته خواهیم پذیرفت. عمّار گفت:
ای مرد اشتباه فهمیدی نظر من آنچه که تو تصوّر
کردی نبود لیکن من هم بر خودم و هم بر تو
گریستم؛ امّا گریه بر خودم به جهت آنکه نسبت
شریفی را به من دادی که من اهل آن نیستم، گمان
کردی من رافضی هستم، وای بر تو امام صادق برای
من حدیث کرد که: اولین کسانی که رافضی نامیده
شده‌اند همان ساحرانی بودند که مشاهده معجزه
موسی را نموده و عصای او را نگریستند و به او ایمان
آوردند و از او پیروی کردند و امر فرعون را به دور
افکندند و تسلیم تمام مشکلاتی شدند که بر آنها وارد
شد. فرعون آنها را رافضی نامید، چون دین و آئین
او را به دور ریختند. پس رافضی کسی است که به
دور اندازد تمام آن چیزهایی را که بر خدا ناپسند
است و به جای آورد تمام کارهایی را که خدا به او
امر کرده است. و کجا مثل چنین کسی در این زمان
پیدا می‌شود؟ و علت گریه من آن بود که این اسم
شریف را بر خود ببندم و تلقی به قبول کنم و خداوند

که از دل من آگاه است مرا مورد عتاب و مؤاخذه
خود قرار دهد و بگوید: ای عمّار آیا تو رفض کننده
باطل و بجاآورنده طاعات من هستی که این لقب را
به خود بستی؟ و در این صورت اگر با من مسامحه
کند لا اقلّ از درجات من کم کند و اگر مسامحه
نفرماید مرا مورد عذاب شدید خود قرار دهد مگر
آنکه به برکت شفاعت موالیان من مرا به آنها ببخشد.
و اما جهت گریه من بر تو آن بود که دروغ بزرگی
گفتی و مرا به اسمی که سزاوار آن نیستم خواندی،
بر تو رحمت آوردم و شفقت نمودم

که عذاب خدا به تو برسد که بهترین اسم‌ها و شریف‌ترین لقب‌ها را به پست‌ترین از بندگان او نهادی، چگونه بدن تو طاقت عذاب این کلمه تو را دارد!

حضرت صادق علیه السلام چون این را شنیدند فرمودند: اگر فرضاً عمّار گناहانی را به اندازه آسمانها و زمین مرتکب شده بود هر آینه به پاداش این کلام حقّ در مقابل این قاضی جائز محو و نابود می‌شد، و آن قدر این گفتار درجات او را نزد خدای تعالی بالا برد که هر ذره به اندازه خردل از طاعات او را چندین هزار برابر دنیا نمود».

از آنچه گفته شد این نتیجه به دست آمد که رافضی عنوان صحیحی است برای شیعیان، لکن عامّه از آن معنای بدی را اراده می‌کنند که آنکه شیعه از شاع یشیع به معنای مطاوعه و فرمانبری دل است، و مشایعت کردن به معنی دنبال کردن و پیروی نمودن است.

ابن اثیر در کتاب لغت خود در ماده شیع گوید:

اصل شیعه فرقه‌ای از مردم را گویند، و بريك نفر و دو

نفر و بر جماعت به طور یکسان گفته می‌شود، و در آن مذکر و مؤنث واحد است، و این اسم غلبه پیدا کرده بر کسانی که گمان می‌کنند که ولایت علیّ - رضی الله عنه - و اهل بیت او را دارند، و این غلبه به حدی رسیده که اسم خاصّ آنان شده است. بنابر این اگر گفته شود: فلان کس از شیعه است دانسته می‌شود که از موالیان اهل بیت است، و اگر گفته شود که: در مذهب شیعه فلان مطلب است یعنی در نزد این طائفه خاصّ این مطلب است. و لفظ شیعه جمعش شیع آید، و اصل این لفظ از ماده مشایعت است و آن به معنای متابعت و تسلیم و پذیرش است - انتهی کلام ابن اثیر.

اختلاف شیعه با عامّه در اصول و فروع است

شیعه هم در اصول با عامّه اختلاف دارد، هم در فروع. عامّه، سیره شیخین را عملاً جزو برنامه عمل خود قرار داده و معتقدند در عمل باید از رویّه و سنت آنها پیروی کرد. گرچه در ظاهر فقط کتاب خدا و سنت رسول خدا را مدرک حکم می‌گیرند ولی در تمام مسائل بدون استثناء سیره شیخین را با کتاب خدا و سنت رسول خدا ضمیمه می‌کنند، و لذا

در مجلس شورائی که بعد از عمر تشکیل شد عبد
الرّحمن عوف به امیرالمؤمنین گفت: حاضری با تو
بیعت کنم بر

خلافت به شرط آنکه به کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره شیخین عمل کنی؟ حضرت فرمود: من فقط به کتاب خدا و سنت پیغمبر عمل می‌کنم، لذا با آن حضرت بیعت نکرد، و روی به عثمان نمود و گفت: حاضری به کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره شیخین عمل کنی؟ گفت: آری، و لذا با او دست بیعت داده، او را به خلافت برگزید.

سیره شیخین ملاک عمل نیست

شیعه صحابه را معصوم نمی‌داند و لذا پیروی از آنها را جایز نمی‌شمرد. در وقتی که ابو بکر انتظار دارد که رسول خدا او را از اهل بهشت بشمرد، و حضرت صریحاً او را رد کرده و می‌فرماید: به علت حوادثی که بعد از من ممکن است از شما سرزند نمی‌توانم شما را از اهل بهشت بشمارم، چگونه می‌توان او را معصوم دانست و عمل او را ملاک عمل قرار داد؟!

در باب جهاد از «موطأ» مالک وارد است که:

عَنْ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ إِنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِشُهَدَاءِ

أَحَدٍ: هُوَ لِأَيِّ أَشْهَدُ عَلَيْهِمْ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: أَلَسْنَا

يَا رَسُولَ اللَّهِ إِخْوَانَهُمْ؟ أَسَلَّمْنَا كَمَا أَسَلَّمُوا وَجَاهَدْنَا كَمَا

جَاهَدُوا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: بَلَى

وَلَكِنْ لَا أَذْرِي مَا تُحَدِّثُونَ بَعْدِي. فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ بَكَى

ثُمَّ قَالَ: أَأَنَا لَكَائِنُونَ بَعْدَكَ؟^۱

«مالک با سند خود از عمر بن عبید اللہ روایت

می کند که به او چنین رسیده است که: رسول خدا

صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم درباره شهداء احد

فرمودند: اینان جماعتی هستند که من گواهی

می دهم از اهل بهشت اند. ابوبکر می گوید: ای رسول

خدا آیا ما برادر آنها نیستیم؟ ما اسلام آوردیم همان

طور که آنها اسلام آوردند، و جهاد کردیم همان طور

که آنها جهاد کردند (یعنی حتماً ما هم اهل بهشتیم

کما آنکه آنها اهل بهشت اند). حضرت رسول اکرم

فرمود: بلی شما اسلام آورده و جهاد کردید لکن من

نمی دانم که بعد از من چه حوادثی پیش خواهید

^۱ «موطأ» مالک ج ۲ ص ۲۰ - ۲۱ کتاب الجهاد طبع مصر دار احیاء الکتب العربیة با تصحیح و تعلیق محمد فؤاد عبد الباقی. و نیز در ص ۱۸ از جلد دوّم «تنویر الحوالک» که در متن آن «موطأ» مالک است این حدیث را در متن آورده است.

آورد. ابو بکر از شنیدن این کلام گریه کرد و باز هم گریه کرد و سپس گفت: ای رسول خدا آیا ما بعد از تو خواهیم بود؟».

همچنین عمر خود را مجتهد می‌دانست و طبق رأی خود رفتار می‌کرد، و بسیاری از چیزهایی را که رسول خدا حلال فرموده بود حرام کرد، و تغییراتی در سنت رسول خدا داد، در این صورت چگونه می‌شود از او پیروی کرد؟ در حالی که شیعه و سنی روایت کنند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ**^۱.

«ای مردم هیچ چیز شما را به بهشت نزدیک و از آتش دور نمی‌نمود الا آنکه من شما را به آن امر کردم، و هیچ چیز شما را به آتش نزدیک و از بهشت دور نمی‌نمود مگر آنکه من شما را از آن نهی کردم».

و نیز فرمود: **حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٍ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**. «حلال محمد حلال است تا روز قیامت، و حرام محمد حرام است تا روز

^۱ «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۱۸ از «اصول کافی» کلینی (ره).

بدعت‌های عمر

علامه امینی^۱ و علامه طباطبائی^۲ گویند: أَخْرَجَ

الطَّبْرِيُّ فِي الْمُسْتَبِينَ عَنْ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ: ثَلَاثٌ كُنَّ عَلَى

عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَا مُحْرَمٌ مَهْنٌ وَ

مُعَاقِبٌ عَلَيْهِنَّ: مُتَعَةُ الْحَجِّ، وَ مُتَعَةُ النِّسَاءِ، وَ حَيَّ عَلَى

خَيْرِ الْعَمَلِ فِي الْأَذَانِ. «طبری در کتاب «مستبین» با

سلسله سند متصل خود از عمر روایت کند که گفت:

سه چیز در زمان رسول خدا بوده است لکن من آنها را

حرام می‌کنم و هر کس بجا آورد او را عقاب می‌کنم:

متعۀ حج و متعۀ زنان و گفتن حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ در

اذان».

و نیز طبری در «تاریخ» خود با سلسله سند

متصل خود از عمران بن سواء روایت کند که: عمران

می‌گوید: «نماز صبح را با عمر خواندم، عمر در نماز

سُبْحَانَ^۳ را و یک سوره را با آن خواند و سپس

^۱ «الغدیر» ج ۶ ص ۲۱۳.

^۲ «المیزان» ج ۴ ص ۳۱۶.

^۳ یعنی آیه: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...﴾ را تا آخر آیه، و یک سوره تمام را بعد از قرائت حمد قرائت کرد.

برخاست و منصرف شد. من با او برخاستم، گفتم: آیا حاجتی داری؟ گفتم: بلی حاجت دارم. گفتم: با من بیا. من

با او رفتم، چون داخل منزل شد به من اجازه ورود داد و خود در روی تختی که هیچ چیز بر روی آن نبود نشست. گفتم: آمده‌ام تو را نصیحتی کنم. گفتم: مرحبا به پند دهنده هر صبح و شام. گفتم: امّت تو، بر تو چهار چیز را عیب می‌شمارند. در این حال شلاق کوتاه خود را که به درّه معروف است یک سر آن را در زیر چانه و سر دیگر آن را روی ران خود قرار داد و سپس گفت: بگو بینم چه می‌گوئی؟

گفتم: امّت می‌گویند که: تو عمره تمتّع را در ماههای حجّ حرام کردی و رسول خدا حرام ننمود و ابو بکر نیز حرام ننمود و عمره تمتّع حلال است. گفتم: آیا حلال است؟ اگر مردم در ماههای حجّ عمره تمتّع بجا آوردند آن را از رفتن به میقات برای احرام حجّ کافی می‌دانند، بنابر این نتیجه عمل آنها در آن سال فقط عمره بوده و حجّ آنها خراب و کوفته و له خواهد شد در حالی که حجّ حُسن و نظارت و طراوتی است از

نضارت و حُسن‌های خدا، و من در این حکم کار
 صحیحی انجام دادم. وَ لَوْ أَنَّهُمْ اعْتَمَرُوا فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ
 رَأَوْهَا مُجْزِيَةً مِنْ حَجِّهِمْ فَكَانَتْ قَائِبَةً قَوْبٍ عَامِهَا فُقْرَعٌ
 حُجُّهُمْ وَ هُوَ بَهَاءٌ مِنْ بَهَاءِ اللَّهِ، وَ قَدْ أَصَبْتُ^۱.

^۱ قوب به معنی جوجه است و قائب یعنی ذاقوب، بنابراین تخمی را که در آن جوجه باشد قائب گویند، و مقوب تخمی است که جوجه آن بیرون آمده باشد. عمر چون حج را با احرام از میقات می‌داند و احرام از مکه را بعد از عمل عمره تمتع کافی نمی‌داند، همچنان که در سنه حجة الوداع بعد از تبدیل حج افراد به عمره تمتع و حج که لازمه آن احرام حج از مکه است بر رسول خدا اعتراض کردند که این چه حجی است که بعد از ورود به مکه و تمتع، جوانان ما در زیر درخت اراک آرمیده و از سرهای آنان قطرات غسل جنابت جاری باشد؟ پیغمبر فرمود: امر خداست، دست من نیست. بنابراین عمر حج را فقط با احرام از میقات می‌داند و احرام از مکه را بعد از عمره تمتع صحیح نمی‌شمارد و می‌گوید: حجی که بعد از تمتع با زنان بعد از عمره بجا آورده شود حج نیست بلکه حج ناقص و کوفته شده و له شده است. حج آن است که از میقات شعناً غبراً عازم عرفات شوند یا اگر در مکه آیند تمتع ننموده و با حال احرام صبر کنند تا موسم حج برسد. بنابراین کسی که عمره تمتع بجا آورد آن عمره مانند تخمی است که نتیجه آن که جوجه است خارج شود و دیگر آن تخم بدون جوجه خواهد بود. اگر کسی عمره تمتع بجا آورد نتیجه آن سال همان عمره اوست و حج او صحیح نیست و چون حج بهائی است از بهاء خدا لذا از میقات باید محرم برای حج شد و در این صورت عمره تمتع را حرام شمرده و عمل را منحصر به حج افراد قرار داده است. اشخاصی که حج افراد می‌کنند پس از اتمام آن از مکه خارج شده و از مسجد تنعیم یا جعرانه محرم می‌شوند و به مکه آمده و عمره مفرده را انجام می‌دهند، کما آنکه عائشه چون حائض بود و عمل حج را بجا آورد حضرت برای عمره او دستور دادند به مسجد تنعیم برود و از آنجا محرم شود و به مکه آمده عمل عمره مفرده را بجا آورد. این معنی حرف عمر بود که علناً می‌گوید: عمره تمتع حرام است چون حج را می‌شکند و حج بهاء من الله است. و لیکن ابن اثیر در کتاب لغت، کلام عمر را به طوری دیگر تفسیر می‌کند و می‌خواهد بگوید که: علت تحریم عمر عمره تمتع را این بود که اگر مردم عمره تمتع را بجا آورند و با حج توأم کنند دیگر در ایام سال به مکه نیامده و مکه از معتمرین خالی خواهد ماند.

گفتم: و امت می گویند که: تو متعه نساء را حرام کردی در حالی که از طرف خدا جایز شمرده شده است، و ما در سابق با یک کف از طعام استمتاع می نمودیم و بعد از سه استمتاع در سه مرحله متفاوت جدائی ابدی حاصل می کردیم^۱. گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متعه را در زمان ضرورتی جایز شمرد و سپس مردم به وسعت و گشایش رسیدند و از آن به بعد یاد ندارم یکی از مسلمانان به آن عمل کرده، یا آن عمل را تکرار کرده باشد و الآن هم اگر کسی بخواهد با یک کف از طعام

قال فی «النهاية» فی مادة قوب: و فی حدیث عمر: «ان اعتمرتم فی أشهر الحج رأیتموها مجزئة عن حجکم فكانت قائبة قوب عامها». ضرب هذا مثلا لخلو مكة من المعتمرین فی باقی السنة، یقال: قیبت البیضة فهی مقوبة إذا خرج فرخها منها، فالقائبة البیضة، و القوب الفرخ، و المعنی أن الفرخ اذا فارق بیضته لم یعد لیها و کذا اذا اعتمروا فی أشهر الحج لم یعودوا الی مكة. و عین این کلام را در «لسان العرب» ذکر می کند. و لا ینحی آنکه این معنی مراد عمر نیست و آنها می خواهند با این تفسیر خود روی کلام او را پرده بکشند و توجیه کنند. عمر تصریح می کند که حج کویده می شود در حالی که بهاء است و عمره قائبه قوب یعنی تخم با جوجه آن سال است و وقتی جوجه بیرون آمد تخم خالی می شود و در آن سال دیگر حجی نیست. و این خلاف نص رسول خدا و قابل هیچ گونه توجیهی نیست، چون در زمان رسول خدا افرادی که حج ادا می کردند بعداً بلافاصله می توانستند از مسجد تنعیم محرم شوند، و لازمه حج افراد آن بود که بعد از آن عمره را بجا نیاورند و در بقیه ایام سال بجا آورند تا مکه از معتمر خالی نماند.

^۱ ممکنست معنای و نفارق عن ثلاث بطلاق این باشد که بعد از سه روز استمتاع رها می کردیم.

عقد کند و بعد از سه طلاق مفارقت جوید مانعی ندارد، و من در حکم به تحریم متعه کار صحیحی انجام دادم.

گفتم: و چنین حکم کرده‌ای که اگر کنیزی از مولای خود بچه‌ای بزاید فوراً آزاد می‌شود با آنکه مولا او را آزاد نکرده باشد. گفت: *أَلْحَقْتُ حُرْمَةَ بِحُرْمَةٍ وَ مَا أَرَدْتُ إِلَّا الْخَيْرَ وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ*^۱.

من به جهت احترام فرزند که آزاد است احترام مادر او را رعایت کردم و حکم به آزادی او نمودم، در این عمل اراده خیر و خوبی کردم. گفتم: امت از تو شکایت دارند که رعیت را به شدت و تندی حرکت می‌دهی و با خشونت و تعب می‌رانی. در این حال عمر آن شلاق کوتاه خود را به هم پیچد و دستی از اول آن تا آخر آن کشید و پس از آن گفت: *أَنَا زَمِيلٌ - مُحَمَّدٍ وَكَانَ*

^۱ در روایات اهل بیت، سنت رسول خدا بر این است که چنانچه کنیزی از مولای خود بچه آورد و امّ ولد گردد آن کنیز بعد از مردن مولا از سهمیه ارث بچه خود آزاد می‌شود یعنی قهراً به بچه می‌رسد و چون بچه مالک مادر خود نمی‌تواند بشود قهراً آزاد می‌شود. اما در زمان حیات مولا بدون آنکه مولا اختیاراً او را آزاد کند آزاد نمی‌شود، ولی عمر می‌گوید: من به جهت احترام امّ ولد این حکم را کردم گرچه مخالف حکم رسول خدا باشد.

زَامِلُهُ فِي غَزْوَةِ قَرْقَرَةَ الْكُدْرِ - فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْتَعُ فَأُشْبِعُ، وَ
 أَسْقِي فَأُرْوِي، وَ أَنْهَزُ اللَّفُوتَ، وَ أَزْجُرُ الْعَرُوضَ، وَ
 أَذُبُ قَدْرِي، وَ أَسُوقُ خَطْوِي، وَ أَضْمُّ الْعُنُودَ، وَ الْحِقُّ
 الْقَطُوفَ، وَ أَكْثِرُ الزَّجْرَ، وَ أَقِلُّ الضَّرْبَ، وَ أَشْهَرُ الْعَصَا،
 وَ أَدْفَعُ بِالْيَدِ، لَوْلَا ذَلِكَ لَأَعَذَرْتُ.

عمر گفت: «من هم طراز و هم ردیف محمد
 هستم - و در غزوه قَرْقَرَةُ الْكُدْرِ روی مرکب در
 ردیف پیغمبر اکرم نشسته و عدیل او بود - سوگند به
 خدا که من گله را می چرانم^۱ و سیرشان می کنم، و
 آب می دهم و سیراب می کنم، و شتر سرکش را
 می زنم و دفع می کنم، و ناقه غیر مطیع و متمرّد را
 زجر و عذاب می دهم، و به اندازه قدر خودم دفع
 می کنم و به قدر گام خود مردم را سوق می دهم، و
 شخص منحرف و کج رو را به جمع دعوت می کنم،
 و حیوان متمرّد بد راه را به جماعت ملحق می نمایم،
 و زیاد زجر می کنم لکن کم می زنم، عصا بلند می کنم

^۱ جمله لَأَرْتَعُ از باب افعال است بنابر این معنای اُرتِعُ فَأُشْبِعُ این می شود که:
 گله را می چرانم و سیرشان می کنم، کنایه از آنکه راعی خوبی برای رعیت
 هستم (أَرْتَعُ الدَّابَّةَ: جَعَلَهَا تَرْتَعُ).

امّا با دست مدافعه می‌کنم، و اگر چنین نبود هر آینه
من مراتب عذرخواهی خود را بیان می‌نمودم». راوی
گوید: چون این کلام عمر را برای معاویه نقل کردند،
گفت: سوگند به خدا که به احوال رعیت خود عالم
است»^۱.

در این روایت ملاحظه می‌شود که عمر علناً

اظهار نظر می‌کند. اولاً -

^۱ این روایت را از عمر طبری در «تاریخ» خود ج ۳ ص ۲۹ آورده و در
«الغدیر» ج ۶ ص ۲۱۲ از طبری و از ابن ابی الحدید در «شرح النهج» ج ۳
ص ۲۸ نقلاً عن الطبری و ابن قتیبه روایت می‌کند. و در «تفسیر المیزان» ج
۴ ص ۳۱۶ از طبری و از ابن الحدید در «شرح نهج البلاغه» نقلاً عن ابن قتیبه
ذکر می‌کند.

احکامی را که از نزد خود بر خلاف احکام رسول
خدا اجرا کرده است صحیح می‌شمارد و می‌گوید:
من در این امور اصابه به واقع کرده‌ام و کار صحیح
انجام دادم. ثانیاً - خود را زمیل یعنی هم طراز و هم
ردیف پیغمبر می‌شمرد و می‌گوید: همان طور که
پیغمبر دارای نظر و اجتهاد بوده است من هم دارای
نظر و اجتهاد هستم.

برخی اختلافات شیعه با اهل سنت در اصول و

فروع

شیعه می‌گوید: غیر از قرآن و سنت پیغمبر
هیچ چیز لازم الاجراء و معصوم یعنی خالی از خطا
نیست و ائمه اهل بیت که معصوم‌اند اولاً به علت
معجزات و کرامات و عدم وقوع خبط و اشتباه، و
ثانیاً به جهت نصوص متواتری است که از صاحب
شریعت معصوم رسیده و آنها را واجب الطاعة یعنی
معصوم دانسته است، و بدون جهت نباید کسی را
مطاع شمرد و از او تبعیت کرد.

عمر به عقیده خود مجتهد بوده ولی به چه
دلیل امر او لازم الاجراء باشد و به چه علت حکم به

تحریم متعه حجّ و متعه نساء را مسلمانان از او باید پیروی کنند؟ به کدام آیه یا به کدام یک از کلمات رسول خدا چنین حقی به او داده شده است که حکم قرآن و حکم رسول خدا را نسخ کند و تا روز قیامت در بین مسلمانان لازم الاجراء باشد؟ حکم لازم الاجراء حکمی است که از خطا و غلط محفوظ باشد و بنابر لزوم تبعیت از سنت شیخین باید آنها معصوم باشند.

و عجیب است که عامّه عصمت ائمه را قبول ندارند، و بعضی از آنها عصمت رسول خدا را نیز قبول ندارند، و بعضی در آیات قرآن قبول دارند و در سیره و روش خود آن حضرت قبول ندارند، و روایاتی که از آنان وارد شده و نسبت خطا و سهو و نسیان و اشتباه به رسول الله داده شده بسیار زیاد است، حتی در بعضی صراحت دارد که در هنگام نزول بعضی از آیات قرآن شیطان بر زبان آن حضرت آیه دعوت به بت و تمجید از بتها را گذارد و پیغمبر برای مردم قرائت کرد لکن جبرئیل نازل شد و پیغمبر را متوجه اشتباه خود نمود، و لکن مع ذلک عملاً شیخین را معصوم می‌دانند یعنی سیره آنها را لازم

الاتباع می‌دانند و ناسخ سیره پیغمبر می‌شمرند.

شیعه می‌گوید: شیخین معصوم نیستند، آنها

مانند سایر افراد مردم جایزالخطا هستند و تبعیت از

سیره و روش آنها تبعیت از خطا است، در حالی که

می‌بینیم بسیاری از آیات قرآن در مذمت و توبیخ و عتاب و مؤاخذه بعضی اصحاب نازل شده است و روایاتی را بزرگان اهل تسنن نقل نموده‌اند که دلالت بر انحراف بعضی از صحابه و بیزاری رسول خدا از آنها و عدم قبول شفاعت آن حضرت درباره آنها است. در عین حال به مجرد آن که کسی نام صحابی بر خود گرفت چگونه طاهر و مطهر می‌شود و از هر گونه نقص و عیب، مادر زاد بیرون می‌آید؟ مگر این همه اختلافات و مشاجرات و منازعات و قتال در زمان حضرت رسول الله و بعد از آن حضرت در میان اصحاب واقع نشد؟ پس چگونه بدون چون و چرا چشم بسته باید آنها را خوب دانست و سخن آنها را پذیرفت؟ دین اسلام دین علم و واقع‌بینی است، چگونه می‌شود امر به تبعیت از باطل کند و سخن افراد مجهول الحال را بدون تفحص و تجسس در صحت و سقم آن لازم الاتباع داند.

مگر قرآن مجید نمی‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا

لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^۱. «از آنچه به آن علم نداری پیروی

^۱ سوره اسراء ۱۷ - آیه ۳۶.

مکن». مگر نمی فرماید: ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ

شَيْئاً﴾^۱. «به درستی که گمان، انسان را نسبت به

چیزی از حقّ بی نیاز نمی کند».

در روایت صحیح عامّه آمده است که

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

روز قیامت که می شود بَیْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمِرَةٌ حَتَّى إِذَا

عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَ بَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ.

فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ. قُلْتُ: وَ مَا شَأْنُهُمْ؟

قَالَ: ازْتَدُّوا عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، ثُمَّ إِذَا زُمِرَةٌ حَتَّى إِذَا

عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَ بَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، قُلْتُ:

أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ. قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ

ازْتَدُّوا عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ إِلَّا مِثْلُ

هَمَلِ النَّعَمِ^۲.

«حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم

^۱ سوره النجم ۵۳ - آیه ۲۸.

^۲ «الغدیر» ج ۳ ص ۲۹۷.

این روایت خالی از تشویش لفظی نیست، اولاً - باید هلمّوا باشد نه هلمّ. ثانياً جمله فلا اراه یخلص باید فلا اراها تخلص باشد، مگر اینکه گفته شود افراد هلمّ به اعتبار افراد لفظ زمرة است. و اما تذکیر ضمیر به اعتبار رجوع به شیء و من و امثال آنها از الفاظ مبهمه بوده باشد.

سَلَم فرمودند: چون قیامت برپا شود در هنگامی که
من در صحرای محشر ایستاده‌ام ناگهان جماعتی را
می‌آورند و چون من آنها را شناختم

مردی از بین من و آنها می‌آید و به آن جماعت می‌گوید: بیائید و حاضر شوید. من می‌گویم: به کجا بیایند؟ جواب می‌دهد: سوگند به خدا به سوی آتش. من می‌گویم: به چه علت؟ جواب می‌گوید: آنها به پشت سر و بر آداب جاهلیت برگشتند. پس ناگهان جماعت دیگری را بیاورند و همین که من آنها را شناختم مردی از بین من و آنها می‌آید و می‌گوید به آن جماعت که: بیائید و حاضر شوید. من می‌گویم: به کجا بیایند؟ جواب می‌دهد: سوگند به خدا به سوی آتش من می‌گویم: گناهشان چیست؟ جواب می‌گوید: آنها به پشت سر به آداب جاهلیت برگشتند. سپس حضرت رسول فرماید: همین طور دسته دسته به جهنم روند تا حدی که من نیابم کسی را که نجات یابد مگر به اندازه **هَمَلِ النَّعَمِ**».

عَلَامَةُ امِينِي گوید که: قسطلانی در «شرح صحیح بخاری» ج ۹ ص ۳۲۵ هَمَل را به معنای شتران گم شده یا شتران بدون ساربان معنی نموده است، یعنی نجات یافتگان از اصحاب من کم‌اند

مانند کم بودن شتران گمشده و بی ساربان^۱.

و علامه طباطبائی در تفسیر خود فرماید: وَ فِي

الصَّحِيحِينَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

و آلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَرْدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي

(أَوْ قَالَ: مِنْ أُمَّتِي) فَيَحَلُّونَ عَنِ الْحَوْضِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ

أَصْحَابِي. فَيَقُولُ: لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحَدْتُمْ بَعْدَكَ. ازْتَدُوا

عَلَى أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَى فَيَحَلُّونَ^۲.

در «صحیح بخاری و مسلم» از ابو هریره از

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند

که فرمود: «روز قیامت جماعتی از اصحاب من (یا از

امت من) بر من وارد می شوند و آنها را از حوض

کوثر دور می کنند. من می گویم: بار پروردگارا اینان

اصحاب من هستند. خداوند تبارک و تعالی خطاب

می فرماید: تو نمی دانی بعد از تو چه حوادثی پیش

آورده اند، آنها بر پاشنه پاهای خود به عقب برگشته

بر آداب جاهلیت به قهقری رجوع کرده اند».

علامه امینی در جلد سوم «الغدیر»^۳ روایات

^۱ «الغدیر» ج ۳ ص ۲۹۷.

^۲ «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳ ص ۴۲۰.

^۳ «الغدیر» ج ۳ ص ۲۹۶ و ۲۹۷.

بسیاری از صحاح عامّه در این

موضوع بیان می‌فرماید، و علامّه مجلسی در جلد

هشتم «بحار الانوار» اخبار کثیری از بخاری و مسلم و

دیگران راجع به انحراف صحابه بعد از رحلت رسول

خدا نقل می‌کند.^۱ و کلینی در «روضه کافی» با اسناد

متّصل خود از زراره از حضرت باقر یا صادق علیهما

السّلام روایت می‌کند که قال: أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَثِيبًا حَزِينًا، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ

عَلَيْهِ السّلام: مَا لِي أَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَثِيبًا حَزِينًا؟ فَقَالَ:

وَكَيفَ لَا أَكُونُ كَذَلِكَ وَ لَقَدْ رَأَيْتُ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ أَنَّ بَنِي

تَيْمٍ وَبَنِي عَدِيٍّ وَبَنِي أُمَيَّةٍ يَصْعَدُونَ مِنْبَرِي هَذَا يَرُدُّونَ

النَّاسَ عَنِ الْإِسْلَامِ الْقَهْقَرَى، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ فِي حَيَاتِي أَوْ

بَعْدَ مَوْتِي؟ فَقَالَ: بَعْدَ مَوْتِكَ.^۲

«حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و

سلم صبحگاهی به حال غصّه و اندوه شدیدی بودند،

امیرالمؤمنین علیه السّلام عرض می‌کند: ای رسول

^۱ «بحار الانوار» ج ۸ ص ۷ و ص ۸.

^۲ «روضه کافی» طبع آخوندی ص ۳۴۵.

خدا چرا این قدر اندوهگین و غمناکی؟ حضرت رسول فرمودند: چگونه حزین و غمگین نباشم، دیشب دیدم بنی تیم و بنی عدی و بنی اُمیّه از این منبر من بالا می‌روند و مردم را از اسلام برگردانده و به قهقرای جاهلیت سوق می‌دهند. پس عرض کردم: ای پروردگار من آیا این کار را در زمان حیات من می‌کنند یا بعد از مردن من؟ خطاب از طرف خدا آمد: بعد از مرگ تو».

لَوْ لَا أَكْرَهُ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ مُحَمَّدًا اسْتَعَانَ بِقَوْمٍ حَتَّى

إِذَا ظَفَرُوا بِعَدُوِّهِ قَتَلَهُمْ لَضَرَبْتُ أَعْنَاقَ قَوْمٍ كَثِيرًا^۱.

«حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و

سلّم فرمودند: اگر من ناپسند نمی‌داشتم این که گفته

شود: محمد از گروهی یاری جست و چون با کمک

آنان بر دشمنش غالب شد آنها را کشت، هر آینه

گردنهای افراد بسیاری را می‌زدم».

باری این روایات که به طور نمونه بیان شد

شاهد است بر آنکه تمام اصحاب رسول خدا مؤمن

و تسلیم اوامر نبوده و در میان آنها متمرّد و مخالف

^۱ همان.

بسیار بوده‌اند. و چون شرط عمل به گفتار کسی را
قرآن مجید و گفتار رسول خدا منحصر به علم به
صحت و واقعیت و حقانیت می‌داند لذا باید در عمل
صحابه و روش آنان تفحص

نمود، آنان که اهل تقوا و عمل صالح و تسلیم
اوامر خدا و رسول خدا بوده‌اند روایتشان را از رسول
خدا پذیرفت و کلام آنها را که مطابقه با کتاب و سنت
کند قبول کرد، و آنان که تسلیم اوامر خدا و رسول
خدا نبوده و از آنان خلافی در زمان رسول خدا یا بعد
از رحلت آن حضرت سرزده است نه کلام آنها را
پذیرفت و نه روایتشان را از رسول خدا قبول کرد، و
الّا متابعت از باطل بوده و طبق صراحت آیه قرآن منع
شده است.

این یک جهت، مخالفت شیعه با عامّه است
در اصول.

جهت مخالفت شیعه با عامّه در فروع

و اما جهت مخالفت شیعه با آنان در فروع این
که: عامّه می‌گویند: در عمل به احکام باید از یکی از
علمای مذاهب اربعه پیروی کرد، یا از ابو حنیفه یا از
شافعی و یا از مالک و یا از احمد بن حنبل، و غیر از
آراء آنان مجزی و کافی نیست. شیعه می‌گوید: کتاب
خدا بر همه افراد بشر نازل شده و همه افراد حق
استفاده از آن را دارند و پیامبر اکرم واسطه نزول
وحی خدا برای استفاده بشر است.

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ
وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱. «ای پیغمبر، ما قرآن را به سوی
تو فرستادیم تا آنکه برای مردم بیان کنی و روشن
سازی آنچه را به سوی آنان نازل شده است و به امید
آنکه تفکر کنند».

کلام و سنت رسول خدا نیز برای هر شخص
عاقل حجّت است. به چه علت مسلمانان نتوانند
خود در کتاب خدا نظر نموده و سنت رسول خدا را
نیز ضمیمه نموده و از آن دو استفاده حکم شرعی
خود را بنمایند، و باب اجتهاد مسدود شود؟ آیا دین
اسلام دین علم نیست؟ آیا تقلید برای همه افراد بشر
غیر از این چهار نفر واجب شده است؟ آیا ممکن
نیست فردی از مسلمانان با تحصیل علم و کاوش در
پیدا کردن مراد از آیات و تفحص در سیره رسول
خدا پایه دانشش از هر فرد از این چهار تن بالا رود؟
به چه مجوز عقلی این مرد عالم باید از اینها تقلید
کند و حق نداشته باشد فتوایی مخالف آنان بدهد، و
خود و دیگران را زندانی در فتاوی آنان کند؟ این

^۱سوره نحل ۱۶ - آیه ۴۴.

فطرت و حکم عقل مستقل است.

معنی انحصار مذهب در مذاهب چهارگانه آن

است که هر مسلمان باید عملاً معنی ﴿أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا﴾ را از یکی این چهار تن بپرسد و در عمل به

هر آیه‌ای از آیات و هر گفتاری از رسول خدا زبان

یکی از این چهار تن را مفسر قرار دهد، آیا این چهار

نفر معصوم‌اند، و در کلام آنها خطائی نیست؟ اگر

چنین است پس چرا چهار مذهب شد و اختلافات

به چهار رسید؟ دین، دین واحد است، و این

اختلاف، خود بهترین شاهد بر عدم عصمت آنان

است. علاوه با علم اجمالی قطعی در بین این آراء و

فتاوی یا همه باطل و یا بعض از آنها باطل است، و

لزوم اتباع از یکی از آنها لزوم پیروی و وجوب

متابعت از امر محتمل الخطاء است و این حکم

خلاف حکم عقل است. هر کس می‌تواند مستقلاً با

عقل و دانش خود از کتاب خدا و سنت رسول خدا

پیروی کند. عدم جواز اجتهاد به طور مطلق و حصر

اجتهاد در داخل یکی از مذاهب چهارگانه، حکم به

لزوم پیروی از خطا است، و چون این چهار تن

معصوم از خطا نیستند و هیچ کس درباره آنان احتمال عصمت را نداده است، بنابر این باب اجتهاد مطلق بدون محبوسیت در آراء و فتاوی این چهار نفر برای تمام افراد مسلمانان تا روز قیامت باز است. این گفتار صریح شیعه می باشد، که ابداً جای اشکال و ابهامی ندارد و احدی را از عامّه قدرت بر دفع آن نیست.

کتاب معروف علامه عصر سید شرف الدین جبل عاملی به نام «النصّ و الاجتهاد»^۱ از کتب بسیار نفیس و ذی قیمتی است که نوشته شده است، و شاید به پیرو مطالعه این کتاب و با سعی مرحوم آیه الله بروجردی، مفتی اعظم مصر و رئیس جامعه الازهر شیخ محمود شلتوت فتوای معروف و جهانی خود را مبتنی بر جواز تمسک به فقه شیعه امامیه صادر نمود. اینک، عین فتوای او را در اینجا ذکر می کنیم:

متن فتوای شیخ محمود شلتوت در جواز

^۱ موضوع این کتاب شریف این است که ما جماعت شیعه ملتزم به نص های پیغمبر اکرم (ص) هستیم ولی عامّه در مقابل نصّ حضرت رسول اکرم از خود اجتهاد می کنند و رأی می دهند، مثل آنچه که در ص ۹۷ به بعد همین کتاب گذشت، و در آن کتاب نفیس آن نمونه ها و نمونه های بسیار دیگر استقصاء شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

متن الفتوى

التي أصدرها السيد صاحب الفضيلة الأستاذ الأكبر

الشيخ محمود شلتوت شيخ الجامع الأزهر

في شأن جواز التعبد بمذهب الشيعة الإمامية

قيل لفضيلته: إن بعض الناس يرى أنه يجب على

المسلم لكي تقع عباداته و معاملاته على وجه صحيح

أن يقلد أحد المذاهب الأربعة المعروفة و ليس من

بينها مذهب الشيعة الإمامية و لا الشيعة الزيدية، فهل

توافقون فضيلتكم على هذا الرأي على إطلاقه فتمنعون

تقليد مذهب الشيعة الإمامية الإثنا عشرية مثلاً.

فأجاب فضيلته:

١ - إن الإسلام لا يوجب على أحد من أتباعه

اتباع مذهب معين بل نقول: إن لكل مسلم الحق في أن

يقلد باديء ذي بدء أي مذهب من المذاهب المنقولة

نقلًا صحيحاً و المدونة أحكامها في كتبها الخاصة، و

لمن قلّد مذهباً من هذه المذاهب أن ينتقل إلى غيره أي

مذهب كان ولا حرج عليه في شيء من ذلك.

٢ - إن مذهب الجعفرية المعروف بمذهب

الشيعة الإمامية الإثنا عشرية مذهبٌ يجوز التعبد به

شراً كسائر مذاهب أهل السنة.

فينبغي للمسلمين أن يعرفوا ذلك وأن يتخلصوا

من العصبية بغير الحق لمذاهب معينة، فما كان دين الله

و ما كانت شريعته بتابعة لمذهب أو مقصورة على

مذهب، فالكل مجتهدون مقبولون عند الله تعالى، يجوز

لمن ليس أهلاً للنظر والاجتهاد تقليدهم والعمل بما

يقررونه في فقههم ولا فرق في ذلك بين العبادات و

المعاملات.

محمود شلتوت

السيد صاحب الساحة العلامة الجليل الاستاذ

محمد تقي

القَمِّي السَّكْرِيتر العام لجماعة التقريب بين المذاهب

الاسلامية! سلام الله عليكم ورحمته.

أما بعد فيسرنى أن أبعث إلى سماحتكم بصورة

موقع عليها إمضائى من الفتوى التى أصدرتها فى شأن

جواز التَّعبُد بمذهب الشيعة الإمامية راجياً أن تحفظوها

فى سجلات دار التقريب بين المذاهب الاسلامية التى

اسهمنا معكم فى تأسيسها ووفَّقنا الله لتحقيق رسالتها،

و السلام عليكم ورحمة الله.

شيخ الجامع الأزهر محمود شلتوت

صورة الفتوى و أذيعت من دار التقريب بالقاهرة

فى ١٧ ربيع الأول ١٣٧٨ هـ.^١

بسم الله الرحمن الرحيم

نصّ فتواى استاد بزرگ آقاى بزرگوار شيخ

محمود شلتوت رئيس دانشگاه ازهر راجع به جواز

عمل به مذهب شيعة اماميه.

از ایشان سؤال شد: بعضى از مردم چنین

مى انديشند براى آنکه مسلمان عبادات و معاملاتش

^١ نقل از مجلّه «تاريخ اسلام».

صحیح باشد حتماً باید به یکی از مذاهب چهارگانه معروف عمل کند و در بین آنها مذهب شیعه امامیه و مذهب زیدیه نیست. آیا شما با این رأی به طور کلی موافقت دارید، و تقلید از مذهب شیعه امامیه را جائز نمی‌شمردید؟

در جواب چنین گفتند: ۱ - دین اسلام بر احدی از پیروانش متابعت از مذهب خاصی را لازم نمی‌شمرد بلکه ما می‌گوئیم: برای هر فرد مؤمن چنین حقی است که بتواند در ابتدای امر از هر یک از مذاهبی که صحیحاً نقل شده و در کتابهای مخصوص احکام آن مذهب نوشته شده است پیروی کند و همچنین کسی که از یک مذهب از این مذاهب پیروی می‌کرده می‌تواند عدول به مذهب دیگر بنماید، هر مذهبی باشد، و در این عمل باکی بر او نیست.

۲ - جایز است شرعاً عمل کردن به دستورات

مذهب جعفریه که به مذهب

امامیه اثنا عشریه معروف است مانند سایر مذاهب اهل سنت. و سزاوار است مسلمانان این مطلب را بدانند و از عصبیت و طرفداری‌های بی‌جا و بدون حقّ و حمایت از مذهب معینی خودداری کنند. دین خدا و شریعت او تابع مذهبی نیست یا منحصر در مذهبی نیست، هر کس به مقام اجتهاد فائز گردد عنوان مجتهد بر او بار، و در نزد خدای تعالی عملش مقبول خواهد بود. و جایز است برای کسی که اهلّیت نظر و اجتهاد را ندارد از ایشان تقلید کند و به آنچه در فقهشان مقرر داشته‌اند عمل بنماید، و در این مسئله بین عبادات و معاملات تفاوتی نیست.

محمود شلتوت

آقای بزرگوار محترم علامه جلیل استاد محمد تقی قمی دبیر کلّ جماعت تقریب در بین مذاهب اسلام سلام خدا و رحمت او بر شما باد، امّا بعد: خوشحالم که صورتی از فتوای خود را که امضاء نموده‌ام و راجع به جواز عمل و تعبّد به دستورات مذهب شیعه امامیه است خدمت شما بفرستم.

امیدوارم آن را در میان محفوظات و پرونده‌های دار
التقریب بین مذاهب اسلام که من در تأسیس آن با
شما همکاری نموده‌ام حفظ کنید. خداوند ما را در
نیل به هدف و منظور این مؤسسه موفق گرداند، و
سلام و رحمت خدا بر شما باد.

شیخ جامع ازهر - محمود شلتوت

کدام عاقلی می‌تواند اصرار بر حصر پیروی از
یکی از مذاهب اربعه داشته باشد با آنکه فتاوی این
ائمّه چهارگانه معروف^۱ و بعضی در عدم قبول به
حدی است که هیچ انسان صاحب فطرتی نمی‌تواند
بپذیرد. جائی که مالک، وطی غلام را جایز

شمرد، و شافعی شطرنج را مباح داند، و نکاح و
ازدواج با دختری را که از زنای خود او متولد شده
است جایز داند، و ابو حنیفه خوردن نبید و آب انگور
جوشیده را که شراب است جایز شمرد، و اجرای حدّ

^۱ باید برای پیدا کردن مدرک معتبر این فتواها بکتاب معتبر اهل تسنن مراجعه نمود چون بعید است آنها صراحتاً بدین مسائل فتوا داده باشند چون فی الجمله دقتی در اصل آنها شد به نظر رسید این فتواها را منتقدان از لوازم بعضی فتواهای دیگر مثلاً از عموم یا اطلاق یک فتوا استفاده کرده و خرده گرفته‌اند که البته صاحب فتوا خود به آن عموم یا اطلاق ملتزم نبوده است و در این صورت ایراد و اشکال بر عموم یا اطلاق فتوا است که شامل چنین مواردی می‌شود.

را بر لواط لازم نداند، و نیز حدّ زنا را بر مجامعت با مادر خود، یا دختر خود را که به عقد خود درآورده و این عقد فاسد بوده است لازم نشمرد، و احمد حنبل از استعمال چرس و بنک مانعی نبیند، فعلی الاسلام السّلام!

عجیب است که عامّه می گویند: از فتوای این چهار نفر نمی توان تجاوز کرد و حقیقت این کلام قول به عصمت آنهاست، امّا ائمّه طاهرین را که منزل وحی و اهل بیت وحی هستند معصوم نمی دانند. بخاری می گوید: من هر روایتی را که می خواستم در صحیح خود بنویسم قبلاً دو رکعت نماز می خواندم و سپس می نوشتم، امّا در این کتاب مفصلّ و قطور خود یک روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام نقل نکرده، و خودش می گوید: علّت اینکه از جعفر بن محمّد روایتی نقل نکردم آن بود که در دلم نسبت به او چیزی بود، یعنی شبهه و شکی داشتم.

تشیع سلطان محمّد خدابنده در نزد علامه حلّی

این روش کم کم اذهان را متوجه یک حقیقتی می کند و تنفر عامّه را از مذهب غیر صحیح بیشتر و

به مذهب اهل بیت نزدیک‌تر می‌سازد، و امید است با اجازه ورود کتب شیعه در زمین‌های سنی‌نشین همه آنها به دین حق برگردند و این آئین پاک را بپذیرند. اگر حق منکشف گردد اشخاص بی‌غرض از قبول آن دریغ نخواهند نمود، همان‌طور که سلطان محمد خدابنده مذهب شیعه را پذیرفت و بعد از آنکه حنفی مذهب بود در اثر بحث علامه حلی با نظام الدین عبد الملک شافعی مذهب حق را دریافته و در همان مجلس بحث به مذهب شیعه درآمد.

خلاصه مطلب آنکه غازان خان فرزند ارغون خان فرزند آباقا خان فرزند هلاکو خان فرزند تولی خان فرزند چنگیز خان معروف در سنه ۷۰۲ هجری در بغداد بود. اتفاقاً یک روز جمعه در مسجد بغداد یک نفر سید علوی با جماعت، نماز جمعه را با اهل سنت خواند و بعداً نماز ظهر خود را منفرداً بجای آورد. چون از این عمل او، او را شیعه یافتند او را کشتند. نزدیکان او شکایت نزد غازان خان بردند که به چه علت و گناهی او را کشته‌اند؟ غازان خان بسیار متأثر شد و اظهار ملالت نمود که چرا به مجرد اعاده نمازی مردی از اولاد رسول خدا باید کشته شود. و

چون علمی به مذاهب اسلامیّه نداشت در صدد
تفحص مذاهب، و آراء و فتاوی اهل سنت برآمد.

در بین امرای او جماعتی بودند که اظهار تشیع می نمودند از جمله امیر طرمطار فرزند مانجوبخشی بود و از طفولیت در خدمت سلطان بوده و بسیار نزد او موجّه و آبرومند بود. امیر طرمطار مذهب شیعه را پیوسته تقویت می نمود و چون سلطان غازان خان را بر اهل سنت غضبناک دید موقع را مغتنم شمرده و او را به مذهب شیعه ترغیب کرد. سلطان نیز میل نمود و در تربیت سادات و آبادی مشاهد مشرفه ائمه علیهم السلام همّت گماشت تا آنکه مرگ او را در ربود و برادرش سلطان محمد که او را شاه خدا بنده گویند و در سابق اسمش الجایتو بود به جایش به سلطنت نشست و به اغواء بسیاری از علمای حنفیه میل به مذهب حنفی ها پیدا کرد و آنها را بسیار توقیر و تکریم می نمود، و حنفی ها بسیار تعصب و حمیت نسبت به مذهبشان به خرج می دادند و جانبداری می نمودند. وزیر او خواجه رشید الدین شافعی از این معنی ملول بود و لیکن قدرت سخن گفتن حتی به کلمه ای را در مقابل حنفی ها نداشت.

چون پادشاه وقت حنفی مذهب بود تا زمانی که قاضی نظام الدین عبد الملك از مراغه به حضور

سلطان آمد و در علم معقول و منقول ماهر بود، سلطان او را قاضی القضاة تمام کشورهای خود نمود! او در مباحثه را با علمای حنفی مذهب در حضور سلطان باز نمود و در مجالس عدیده با آنها بحث نمود و آنها را عاجز ساخت. سلطان محمد به مذهب شافعیّه میل پیدا کرد و او آن داستان و حکایت مشهور کشته شدن سید علوی را به جرم اعاده نماز، در حضور سلطان بیان کرد. سلطان از یکی از علمای شافعی مذهب به نام قطب الدین شیرازی سؤال کرد که اگر حنفی بخواهد شافعی شود چه کند؟ او در پاسخ گفت: این کار بسیار سهل و آسان است بگوید: لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ.

و در سنه ۷۰۹ پسر صدر جهان که از علمای مشهور و حنفی مذهب بود از بخارا حضور شاه خدابنده رسید. حنفی‌های بغداد همه به او از قاضی نظام الدین شکایت کردند و گفتند: ما را نزد شاه و امراء ذلیل و زبون نموده است. پسر صدر جهان به آنها ملاطفت نمود و وعده کرد در روز جمعه که به محضر سلطان می‌رسد در حضور شاه از روی

استهزاء و مسخره از قاضی نظام الدین از مسئله جواز ازدواج با دختری که از نطفه همان شخص به وجود آمده سؤال کند و آبروی او را ببرد. چون روز جمعه رسید در حضور سلطان از این مسئله از قاضی سؤال کرد. قاضی فوراً

گفت: این مسئله معارض است به مسئله جواز ازدواج با خواهر و مادر در مذهب ابو حنیفه. بحث این دو نفر به طول انجامید و به افتضاح کشید و بالأخره پسر صدر حنفی مذهب خواست به کلی انکار کند و این مسئله را از ابو حنیفه نداند. قاضی نظام فوراً یک بیت از منظومه ابو حنیفه خواند:

وَ لَيْسَ فِي لِيَاطِهِ مِنْ حَدٍّ *** وَ لَا بِوَطِي الْأُخْتِ بَعْدَ

الْعَقْدِ

«اگر کسی لواط کند حدّ نمی خورد، و اگر کسی با خواهرش بعد از عقد مجامعت کند نیز حدّ بر او جاری نمی شود». نظام الدین حنفی ها را منکوب کرد و پسر صدر جهان و بقیّه حنفی ها ساکت شدند و سرها را به زیر انداختند. سلطان محمد بسیار ملول و ناراحت شد، امراء سلطان نیز منضجر و ملول شدند و همه بر آنکه مذهب اسلام را اختیار کرده اند پشیمان شدند. شاه خدابنده با حالت غضب از جا برخاست و امیران او با یک دیگر می گفتند: چه کاری ما کردیم، دین پدران و اجداد خود را ترک گفتیم و دین عرب را گرفتیم که به این مذاهب منشعب

می‌گردد و در آن ازدواج با دختر و خواهر و مادر را جایز می‌شمرد، حتماً باید به دین گذشتگان خود برگردیم.

این خبر در میان تمام ایالات سلطان منتشر شد و مردم هر وقت عالمی یا طلبه مشغول به علمی را می‌دیدند مسخره می‌کردند و از روی استهزاء از این مسائل سؤال می‌کردند. چون امیر طرمطار سلطان را در امر خود متحیر دید گفت: سلطان غازان خان از همه مردم عقلش بیشتر و کیاست و فراستش عجیب‌تر و کامل‌تر بود و چون بر قبائح اهل سنت واقف شد به مذهب شیعه گرائید و چاره‌ای نیست که سلطان نیز باید شیعه شود. سلطان محمد گفت: مذهب شیعه چیست؟ امیر طرمطار گفت: همین مذهبی که مشهور به رفض است. ناگهان سلطان بر او یک فریاد زد و گفت: ای شقی تو می‌خواهی مرا رافضی کنی؟ امیر طرمطار محاسن مذهب شیعه را برای او شرح داد و دائماً طهارت و پاکیزگی این مذهب را در نظر او جلوه داد تا آنکه بالأخره بعد از سه ماه تشنگی و اضطراب خاطری که سلطان محمد داشت به مذهب شیعه میل پیدا کرد و سفری به نجف

اشرف نمود و وضع سادات و علمای شیعه را در آنجا دید، این نیز مزید بر محبت او گردید و از آن جا به وزیرش رشید الدین نوشت که علمای شیعه را به بغداد احضار کند. رشید الدین بزرگترین عالم شیعی مذهب جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر علامه حلّی و فرزندش فخر المحققین را به بغداد احضار کرد.

علامه با خود سه عدد از تألیفات خود را که کتاب
 «نهج الحق» و «کشف الصدق» و «منهاج الکرامه» بود
 آورد و هر سه را به سلطان هدیه کرد و مورد الطاف
 و مراحم او واقع شد. سلطان دستور داد مجلسی
 عظیم برای بحث برپا کردند و از جمیع علماء و
 فضلاء در آن گرد آوردند. و در آن مجلس امر نمود
 که قاضی القضاة نظام الدین عبد الملک که افضل
 علماء آن عصر بود با آیت الله علامه مناظره و مباحثه
 کند. علامه در آن مجلس با براهین ساطعه و دلائل
 قاطعه خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام را
 بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اثبات
 کرد و خلافت خلفای سه گانه را باطل کرد به طوری
 که ابدأً برای قاضی جای انکار و محلّ ایراد نماند و
 قدرت بر دفاع نداشت، بلکه شروع کرد در مدح
 علامه سخن گفتن و ادله او را تحسین و تمجید
 نمودن، و در پایان سخن گفت: و لیکن چون
 گذشتگان از ما راهی را طی کرده‌اند بر آیندگان نیز
 لازم است همان راه را طی نمایند برای آنکه لجامی
 در دهان عوام الناس باشد و در میان آنها تفرقه پیدا
 نشود و کلمه اسلام متشتت نگردد و لغزشهای

صحابه پوشیده گردد و در ظاهر نیز از طعن به آنها خودداری شود. سلطان محمد در برابر این کلمات سست و آن ادله قوی علامه حلی بدون تأمل وارد دین امامیه گشت و بسیاری از امیران او نیز شیعه شدند و از اعمال و بدعت‌هایی که قبل از آن داشتند توبه نمودند و سلطان امر نمود به تمام کشورهای اسلامی که در تحت سیطره او بود خطبه‌ها را بر فراز منبرها تغییر دهند و نام خلفای سه گانه را از آن بردارند و نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام را در خطبه بر فراز منبرها بخوانند، و در اذان **حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ** را بگویند، و نقش سکه‌ها را تغییر دهند و بر آنها اسامی مبارکه را نقش کنند.

چون این مجلس مناظره به پایان رسید علامه خطبه بلیغی به طور کافی و شافی ایراد کرد و حمد خدا را بر این موهبت به جای آورد و بر او ثنا فرستاد و بر محمد مصطفی و علی مرتضی و اولاد معصومین آنها از آل پیغمبر صلوات فرستاد. سید رکن الدین موصلی که در آن مجلس حضور داشت و از اول

مناظره علامه انتظار فرصت می‌کشید که شاید در
بحث علامه مختصر لغزشی کند و بر او ایراد گیرد و
نتوانسته بود در این وقت که علامه صلوات بر محمد
و آل محمد فرستاد گفت: دلیل بر جواز صلوات بر
غیر پیغمبران چیست؟ علامه این آیه را قرائت کرد:

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ

مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١﴾.

«آن کسانی که بر آنها مصیبتی وارد گردد بگویند ما ملک خدا هستیم و به سوی او بازگشت می‌کنیم، بر آنها از طرف پروردگارشان صلوات و رحمت است و آنها راه یافتگانند». سید موصلی گفت: مصیبت‌های علی و اولاد او چه بوده که مستحقّ صلوات باشند؟ علامه بعض از مصائب آنها را یکایک شمرد و سپس گفت: کدام مصیبت بر آنها از این بزرگتر است که مثل توثی ادّعا می‌کنی از اولاد آنها هستم و در عین حال در راه مخالفین آنها قدم بر می‌داری و بعض از منافقین را بر آنها ترجیح می‌دهی و چنین می‌پنداری که کمال در گروه کمی از جهّال است. حاضرین مجلس از کلام علامه بسیار خشنود شدند و بر سید خندیدند و بعضی از حاضرین مجلس بالبداهة این شعر را انشاء کرد:

إِذَا الْعَلَوِيُّ تَابِعٌ نَاصِبِيًّا *** لِمَذْهَبِهِ فَمَا هُوَ مِنْ أَبِيهِ
وَكَانَ الْكَلْبُ خَيْرًا مِنْهُ طَبْعًا *** لِأَنَّ الْكَلْبَ طَبِعُ أَبِيهِ

^۱سوره بقره ۲- آیه ۱۵۶ و ۱۵۷.

«اگر سیّد علوی در مذهب خود تابع دشمن آل پیغمبر شود مسلماً او فرزند پدرش نیست، و سگ طبعاً از او بهتر است چون در سگ طبع پدرش موجود است»^۲.

۳...

^۱ قضیّه سیّد موصلی را در «مجالس المؤمنین» در مجلس پنجم، ص ۲۴۶ ذکر کرده است.

^۲ این حکایت را مرحوم نوری در خاتمه «مستدرک الوسائل» در فائده سوّم ص ۴۶۰ آورده و ما ملخص آن را ذکر کردیم و ظاهراً نوری (ره) از «مجمع التواریخ» حافظ ابرو آورده است چنانکه دکتر خان بابا بیانی از حافظ ابرو در «مجمع التواریخ» (نسخه آقای ملک جلد سوّم ورق ۲۳۷) در تعلیقه ص ۱۰۱ تا ص ۱۰۴ از ذیل «جامع التواریخ» رشیدی که آن نیز تألیف حافظ ابرو است نقل کرده است.

و اما در خود ذیل «جامع التواریخ» از ص ۱۰۰ تا ص ۱۰۳ حافظ ابرو علّت قبول کردن الجایتو مذهب شیعه را به نهایت اختصار آورده است، آنجا که گوید: و در ایّام اعتبار خواجه سعد الدّین آوجی، سیّد تاج الدّین آوجی که محتدش از آوه و مولود به کونه و در نشو و نما به مشهد امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام، پیش سلطان اعتبار تمام یافت؛ و سلطان را بر مذهب شیعه تحریر می نمود؛ سلطان به تقلید او مذهب شیعه قبول کرد؛ و به غایتی رسید که مدّتی مدید نام شیخین و عثمان در خطبه ترک کردند؛ و بر نام علی علیه السّلام از خلفا اختصار کرد.

و در تاریخ «حَبیبُ السَّیْرِ» در جلد سوّم ص ۱۹۱ از طبع خیّام سنه ۱۳۳۳ شمسی، غیاث الدّین بن همام الدّین حسینی که معروف به خواند امیر است گوید: [ادامه در صفحه بعد]

^۳ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود به اولجایتو سلطان در سنّ بیست و سه سالگی بر تخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملّت خیر الأنام علیه الصّلاة و السّلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده، درهای ظلم و بیداد بر بست؛ منصب وزارت را به دستور زمان برادر خود (غازان خان) بر خواجه رشید الدّین فضل الله و

خواجه سعد الدین محمد مسلم داشت؛ و لوح ضمیر منیر را به نقوش اخلاص عترت حضرت رسالت علیه السلام و التحیة مزین ساخته؛ اسامی سامی ائمه معصومین را بر وجوه سکه نگاشت؛ و او اوّل پادشاهی است از چنگیز خانیان که به سعادت متابعت مذهب علیه امامیه رسید؛ و نام نامی ائمه اثنا عشر علیهم السلام در خطبه و سکه مندرج گردانید.

و در ص ۱۹۷ گوید: شیخ جمال الدین مطهر حلّی با سلطان محمد خدابنده معاصر بود؛ و آن پادشاه سعادت پناه به ارشاد آن جناب متابعت مذهب علیه امامیه نمود.

فضائل و کمالات و محاسن ذات و کرایم صفات شیخ جمال الدین مطهر بسیار است؛ و تصنیفات افادات آیاتش در علوم دینیّه و فنون نقلیه بی شمار؛ و کتاب «نهج الحق» که مشتمل است بر ادله صحّت ملت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و التحیة از آن جمله است؛ و «قواعد» و «شرح تجرید» نیز در سلک مؤلفات آن فاضل ماجد انتظام دارد، رحمة الله علیه رحمة واسعة - انتهى.

و مرحوم محمد تقی مجلسی اوّل در کتاب «روضه المتّقین» که در شرح «من لا یحضره الفقیه» تألیف نموده است در جلد نهم از طبع بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور در کتاب طلاق در ضمن ادله بطلان سه طلاق در مجلس واحد از ص ۳۰ تا ص ۳۳، داستان بحث علامه حلّی با علمای مذاهب اربعه تسنن و شیعه شدن سلطان محمد خدابنده را نقل می کند و ما عین ترجمه عبارات او را در اینجا ذکر می کنیم:

مسئله بطلان سه طلاق در مجلس واحد سبب ایمان سلطان محمد جایلتو - رحمه الله - (در این کتاب اسم سلطان محمد را جایلتو ذکر کرده است) شد؛ و داستان اینکه: او بر زنش غضب کرد و به او گفت: أنت طالق ثلاثاً «تو سه بار رها هستی».

و سپس از این عمل خود پشیمان شد و علما را گرد آورده و فرا خواند؛ همه علماء گفتند: هیچ چاره ای برای بازگشت تو به این زن نیست مگر آنکه محلّ بگیری!

سلطان به آنها گفت: در مسائل فقهیه در هر موضوعی و حکمی در نزد شما اقوال و آراء مختلفی هست! آیا شما با یکدیگر در این مسئله اختلاف ندارید؟ گفتند: نه.

یکی از وزرای سلطان گفت: عالمی در شهر حله هست که قائل به بطلان این گونه طلاق است.

سلطان نامه ای برای آن عالم نوشت و او را احضار کرد.

و در این حال که به سوی آن عالم رفته بودند، علماء عامه به سلطان گفتند: این مرد مذهبش باطل است چون رافضی است؛ و رافضیان عقل ندارند؛ و سزاوار نیست که پادشاه در طلب شخص خفیف العقل بفرستد.

پادشاه گفت: چاره‌ای نیست از آنکه حضور پیدا کند.

چون علامه حلی از حله بیامد، پادشاه تمام علماء مذاهب اربعه را فرا خواند و در مجلسی گرد آورد. علامه چون می‌خواست وارد مجلس گردد، نعلین خود را به دست گرفته و داخل مجلس شد؛ و گفت: السّلام علیکم، و در پهلوی سلطان نشست. [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] علماء تسنن گفتند: ای پادشاه! آیا ما به تو نگفتیم که اینها ضعیف العقل هستند؟

سلطان گفت: از علت تمام این کارهایی که نموده است از او سؤال کنید! علماء گفتند: چرا به سلطان سجده نکردی؟! و آداب ملاقات سلطان را ترک نمودی!؟

علامه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلطان بود و مردم فقط به او سلام می‌کردند؛ و خدا می‌فرماید: ﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلٰی أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ﴾ (سوره نور ۲۴ - آیه ۶۱).

«پس در زمانی که در خانه‌ها وارد می‌شوید بر خودتان سلام کنید که این سلام تحیّت مبارکی از جانب خداوند است».

و خلافتی بین ما و شما نیست در اینکه سجده برای غیر از خدا جایز نیست! علماء عامه گفتند: چرا در نزد سلطان نشستی؟

علامه گفت: جایی غیر از آنجا خالی و فارغ نبود. و کلمات علامه را مترجم تماماً برای سلطان ترجمه می‌نمود.

علماء گفتند: به چه علت نعلین خود را در دست گرفتی، و با خود در مجلس آوردی؛ و این عملی است که از هیچ عاقل، بلکه از هیچ انسانی سر نمی‌زند؟ علامه گفت: ترسیدم که حنفی‌ها آن را بدزدند، همچنان که ابو حنیفه نعل رسول خدا صلی الله علیه و آله را دزدید.

حنفی‌ها گفتند و فریاد برآوردند که: حاشا و کلاً ابداً چنین نیست؛ ابو حنیفه کی در زمان رسول خدا بود؟ توگد ابو حنیفه بعد از صد سال از زمان وفات رسول خدا، واقع شد.

علامه گفت: فراموش کردم؛ شاید آن کسی که نعل رسول خدا را دزدیده باشد شافعی بوده است.

شافعی‌ها صیحه زدند و گفتند که: توگد شافعی در روز وفات ابو حنیفه بوده است؛ و شافعی چهار سال در شکم مادرش ماند و به جهت مراعات ادب و احترام ابو حنیفه خارج نمی‌شد؛ و چون ابو حنیفه وفات یافت. شافعی از مادر متولّد شد؛ و نشو و نماي شافعی در دویست سال بعد از وفات رسول الله بوده است.

علامه گفت: شاید آن دزد مالک بوده است!

مالکی‌ها گفتند همان مطالبی را که حنفی‌ها گفته بودند.
 علامه گفت: شاید آن دزد أحمد بن حنبل بوده است!
 حنبلی‌ها نیز همان گفتار شافعی را گفتند.

علامه در این وقت متوجّه به سلطان شد و گفت: ای پادشاه، دانستی که هیچ یک از رؤساء مذاهب اربعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده‌اند؛ و در زمان اصحاب رسول خدا نیز نبوده‌اند؛ و این مطلب یکی از بدعت‌های آنان است که از میان مجتهدین خود فقط این چهار نفر را انتخاب نموده‌اند؛ و اگر احیاناً در میان آنان فردی باشد که به مراتب از آن چهار نفر افضل باشد باز جایز نمی‌دانند که بر خلاف رأی یکی از این چهار نفر فتوا دهد.

سلطان محمد گفت: هیچ یک از این چهار تن در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله نبوده‌اند، و در زمان صحابه نیز نبوده‌اند؟ [ادامه در صفحه بعد]

^۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] همگی متّفقا گفتند: نه.

علامه گفت: اما ما شیعیان همگی از امیرالمؤمنین علیه السلام که نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله و برادر و پسر عمو و وصی آن حضرت است پیروی می‌کنیم.

و بر هر تقدیر طلاق را که سلطان واقع ساخته‌اند باطل است؛ چون شروط آن تحقق نپذیرفته است؛ و از جمله شروط دو شاهد عادل است؛ آیا پادشاه زن خود را در حضور دو شاهد عادل طلاق داده‌اند؟ سلطان گفت: نه، و علامه درباره این مسئله مشغول بحث شد با علمای عامّه و به طوری بحث کرد که همگی را ملزم و مجاب نمود.

سلطان، تشیع را اختیار کرد و جماعتی را به سوی اقلیم‌ها و شهرها گسیل داشت، تا آنکه بنام ائمه اثنا عشر خطبه بنخوانند؛ و نام آنها را در مساجد و معابد بنویسند.

و از جمله آثاری که از این قضیه فعلاً در اصفهان موجود است، اولاً در سه موضع است از مسجد قدیم که در زمان خود سلطان محمد خدابنده نوشته شده است؛ و دیگر بر مناره دار السیاده که سلطان محمد بعد از آنکه برادرش غازان آن را احداث کرده بود، اتمام کرد، همچنین موجود است؛ و در محاسن اصفهان موجود است که ابتدای خطبه به سعی بعضی از سادات انجام گرفته است که نام او (میرزا قلندر) است.

و دیگر از جمله معابدی را که من دیدم نام ائمه اثنا عشر را بر روی آن نوشته بودند یکی معبد «پیر بکران» است که در «لنجان» واقع و در زمان خدابنده ساخته شده است؛ و آن اسامی الآن موجود است؛ و نیز در معبد قطب

العارفین، نور الدین عبد الصمد نطنزی است که این مرد با من نیز از ناحیه مادر نسبت رحمیت دارد؛ و آن اسامی در این معبد نیز فعلاً موجود است. و حمد و سپاس اختصاص به خداوند رب العالمین دارد که چنین نعمتی را موهبت فرمود که اصفهان در حالی که دورترین شهرها از نقطه نظر تشیع بود، به مرتبه‌ای رسید که در تمام شهر اصفهان و در قریه‌های اطراف آن (که مشهور است که هزار قریه است و اکثر آنها را فیروزآبادی در قاموس خود ذکر نموده است) بر خلاف مذهب حقّ یک نفر پیدا نمی‌شود؛ حتی آنکه به مذهب تسنن فقط یک نفر متهم است و آن نیز محض اتهام است.

و از شهرهایی که از زمان ائمه علیهم السلام تا به حال از شهرهای تشیع بوده است کمتر شهری یافت می‌شود که مثل اصفهان یکسره شیعه شود و ابداً سنی در آن یافت نگردد مثل شهرهای جبل عامل و تون و استرآباد و سبزوار و طوس و تبریز و قم و کوفه و مازندران و کاشان و کشمیر و تبت و حیدرآباد و آبه و تستر و بحرین و حویزه و نیمی از شام و غیر از اینها از شهرهایی که فاضل سید نور الله شوشتری در «مجالس المؤمنین» خود ذکر کرده است. چون در اکثر این شهرها یا در قریه‌های آنها بر خلاف مذهب حقّ افرادی یافت می‌شوند.

سپاس و حمد اختصاص به خداوند رب العالمین دارد که تشیع در جمیع شهرهای ایران به طور عموم و شمول شیوع یافته؛ و حتی در حرمین شریفین: مکه معظمه و مدینه منوره، و قزوین و گیلان و همدان و شهرهای فارس و یزد و نواحی آن و حتی در بصره انتشار یافته است.

و از خداوند تعالی امید و انتظار داریم که در ظهور قائم آل محمد صلوات الله علیهم تعجیل فرماید تا به جایی که تمام خطّه خاک و سراسر جهان بر طریقه حقّه بیضاء که حکومت حقّ بر باطل و ولایت آل محمد [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] است قرار گیرد؛ همچنان که خداوند وعده فرموده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ (سوره نور ۲۴ - آیه ۵۵).

«خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند از شما و عمل صالح به جای می‌آورند، وعده داده است که آنها را در روی زمین خلیفه گرداند همچنان که آن کسانی را که قبل از اینها بودند در روی زمین خلیفه گردانید و همان دین آنها را که مورد پسند و خوشایند او برای آنهاست برای آنها تمکین دهد؛ و خوف و

درس چهل تا چهل و پنجم: تفسیر آیه:
﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَيَطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً﴾

هراس آنها را تبدیل به امن و امان گرداند؛ به طوری که مرا فقط عبادت کنند و ابداً با من شریکی قرار ندهند».

در کتاب «ریحانة الأدب» مرحوم محمد علی مدرس در ضمن بیانات خود در شرح احوال علامه حلی (از صفحه ۱۶۷ تا صفحه ۱۷۹ از جلد چهارم طبع دوم مطبعة شفق تبریز) که شرح احوال این عالم بزرگوار را بیان می کند، از شرح کتاب «من لا یحضره الفقیه» مجلسی اوّل بالواسطه، شرح شیعه شدن الجایتو، سلطان محمد خدابنده را همان طوری که ما بیان کردیم با اضافاتی دیگر نقل می کند، ولی چون حاوی اضافاتی بود که در متن شرح نبود، لذا ما عین عبارات مجلسی اوّل را ترجمه کردیم تا در نقل، امانت مراعات گردد. و همچنین قاضی نور الله شوشتری در کتاب «مجالس المؤمنین» در دو مورد: اوّل در مجلس پنجم در شرح احوال علامه حلی از ص ۲۴۵ تا ص ۲۴۸، و دوّم در مجلس هشتم در شرح احوال سلطان محمد خدابنده از ص ۴۰۲ تا ص ۴۰۵ آورده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةَ

اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ

يَوْمِ الدِّينِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱.

«حقاً این است که خداوند فقط اراده کرده

است که از شما اهل بیت رجس و پلیدی را بزدايد و

شما را به طهارت واقعی برساند.»

این آیه در قرآن مجید در سوره احزاب است

و در میان علماء و مفسرین و محدثین به آیه تطهیر

معروف است و هر کس به کتب عامه و خاصه مطلع

باشد می داند که در نزول این آیه در حق و خصوص

^۱ سوره احزاب ۳۳ - آیه ۳۳.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب و فاطمه زهراء و امام حسن و امام
حسین علیهم السّلام جای تردید نیست. این مسئله
از مسلمات و متواترات، و انکار آن در حکم عناد با
قرآن و رسول خدا و اهل بیت است به طوری که
بعضی گفته‌اند: اجماع اهل قبله بر شأن نزول آن
دربارهٔ خمسهٔ طیبه منعقد است، و کتب خاصه و عامه
مشحون از این روایات است.

اسامی کتب عامه که آیهٔ تطهیر را راجع به

اصحاب کساء می‌دانند

عامه باجمعهم حنفی و مالکی و شافعی و
حنبلی این آیه را راجع به اصحاب کساء می‌دانند و
هر کتاب از کتب آنها را ورق زنیم این آیه و اسامی
مطهرهٔ پنج تن به چشم می‌خورد.

روایاتی که در «غایة المرام» در این مسئله نقل

شده است مجموعاً هفتاد و پنج

روایت است^۱. چهل و یک روایت آن^۲ از طریق عامّه است و منتهی می‌شود به امّ سلمه و عائشه و ابو سعید خُدَری و سعد بن وقّاص و واثله بن أسقَع و اَبی الحَمراء و ثَوْبان غلام حضرت رسول اکرم و عبد الله بن جعفر و علیّ بن اَبی طالب علیه السّلام و حضرت امام حسن علیه السّلام. و آنها را بزرگان از محدّثین و اکابر از علماء و مفسّرین خود با سلسله سندهای صحیح و موثّق تخریج کرده و در کتب خود آورده‌اند، از جمله «صحیح مسلم» و «صحیح ترمذی» و «صحیح بخاری» و «مسند احمد حنبل» و «مسند طیالسی» و «سنن بیهقی» و «مستدرک حاکم» و تفسیر «الدّرّ المنثور» سیوطی و «تفسیر طبری» و «تفسیر ابن کثیر» و «مجمع الزوائد» هیشمی و «الصواعق المحرقة» ابن حجر و «ذخایر العقبی» محبّ الدین طبری و «مشکل الآثار» طحاوی و «تهذیب التهذیب» و «الریاض النّضرة» و «فرائد السّمطین» حموینی و «أسدّ الغابة» ابن اثیر و «کنز

^۱ «غایة المرام» ص ۲۸۱ تا ص ۳۰۰.

^۲ همان.

العمّال» ملاّ علی متقی و «خصائص» نسائی و «مقتل»
 خوارزمی و «مناقب» خوارزمی و «نظم درر
 السّمطین» زرنندی و «ینابیع المودّة» قندوزی و
 «فصول المهمّة» ابن صبّاغ مالکی و «کفایة الطالب»
 گنجی شافعی و «مناقب» ابن المغازلی و «شواهد
 التّنزیل» حاکم حسکانی و «مطالب السّئول» محمّد بن
 طلحه و «تذکرة خواصّ الأُمّة» سبط ابن جوزی و
 «الشّرفُ المؤبّد» یوسف بن اسماعیل نبهانی و «رشفة
 الصّادی» ابی بکر بن شهاب الدین علوی و «اسبابُ
 النزول» واحدی و «تفسیر الثّعلبی».

و سی و چهار روایت آن^۱ از طریق خاصّه
 است و منتهی می شود به حضرت امیرالمؤمنین و امام
 حسن و حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت
 رضا علیهم السّلام و امّ سلمة و ابو ذر و ابی لیلی و
 ابو الأسود الدّوّلی و عمرو بن میمون الأودی و سعد
 بن ابی وقّاص و بزرگان اصحاب حدیث مانند کلینی
 و صدوق در «امالی» و شیخ طوسی در «امالی» و
 «تفسیر علیّ بن ابراهیم» و «تفسیر برهان» و «تفسیر

^۱ همان.

مجمع البيان» و «تفسير ابو الفتوح» و «تفسير بيان السعادة» و «تفسير منهج الصادقين» و «تفسير الميزان» علامة طباطبائی مدّ ظلّه و «تفسير صافی» و مجلسی در «بحار» و محدّث قمی در «سفینه البحار» و بسیاری دیگر از کتب حدیث و تفسیر و کتب مناقب ذکر کرده‌اند.

باری تمام این کتبی که از اهل سنت و از شیعه ذکر شد همگی آیه تطهیر را منحصرأ در حق پنج تن آل عبا می‌دانند، اوّل آنها محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم و وصیّش و در حکم جان و نفسش به مدلول آیه قرآن حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام و دخترش سیّدۀ زنان بهشت فاطمه زهرا علیهما السّلام و دو ریحانه و دو سبطش دو آقای جوانان بهشت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السّلام.

این آیه واضح الدّلاله فقط درباره این پنج تن معصوم آمده و در زیر این آسمان کبود احدی از بنی آدم با آنها شریک نشده و نتوانسته است در زیر کساء با آنان گرد آید.

جلال الدین سیوطی در تفسیر «الدّرّ المنثور»

بیست روایت از طرق مختلفه عامّه ذکر می کند که مراد از اهل بیت در این آیه مبارکه این پنج نفرند لا غیر.

و ابن جریر طبری در «تفسیر» خود همان طور

که از کتاب «الشرف المؤبّد» نقل شده است پانزده

روایت با سندهای مختلف ذکر می کند و در همه آنها

اهل بیت را منحصرأً به این پنج تن قرار داده اند و

برای این معنی همین بس که خود حضرت رسول

اللّه فرموده اند: **أُنزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي خَمْسَةٍ: فِيَّ وَفِي عَلِيٍّ**

وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ وَفَاطِمَةَ: و این روایت را از رسول

خدا ابن جریر و طبرانی با سندهای خود ذکر کرده و

نبهانی در کتاب «الشرف المؤبّد» آورده و ابن حجر

هیتمی در «الصواعق المحرقة»^۱ ذکر کرده اند.^۲

امام احمد حنبل از ابو سعید خدری در تفسیر این

آیه گفته است: **إِنَّهَا نَزَلَتْ فِي خَمْسَةٍ: النَّبِيِّ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ**

^۱ «الصواعق المحرقة» ص ۸۵.

^۲ «الفصول المهمة» شرف الدین ط نجف ص ۲۰۴ و نیز در «غایة المرام» ص ۲۸۸ بعنوان حدیث پانزدهم از «تفسیر ثعلبی» با سند خود از اعمش از عطیه از ابو سعید خدری از رسول خدا روایت کرده است و در تفسیر «الدّرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و در «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۶ آورده است.

و در کتاب «اسباب النزول» واحدی و «تفسیر ثعلبی» از ابو سعید خدری این روایت را تخریج کرده‌اند.^۲

و تمام مذاهب اسلام از شیعه و سنی متفق‌اند که چون رسول خدا احساس رحمت نمودند اهل بیت را که این پنج نفر باشند در زیر کساء جمع نموده و کساء را به روی آنها انداختند و از خدا طلب رحمت کردند و عرض کردند:

«بار پروردگارا برای هر پیغمبری اهل بیتی است و اینان اهل بیت من‌اند، اینها آل محمدند، صلوات و برکات خود را بر محمد و آل محمد بفرست به درستی که تو حمید و مجید هستی». و امّ سلمه کساء را بالا زد و گفت: یا رسول الله من هم وارد شوم؟ حضرت فرمود: نه وارد نشو اینجا جای تو نیست و لیکن تو بر خیر خواهی بود. در این حال

^۱ «الصواعق المحرقة» ص ۸۵ و «الدّرّ المثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و «ینایع المودّة» ص ۱۰۸ و «نظم دُرر السّمّین» ص ۲۳۸.

^۲ «الفصول المهمّة» ص ۲۰۴.

حضرت رسول الله دست خود را از گوشه کساء بیرون آورده و به سوی آسمان بلند کرد و عرض کرد: «خدایا این اهل بیت مرا از هر رجسی پاکیزه بدار و آنها را به مقام طهارت مطلقه برسان» که ناگهان این آیه مبارکه را جبرائیل امین نازل کرد: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً﴾.

احادیث اهل سنت و شیعه راجع به شأن نزول

آیه تطهیر

ما در اینجا بعضی از این روایات را که از طریق شیعه و سنی روایت شده ذکر می‌کنیم و سپس در مفاد و مفهوم این آیه بحث می‌نمائیم.

حدیث اول: عبد الله بن احمد حنبل با سلسله سند خود از عطاء ابن ابی ریح از ام سلمه روایت کند که: **كَانَ امُّ سَلَمَةَ تَذْكُرُ أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ فِي بَيْتِهَا فَاتَتْهُ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرُمَّةٍ فِيهَا حَرِيرَةٌ فَدَخَلَتْ بِهَا عَلَيْهِ، قَالَ: ادْعِي لِي زَوْجَكَ وَابْنَيْكَ، قَالَ: فَجَاءَ عَلِيُّ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ فَدَخَلُوا وَجَلَسُوا يَأْكُلُونَ مِنْ تِلْكَ الْحَرِيرَةِ وَهُوَ وَهُمْ عَلَى مَنَامٍ لَهُ عَلَى دُكَّانٍ تَحْتَهُ مَعَهُ كِسَاءٌ خَيْرِيٌّ،**

قَالَتْ: وَ أَنَا فِي الْحُجْرَةِ أُصَلِّي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى هَذِهِ الْآيَةَ:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ

يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾. قَالَتْ: فَأَخَذَ فَضْلَ الْكِسَاءِ وَ كَسَاهُمْ

بِهِ ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ فَالْوَى بِهَا إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: هُوَ لِأَهْلِ

بَيْتِي وَ خَاصَّتِي، اللَّهُمَّ فَادْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ

تَطْهِيراً. قَالَتْ: فَادْخَلْتُ رَأْسِي الْبَيْتَ وَ قُلْتُ: أَنَا مَعَكُمْ

يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ^۱.

^۱ «غاية المرام» ص ۲۸۷ حدیث دوّم و نیز در «غاية المرام» ص ۲۸۸ به عنوان حدیث شانزدهم از ثعلبی با اسناد خود از امّ سلمه آورده است، و نیز در «غاية المرام» ص ۲۹۱ حدیث سی و هفتم از «فصول المهمة» ابن صباغ مالکی آورده است. و همین خبر را با مختصر اختلافی در لفظ در «غاية المرام» ص ۲۹۵ حدیث چهاردهم از تفسیر قرآن محمد بن عباس ماهیار شیعی با سلسله سند شیعه از امّ سلمه آورده است، و نیز در «غاية المرام» ص ۲۹۵ حدیث هفدهم از محمد بن عباس ماهیار از امّ سلمه و به عنوان حدیث بیستم از «امالی» شیخ طوسی از امّ سلمه و به عنوان حدیث بیست و یکم نیز از «امالی» شیخ طوسی با سند دیگر از امّ سلمه آورده است. و نیز در «غاية المرام» ص ۲۹۹ حدیث سی ام از ابو علی طبرسی از تفسیر ابو حمزه ثمالی از امّ سلمه آورده است، و در «ذخائر العقبی» ص ۲۲ و ص ۲۳ از «معجم» ابن قبائی آورده است و نیز چندین روایت دیگر از ترمذی در ص ۲۱ آورده است. و در پاورقی از ص ۲۰۵ «فصول المهمة» گوید: این حدیث را احمد حنبل در ص ۲۹۲ از جزء ششم «مسند» آورده و واحدی در تفسیر این آیه از کتاب «اسباب النزول» ص ۲۶۷ و ابن جریر در تفسیر خود و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و طبرانی آورده اند. و در «الدرّ المثور» ج ۵ ص ۱۹۸ از ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه آورده. و در «ینابیع المودة» ص ۱۰۷ مختصراً و در «نظم درر السمّطین» ص ۲۳۸ با مختصر اختلافی در لفظ، و «فصول المهمة» ابن صباغ ص ۸ با مختصر اختلافی در لفظ و در «مناقب» ابن المغازلی ص ۳۰۴ مختصراً و در «مطالب السؤل» ص ۸ آورده است.

و عین این حدیث را احمد حنبل با دو سند دیگر از ابو سلمه^۱ و از شهر بن حوشب^۲ از امّ سلمه روایت کرده است.

امّ سلمه گوید: «حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در اطاق من بودند حضرت فاطمه علیها السلام وارد و با خود حریره‌ای را برای حضرت رسول الله مهیا نموده و در دیگی سنگی برای پدر آورد. حضرت فرمود: ای فاطمه شوهرت و دو فرزندت را بیاور. حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام وارد شدند و نشستند همگی از آن حریره خوردند در حالی که حضرت رسول الله با آنها روی بالینی (دوشکی) که بر روی تختی که خوابگاه آن حضرت بود نشسته بودند، و با آن حضرت یک کساء خیبری بود. امّ سلمه گوید: و من در آن حجره که در گوشه اطاق بود مشغول نماز خواندن بودم خداوند این آیه را

^۱ «غایة المرام» ص ۲۸۷ حدیث سوّم، و در پاورقی ص ۲۰۵ از «فصول المهمة» گوید: این حدیث را احمد حنبل در ص ۳۲۳ از جزء ششم از «مسند» خود آورده و ثعلبی در تفسیر آورده است.

^۲ «غایة المرام» ص ۲۸۷ حدیث چهارم.

فرستاد که: «خدا فقط اراده‌اش چنین تعلق گرفته که از شما خاندان نبوت هرگونه رجس و آرایش را ببرد و شما را از عیب معنوی پاک و منزّه گرداند». امّ سلمه گوید: من سر خود را داخل اطاق کردم و گفتم: من نیز با شما هستم ای رسول خدا؟ فرمود: تو بر خیر خواهی بود، تو بر خیر خواهی بود».

حدیث دوّم - عبد الله احمد حنبل از پدرش با

سند خود از شهر بن حوشب از امّ سلمه روایت کرده

است که: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِفَاطِمَةَ: اِيتِنِي بِرَوْحِكَ

وَابْنَيْكَ،

فَجَاءَتْ بِهِمْ، فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ كِسَاءً فَدَكِيًّا، قَالَتْ: ثُمَّ
 وَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِمْ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ آلُ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْ
 صَلَوَاتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ.
 قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: فَرَفَعْتُ الْكِسَاءَ لَأَدْخُلَ مَعَهُمْ فَجَذَبَهُ مِنْ
 يَدِي وَ قَالَ: إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ^۱.

امّ سلمه گوید: «رسول خدا به فاطمه فرمود:
 شوهر و دو پسر را بیاور، حضرت فاطمه آنها را
 آورد، حضرت به روی آنها کسای فدکی خود را
 کشید و سپس دست خود را بر بالای سر آنها گرفت
 و عرض کرد: بار پروردگار من! اینها آل محمدند،
 برکات و صلوات خود را بر محمد و آل محمد
 بفرست، حَقّاً که تو پسندیده و مورد ستایش و حمد
 و عالی مرتبه هستی. امّ سلمه گوید: من گوشه کساء
 را بالا زدم که در میان آنها وارد شوم حضرت کساء
 را از دست من کشیدند و گفتند: تو بر خیر هستی».

حدیث سوّم - ثعلبی با سلسله سند متصل خود

^۱ «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث نهم و «ذخائر العقبی» از دولابی ص ۲۱ و
 «الصواعق المحرقة» ص ۸۵ و «الدّرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و «کنز العمال» ج
 ۷ ص ۲۰۴ و «اسد الغابة» ج ۴ ص ۲۹ با مختصر اختلافی در لفظ - «کفایة
 الطالب» گنجی ص ۳۷۲.

از اسماعیل فرزند عبد الله بن جعفر از پدرش عبد الله بن جعفر روایت کرده که گفت: لَمَّا نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى إِلَهٍ أَجْمَةٍ هَابِطَةٍ مِنَ السَّمَاءِ قَالَ: مَنْ تَدْعُ - مَرَّتَيْنِ -؟ قَالَتْ زَيْنَبُ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: أَدْعِي لِي عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْحُسَيْنِ، قَالَ: فَجَعَلَ حَسَنًا عَنْ يَمِينِهِ وَ حُسَيْنًا عَنْ شِمَالِهِ وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ تَجَاهَهُ ثُمَّ غَشَّاهُمْ كِسَاءً خَيْرَ يَأْتُمُّ قَالَ: إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلًا وَ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، فَانزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

فَقَالَتْ زَيْنَبُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا أَدْخُلُ مَعَكُمْ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَكَانِكَ فَإِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

^۱ إِلَهٌ بِرُوزْنِ عِدَّةِ أَصْلِهِ وَأَلٌ بُوْدَةٌ بِرُوزْنِ وَعْدِ أَزْ مَادَّةِ وَأَلٌ - وَأَلًا بِمَعْنَى طَلَبِ نَجَاتٍ نَمُودَنَ اسْتِ، بِنَابِرَائِنِ إِلَهٍ بِه مَعْنَى نَجَاتٍ وَ فَيْضٍ وَ رَحْمَتِ اسْتِ كَمَا أَنَّهُ دَر بَعْضِي أَز رَوَائِي وَارِدَ اسْتِ كَه لَمَّا نَظَرَ إِلَى الرَّحْمَةِ هَابِطَةً - الْحَدِيثِ. وَ شَائِدٌ دَر أَصْلٍ مَن نَدَعُ بُوْدَةٌ اسْتِ وَ تَصْحِيفًا مَن تَدْعُ ضَبْطَ گَرْدِيدَه، بَلَكَه ظَاهِرًا مَن يَدْعُو بُوْدَةٌ اسْتِ چنانچه دَر بَعْضِي دِيگَر أَز نَسْخِ حَدِيثِ اسْتِ.

^۲ «غاية المرام» ص ۲۸۹ حديث هجدهم و در «مستدرک» حاکم ج ۳ ص ۱۴۷ با مختصر اختلافی در لفظ آورده است، و نیز در «غاية المرام» ص ۲۹۰ حديث سی و سوم از حموینی نقل شده است. و در «ینایع المودّة» ص ۱۰۸ این روایت را از زینب با مختصر اختلافی در لفظ آورده است - «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۳۲ و ص ۳۳.

«چون حضرت رسول خدا دیدند که فیض رحمت و عنایات فراوان از آسمان فیض در حال پائین آمدن است فرمودند: کیست اینجا، کیست اینجا؟ زینب (دخترِ امّ سلمه (زوجهٔ آن حضرت) می‌گوید: گفتم: من هستم ای پیامبر خدا، آن حضرت فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین را فوراً به سوی من بخوان، چون آمدند حضرت، حسن را در طرف راست و حسین را در طرف چپ و علی و فاطمه را در مقابل خود نشانده و سپس کساء خیبری را بر روی سر همه انداخت و فرمود: از برای هر پیغمبری اهل بیتی است و اینان اهل بیت من‌اند، خداوند عزّوجلّ این آیه را فرستاد: «خداوند می‌خواهد که فقط از شما خاندان و اهل بیت رسالت هرگونه پلیدی و زشتی را ببرد و از هر عیب پاک و پاکیزه نگهدارد». زینب گفت: یا رسول الله! اجازه دارم که من هم با شما در زیر کساء وارد شوم؟ حضرت فرمود: بر جای خود باش، عاقبت تو به خیر خواهد بود ان شاء الله».

حدیث چهارم - حمیدی گوید: شصت و

چهارمین حدیث از احادیثی که دو «صحیح» بخاری و

«صحيح» مسلم بر آن اتفاق دارند از مسند عائشة از مصعب بن شيبه از صفيه دختر شيبه از عائشه روايت است كه: خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ غُدْوَةٍ وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ^۱ مِنْ شَعْرِ أَسْوَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. و ليس لمصعب بن شيبه عن صفيه بنت شيبه في مسند من الصحيحين غير هذا^۲.

عائشه گوید: «صبحگاهی حضرت رسول

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از منزل خارج شدند

^۱ مِرْطٌ به معنای کساء و حوله غیر دوخته است. مُرَحَّلٌ: یعنی نقوش رحال ابل یعنی جهاز شتران بر آن بود، و بعضی مُرَجَّلٌ نوشته‌اند از ماده مِرَجَل یعنی دیگ و بنابراین مفاد، آن می‌شود که در آن حُلّه نقش‌های دیگ را یافته بودند.

^۲ «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیست و دوّم. و این حدیث را نیز در «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث یازدهم از «صحيح» بخاری از صفیه دختر شيبه از عائشه نقل می‌کند، و نیز از «صحيح مسلم» با سند خود از صفیه دختر شيبه از عائشه در ص ۲۸۸ به عنوان حدیث دوازدهم نقل می‌کند. «ینایع المودّة» ص ۱۰۷ از «صحيح مسلم» و از حاکم در «مستدرک» - «کفاية الطالب» گنجی ص ۳۷۳، «مطالب السّئول» ص ۸، «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۳۳ و ص ۳۵ و ص ۳۶ و ص ۳۷.

(شاید مراد آن باشد که از منزل من خارج شده و به منزل امّ سلمه رفتند) و بر دوش آن حضرت یک حُلّه سیاه رنگ از مو بود که در روی آن نقش‌های جهاز شتر بود. پس حضرت امام حسن آمدند حضرت او را در زیر حُلّه برد و پس از آن امام حسین آمدند او را نیز زیر حُلّه برد و سپس فاطمه آمد او را نیز داخل نمود و بعد از آن علی آمد او را نیز داخل کرد، آنگاه فرمود: «خدا چنین می‌خواهد که فقط از شما اهل بیت پیغمبر هرگونه آلودگی را ببرد و شما را پاک و مبرّای از هرگونه عیبی بنماید». و سپس حمیدی راوی این روایت گوید: مصعب بن شیبه از صفیه دختر شیبه غیر از همین یک روایت را در مسند عائشه از «صحیح» مسلم و «صحیح» بخاری نیاورده است.

حدیث پنجم - مفاد همین روایت را در جزو سوم از کتاب «جمع بین صحاح ستّه» در باب مناقب الحسن و الحسين از «صحیح» ابی داود که همان «سنن» اوست با همان سند سابق الذکر از صفیه بنت

شبهه روایت کند^۱.

حدیث ششم - در کتاب جمع بین صحاح

ششگانه اهل تسنن که عبارت است از «موطأ» مالک

بن انس اصبحی و «صحیح» مسلم و «صحیح» بخاری

و «سنن» ابو داود سجستانی و «صحیح» ترمذی و نسخه

کبیره از «صحیح» نسائی که تألیف شیخ ابو الحسن

رزین بن معاویه العبدری السرقسطی الاندلسی است از

«صحیح» ابو داود سجستانی که همان کتاب «سنن»

اوست در تفسیر این آیه مبارکه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾

از عائشه روایت می کند که: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَحَلٌ مِنْ شَعْرِ أَسْوَدَ

فَجَاءَ الْحَسَنُ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ

فَاطِمَةٌ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَدْخَلَهُ، قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ

اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

تَطْهِيراً﴾.

^۱ «غاية المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیست و پنجم. و مسلم در «صحیح» خود

باب فضائل اهل بیت النبی ج ۷ ص ۱۳۰ و بیهقی در «سنن» ج ۲ ص ۱۴۹

و «تفسیر» طبری در تفسیر آیه ج ۲۲ ص ۵ و حاکم در «مستدرک» ج ۳ ص

۱۴۷ و تفسیر «الدرّ الثمور» ج ۵ ص ۱۹۸ و «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۴۸۵.

قَالَ: وَ عَنِ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ: إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ

نَزَلَتْ فِي بَيْتِهَا ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ

أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾. قَالَتْ: وَ أَنَا جَالِسَةٌ عِنْدَ

الْبَابِ، فَقُلْتُ:

يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؟ فَقَالَ: إِنَّكَ إِلَيَّ
 خَيْرٌ إِنَّكَ مِنْ أَزْوَاجِ رَسُولِ اللَّهِ، قَالَتْ: وَ فِي الْبَيْتِ
 رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ، فَجَلَّلَهُمْ
 بِكِسَاءٍ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ
 الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً.

عائشه می گوید: «حضرت رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم خارج شدند در حالی که یک
 حُلَّة سیاه موئین که بر آن نقوشی از جهازهای شتر
 بود بر دوش داشت. پس حسن آمد او را در زیر حله
 داخل کرد و حسین آمد و او را داخل کرد و پس از
 آن فاطمه آمد او را نیز داخل کرد و سپس علی آمد
 او را نیز داخل کرد و فرمود: خدا می خواهد فقط از
 شما خاندان رسالت هر گونه آرایش و رجسی را
 بزدايد و از هر گونه عیب و آلودگی پاکیزه و مبرّی
 دارد».

و از امّ سلمه زوجه رسول خدا حکایت شده

^۱ «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیست و سوّم، و «ذخائر العقبی» ص ۲۴
 مختصراً از احمد حنبل و مسلم، و «الدّرّ المثور» ج ۵ ص ۱۹۸، و حدیث
 عائشه را در «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۴ آورده است.

که این آیه در اطاق او نازل شده است. امّ سلمه می‌گوید: من در هنگام نزول آیه تطهیر در کنار در اطاق نشسته بودم و عرض کردم: ای رسول خدا آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: عاقبت تو به خیر خواهد بود، تو از زنها پیغمبری.

ام سلمه گوید: در آن اطاق فقط رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین بودند. حضرت بر روی همه کسائی را پوشانیدند و عرض کردند: بار پروردگار من اینان اهل بیت من اند آنها را از هر آلودگی منزّه گردان و آنها را به مقام طهارت مطلقه برسان.

حدیث هفتم - از تفسیر ثعلبی در تفسیر آیه مبارکه طه از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «طه» طَهَارَةُ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «طه طهارت اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

^۱ «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث سیزدهم.

است و سپس آیه تطهیر را حضرت به عنوان دلیل و شاهد قرائت فرمود».

حدیث هشتم - ثعلبی با اسناد خود از

عموزادهٔ عوام بن حوشب که او را

مجمع گویند روایت کند، مجمع گوید: دَخَلْتُ مَعَ
 أُمِّي عَلَى عَائِشَةَ فَسَأَلْتُهَا أُمِّي قَالَتْ: رَأَيْتُ خُرُوجَكَ يَوْمَ
 الْجَمَلِ؟ قَالَتْ: إِنَّهُ كَانَ هَذَا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى، فَسَأَلْتُهَا عَنْ
 عَلِيٍّ فَقَالَتْ: سَأَلْتَنِي عَنْ أَحَبِّ النَّاسِ كَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ لَقَدْ رَأَيْتُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ
 حَسَنًا وَ حُسَيْنًا وَ قَدْ جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ لِعُوفٍ^۱ عَلَيْهِمْ ثُمَّ
 قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ خَاصَّتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ
 الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا. قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا
 مِنْ أَهْلِكَ؟ فَقَالَ: تَنْحِي فَإِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ^۲.

مجمع گوید: «با مادرم به نزد عائشه رفتم،
 مادرم گفت: دیدم که روز واقعه جمل بر
 امیرالمؤمنین علیه السلام خروج کردی؟ عائشه
 گفت: این تقدیری از ناحیه خدای تعالی بود. مادرم
 درباره علی سؤال کرد. عائشه در پاسخ گفت: از
 محبوب‌ترین مردم در نزد رسول خدا از من سؤال

^۱ معنای لغوف مفهوم نشد ولی در «شواهد التنزیل» وارد است که: التفّ
 علیهم بثوبه، و التفع علیهم بثوب، و جمع رسول الله بثوب علیهم.

^۲ «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث هفدهم، و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۳۷ از
 جمیع بن عمیر با مختصر اختلاف لفظی و ص ۳۸ و ص ۳۹.

کردی؛ سوگند به خدا دیدم علی را و فاطمه را و حسن و حسین را که همه را رسول خدا دور هم جمع کرده بود و پوشش به روی آنان کشیده بود و سپس گفت: «بار پروردگارا اینان اهل بیت من و خاصه من هستند از آنها هرگونه رجس و پلیدی را بزدا و پاکیزه و طاهر گردان طاهر کردنی». من گفتم: ای رسول خدا! من از اهل تو نیستم؟ فرمود: دور شو از ما، تو به خیر هستی».

حدیث نهم - ثعلبی با سلسله سند خود از شداد

بن عمار روایت کند که گوید: من وارد شدم بر واثله بن اسقع و نزد او جماعتی بودند پس سخن از علی به میان آمد، آن جماعت همگی او را سب و شتم کردند من هم او را شتم کردم. واثله گفت: می خواهی خبر بدهم تو را به چیزی که از رسول خدا شنیدم؟ قَالَ: آتَيْتُ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا أَسْأَلُهَا عَنْ عَلِيٍّ فَقَالَتْ: تَوَجَّهَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَجَلَسْتُ فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ وَ مَعَهُ عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَخَذُ بِيَدِهِ حَتَّى دَخَلَ، وَ أَدْنَى عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ فَاجْلَسَهُمَا بَيْنَ

يَدِيهِ وَاجْلَسَ حَسَنًا وَحُسَيْنًا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى فَخِذِهِ
ثُمَّ لَفَّ عَلَيْهِمْ ثَوْبَهُ - أَوْ قَالَ: كَسَاهُ - ثُمَّ تَلَاهَذِهِ الْآيَةَ:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ

الْبَيْتِ وَ يُظَهِّرَكُم تَطْهِيراً^۱. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ

أَهْلُ بَيْتِي وَ أَهْلُ بَيْتِي^۱.

واثله می گوید: «نزد فاطمه علیها السّلام رفتم و از علی جویا شدم. فرمود: نزد رسول خدا رفته است. من نشستم تا آنکه رسول خدا با علی آمدند، و حضرت رسول دست حسن و حسین را گرفته بودند؛ حضرت داخل در منزل شدند و علی را نزد خود خواندند و فاطمه را نیز نزد خود خواندند و آن دو را در مقابل خود نشانند و حسن و حسین را به روی رانهای خود نشانده و لباس خود، یا کسای خود را به روی آنان کشیدند و سپس آیه تطهیر را تلاوت کردند و عرض نمودند: بار پروردگارا اینان اهل بیت من اند، اینان اهل بیت من اند.»

و این روایت را احمد حنبل در «مسند» خود

^۱ «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث نوزدهم و «ذخائر العقبی» ص ۲۳ مختصراً از ابو حاتم و از احمد حنبل در «مسند»، و در «مستدرک» حاکم ج ۲ ص ۴۱۶ و «مشکل الآثار» طحاوی ج ۱ ص ۳۳۵ و «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۶۷ مختصراً و «الدّرّ المثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و «سنن» بیهقی ج ۲ ص ۱۵۲ و تفسیر «طبری» در تفسیر آیه مربوطه ج ۲۲ ص ۶ و «ینابیع المودّة» ص ۱۰۸ مع اختلاف فی اللفظ و «مناقب» ابن المغازلی ص ۳۰۵ و «تذکرة الخواص» ص ۱۳۳ و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۳۹ و ایضاً ص ۴۱ و ص ۴۵.

بیان کرده با سلسله سند خود و در آخرش دارد که رسول خدا عرض کرد: هَوَلاءِ اَهْلُ بَيْتِي، وَ اَهْلُ بَيْتِي اَحَقُّ^۱. «اینان اهل بیت من اند، و اهل بیت من سزاوارترند».

حدیث دهم - ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب

«فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و

السبطين» با سلسله اسناد متصل خود از یوسف بن عبد

الحمید روایت کند که قال: قَالَ لِي ثُوبَانُ مَوْلَى رَسُولِ

اللَّهِ: أَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

الْحُسَيْنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَى فَخِذَيْهِ وَ فَاطِمَةَ فِي حُجْرِهِ وَ اعْتَنَقَ

عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ اَهْلُ بَيْتِي^۲.

یوسف بن عبد الحمید گوید: «ثوبان غلام

رسول خدا به من گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حسن و حسین را به روی دو ران خود

نشاند و فاطمه را در دامان خود و دست به گردن علی

^۱ «غاية المرام» ص ۲۸۷ حدیث اول، و نیز با سند دیگر به عنوان حدیث پنجم آورده است. و این حدیث را حاکم در «مستدرک» ج ۳ ص ۱۴۷ آورده و گفته است: هذا صحيح على شرط الشيخين و لم يخرجاه و اخرجه الذهبي في «تلخيص المستدرک» و گفته است: صحيح على شرط مسلم.

^۲ «غاية المرام» ص ۲۹۰ حدیث سی و یکم.

انداخت سپس عرض کرد: بار پروردگارا ینان اهل

بیت من

حدیث یازدهم - ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در کتاب «فضائل علیّ علیه السّلام» با اسناد متصل خود از عبد الرّحمن بن ابی لیلی، و نیز مرحوم شیخ طوسی در کتاب «امالی» با اسناد متصل خود از طریق خاصّه از عبد الرّحمن بن ابی لیلی روایت کرده‌اند که او می‌گوید: پدرم گفت: حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم رایت جنگ را در روز خیبر به دست امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام سپردند و خداوند به دست او فتح نمود، و در روز غدیر خم او را بر سر پا نگهداشت و به تمام مردم اعلان کرد که او ولیّ و صاحب اختیار هر مرد مسلمان و هر زن مسلمان است، و به او فرمود: تو از من هستی و من از تو هستم، و به او فرمود: تو در راه تأویل قرآن کارزار خواهی نمود همچنان که من درباره تنزیل قرآن جنگ نمودم، و به او فرمود: نسبت تو به من مانند نسبت هارون است به حضرت موسی، و به او فرمود: من صلح دارم با کسی که تو با او صلح داری و جنگ دارم با کسی که تو با او جنگ داری، و به او فرمود: تو دستاویز محکم ایمانی

و تو بعد از من آنچه را که بر امت مشتبه گردد روشن
و مبین می سازی، و امام و پیشوای هر مرد مؤمن و
هر زن مؤمنه، و سرپرست و صاحب اختیار هر مرد
مؤمن و هر زن مؤمنه بعد از من هستی، و تو آن کسی
هستی که خدا درباره تو این آیه فرو فرستاد: ﴿وَأَذَانٌ
مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾.

و تو هستی که اخذ به سنت من می کنی و از
حریم ملت من دفاع می نمائی، و اولین کسی هستی
که زمین را بر او شکافته گردد، و تو با منی و در وقتی
که من کنار حوض باشم تو با منی، و من اولین کسی
باشم که داخل بهشت گردم و تو نیز با من داخل
می شوی، و فاطمه و حسن و حسین نیز با من داخل
می شوند، و خداوند به من امر فرمود که فضل تو را
آشکارا کنم، من در میان مردم ایستادم و مأموریت
خود را درباره تبلیغ تو انجام دادم، و پرهیز از
کینه‌هایی که در دل بعضی از تو مخفی است و بعد از
مرگ من آشکار می کنند، ایشان را خدا لعنت می کند
و لعنت کنندگان نیز لعنت می کنند.

در این حال حضرت رسول گریه کردند، به

آن حضرت عرض شد: ای رسول خدا علّت گریه
شما چیست؟ حضرت فرمود: جبرائیل به من خبر
داده است که اُمّت من به او ستم می‌کند و حقّ او را
می‌برند و با او جنگ می‌کنند و فرزندان او را

می‌کشند و بعد از مرگ او به فرزندانش ستم می‌کنند، و جبرائیل به من خبر داده است که در زمان ظهور قائم آنها، این ظلم از بین می‌رود و کلمه عزّت اهل بیت من بالا می‌رود و تمام امت من در محبت آنها مجتمع می‌گردند. در آن وقت عیب‌گوی آنها کم است و بدبین به آنها اندک و ثناگوی آنان بسیار است، و این فرج و گشایش در وقتی است که شهرها متغیّر گردد و اوضاع آنها دگرگون شود و بندگان صالح خدا ضعیف و ناتوان گردند و همه از فرج مأیوس شوند، در آن هنگام قائم ظهور کند و در میان آنها ظاهر شود.

پیغمبر فرمود: اسم او اسم من و اسم پدر او اسم پدر من است،^۱ و او از فرزندان دختر من است.

^۱ در صورت صحت و صدور این فقره ممکن است همان طور که صاحب «جنّات الخلود» برای حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام دو اسم به عنوان حسن و عبد الله قائل است در اینجا رسول الله نام پدر حضرت قائم را به عنوان عبد الله ذکر کرده است.

و قاضی شهاب الدّین دولت‌آبادی صاحب کتاب «هدایة السّعداء» و مولی معین هرویّ صاحب تفسیر «أسرار الفاتحة» نیز این مطلب را گفته‌اند، و در کتاب «عَبَقَرَى الحِسان» (طبع سنگی، ص ۶ از بساط سوّم) نقل کرده است.

و احتمال دارد جمله «و اسم پدر او اسم پدر من است» از جانب بعضی از راویان مخالف در حدیث اضافه شده باشد تا شخص مهدیّ علیه السّلام را

خداوند حقّ را به آنها ظاهر گرداند و باطل را با شمشیر آنها خمود فرماید، و مردم از آنها پیروی کنند، هم رغبت به آنها داشته باشند و هم از آنان در بیم و هراس. در این حال گریه پیغمبر ساکت شد و فرمود: ای جماعت مؤمنین، بشارت باد شما را به فرج، چون وعده خدا تخلف ندارد و حکم خدا بازگشت ندارد و اوست خدای حکیم و خبیر، و حقّاً که فتح خدا نزدیک است، **اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ أَهْلِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً.** «خداوندا آنان اهل من هستند، آنها را از آنچه رجس است به نهایت درجه پاکیزه گردان، و آنها را متمتع گردان و مورد رعایت خود قرار ده و خودت برای آنها باش و آنان را یاری کن و عزّت ده و ذلیل مگردان، و حقیقت مرا در میان آنها باقی گذار، **إِنَّكَ عَلَىٰ مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ**»^۱.

حدیث دوازدهم - خوارزمی موفق بن احمد با

بر محمد بن عبدالله منصور که یکی از خلفای عباسی است تطبیق دهند؛ چنانچه از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جعل کرده‌اند که: از ماست قائم و از ماست منصور و از ماست سفّاح و از ماست مهدی.

^۱ این روایت را از خوارزمی در «غایة المرام» ص ۲۹۲ حدیث سی و نهم و از «امالی» طوسی در «غایة المرام» ص ۲۹۶ حدیث بیست و دوّم آورده است.

سند متصل خود روایت می کند از واثله بن اسقع، قَالَ:

لَمَّا جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالحُسْنَ وَالحُسَيْنَ تَحْتَ

ثَوْبِهِ قَالَ: اللَّهُمَّ قَدْ جَعَلْتَ صَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَ

مَغْفِرَتِكَ وَرِضْوَانِكَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، اللَّهُمَّ

إِيَّاهُمْ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُمْ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَ

مَغْفِرَتِكَ وَرِضْوَانِكَ عَلَيْهِمْ. قَالَ وَاثِلَةُ: وَ كُنْتُ وَاقِفًا

بِالبَابِ فَقُلْتُ: وَ عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي؟ قَالَ:

اللَّهُمَّ

وَ عَلَى وَائِلَةٍۙ

وائله می گوید: «چون رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را در زیر لباس خود جمع کرد عرض کرد: خدایا تو صلوات و رحمت و مغفرت و رضوانت را بر ابراهیم و آل ابراهیم ارزانی داشتی؛ بار پروردگارا این اهل بیت من از من اند و من از ایشانم، پس صلوات و رحمت و مغفرت و رضوانت را بر آنان ارزانی دار.

وائله گوید: من نزد در ایستاده بودم، عرض کردم فدایت شود پدر و مادرم ای رسول خدا، بر من هم؟ پیغمبر فرمود: خدایا بر وائله هم.»

حدیث سیزدهم - محمد بن یعقوب کلینی با سند خود از حضرت صادق روایت می کند، فی قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾، يَعْنِي الْأَئِمَّةَ وَ وِلَايَتَهُمْ، مَنْ دَخَلَ فِيهَا دَخَلَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ.^۲

^۱ «غاية المرام» ص ۲۹۲ حدیث چهلم، و «الصواعق المحرقة» ص ۸۶ و «الدّر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹ و «ینابیع المودّة» ص ۱۰۸ مع اختلاف فی اللفظ عن امّ سلمة.

^۲ «غاية المرام» ص ۲۹۱ حدیث اوّل.

حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه

فرمودند: «مراد از اهل بیت ائمه هستند، و مراد از بیت، ولایت آنهاست، کسی که داخل در آن ولایت گردد داخل در خانه پیغمبر شده است».

حدیث چهاردهم - ابن بابویه با سند خود از

حضرت حسین بن علی سید الشهداء علیهما السلام

روایت می کند قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي بَيْتِ أُمِّ

سَلَمَةَ وَ قَدْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ

عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً﴾، فَقَالَ

رَسُولُ اللَّهِ: يَا عَلِيُّ هَذِهِ الْآيَةُ فِيكَ وَ فِي سِبْطِي وَ الْأَيْمَةِ

مِنْ وُلْدِكَ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ كَمِ الْأَيْمَةُ بَعْدَكَ؟

قَالَ: أَنْتَ يَا عَلِيُّ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلِيُّ

ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدُ ابْنُهُ وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ ابْنُهُ وَ بَعْدَ

جَعْفَرِ مُوسَى ابْنُهُ وَ بَعْدَ مُوسَى عَلِيُّ ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ

ابْنُهُ وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ وَ الْحُجَّةُ

مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ، هَكَذَا أَسْمَاؤُهُمْ مَكْتُوبَةٌ عَلَى سَاقِ

الْعَرْشِ، فَسَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ

الْأَيْمَةُ بَعْدَكَ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ، وَ أَعْدَاؤُهُمْ

حضرت سید الشهداء فرمود: «من برای زیارت جدّم وارد منزل امّ سلمه شدم، و آیه تطهیر در آنجا فرود آمد. حضرت رسول اکرم فرمود: ای علی این آیه درباره تو و دو نور دیده و دو سبط من است، و درباره ائمّه از اولاد تو. عرض کردم: ائمّه بعد از شما چند نفرند؟ حضرت فرمود: تو هستی ای علی، و بعد از تو حسن و حسین، و بعد از حسین فرزندش علی، و بعد از علی فرزندش محمّد، و بعد از محمّد فرزندش جعفر، و بعد از جعفر فرزندش موسی، و بعد از موسی فرزندش علی، و بعد از علی فرزندش محمّد، و بعد از محمّد فرزندش علی، و بعد از علی فرزندش حسن، و حجّت عصر از اولاد حسن است، این طور اسامی آنها در ساق عرش نوشته بود. من از خدای تعالی از اینها سؤال کردم، خطاب آمد: ای محمّد اینان ائمّه بعد از تو هستند، همگی پاکیزه شده از جمیع عیوب و همگی معصوم، و دشمنان آنها ملعون می‌باشند».

^۱ «غایة المرام» ص ۲۹۲ حدیث ششم.

حدیث پانزدهم - ابن بابویه با سند متصل خود

از عبد الرحمن بن کثیر روایت می کند که می گوید: قُلْتُ

لأبي عبد الله: ما عني الله عز وجل بقوله: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ

تَطْهِيراً﴾؟ قَالَ: أَنْزَلَتْ فِي النَّبِيِّ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ

وَ الْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا قَبَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

نَبِيَّهُ كَانَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِمَاماً ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ وَقَعَ

تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ: ﴿وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ

فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾، وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِمَاماً ثُمَّ جَرَتْ فِي

الْأَيَّامِ مِنْ وُلْدِ الْأَوْصِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَطَاعَتْهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ

وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ^۱.

عبد الرحمن بن کثیر می گوید: «از حضرت

صادق علیه السلام از معنای آیه تطهیر سؤال کردم،

حضرت فرمود: این آیه درباره پیغمبر و امیرالمؤمنین

و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام وارد شده

است، و چون خداوند عزوجل پیغمبرش را به سوی

خود برد، امیرالمؤمنین امام شد و پس از او حسن و

^۱ «غایة المرام» ص ۲۹۳ حدیث هفتم.

پس از او حسین و پس از او به تأویل «آیه اولوا
الارحام» حضرت علی بن الحسین امام شد؛ و پس از
او امامت در اولاد اوصیای او نسلماً بعد نسل گردش
کرد، پس طاعت آنها طاعت خدا و معصیت آنها
معصیت خدای عزوجل است».

و همچنین از ابن بابویه نظیر همین روایت

فوق با مختصر اختلافی در لفظ از

جابر جُعی از حضرت امام محمد باقر از
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده
است^۱.

حدیث شانزدهم - ابن بابویه در «امالی» با سند

خود از ابوبصیر روایت می‌کند: قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ

جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ: مَنْ آلُ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: ذُرِّيَّتُهُ.

قُلْتُ: مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟ قَالَ: الْأَئِمَّةُ الْأَوْصِيَاءُ. قُلْتُ: مَنْ

عِزَّتُهُ؟ قَالَ: أَصْحَابُ الْعِبَاءِ. فَقُلْتُ: مَنْ أُمَّتُهُ؟ قَالَ:

الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ صَدَقُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ،

الْمُتَمَسِّكُونَ بِالثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ أَمَرُوا بِالتَّمَسُّكِ بِمَا كَتَبَ

اللَّهُ وَ عِزَّتِهِ أَهْلُ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ

طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً^۲.

ابو بصیر می‌گوید: «به حضرت صادق علیه

السلام عرض کردم: آل محمد چه کسانیند؟ فرمود:

ذریه او، عرض کردم: اهل بیت او چه کسانیند؟

فرمود: ائمه اوصیای آن حضرت. عرض کردم:

^۱ «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث یازدهم.

^۲ «غایة المرام» ص ۳۰۰ حدیث سی و دوّم.

عترت او چه کسانی؟ فرمود: اصحاب عبا. گفتم: امت او چه کسانی؟ فرمود: مؤمنینی که تصدیق کنند به آنچه که او از جانب خدا آورده است، آنان که تمسک جویند به دو چیز گرانبها: کتاب خدا و عترت او اهل بیت او که خدا آنها را از هر پلیدی پاک نموده و به مقام طهارت مطلقه رسانیده است».

حدیث هفدهم - ابن بابویه در «امالی» از ابو بصیر

روایت کند از حضرت صادق علیه السلام قال: يَا

ابابصير، نَحْنُ شَجَرَةُ الْعِلْمِ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى

اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ فِي دَارِنَا مَهْبَطُ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ

السَّلَام، وَ نَحْنُ خُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ، وَ نَحْنُ مَعَادِنُ وَحْيِ اللَّهِ،

مَنْ تَبِعَنَا نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا هَلَكَ، حَقًّا عَلَى اللَّهِ

عَزَّ وَجَلَّ^۱.

فرمود: «ای ابو بصیر، ما درخت دانشیم و ما

اهل بیت پیغمبریم و خانه ما محل نزول جبرائیل

است، و ما خزانه داران علم خدا هستیم، و ما

معدن های وحی خدا هستیم. هر کس از ما پیروی

^۱ «غایة المرام» ص ۳۰۰ حدیث سی و سوم.

کند نجات می‌یابد و هر کس تخلف ورزد، حقّ است
بر خدای عزوجلّ که او را هلاک کند».

حدیث هجدهم - در «ذخائر العقبی» از عمر

بن ابی سلمه که ربیب یعنی

پسر زن حضرت رسول خدا بود روایت می کند،
 عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رَبِيبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
 آلِهِ وَسَلَّمَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ
 أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ - الْآيَةُ وَفِي الْبَيْتِ أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا
 فَدَعَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَ
 حُسَيْنًا فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ وَعَلَى خَلْفَ ظَهْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ
 هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ
 تَطْهِيرًا. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَ أَنَا مَعَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ:
 أَنْتِ عَلَى مَكَانِكَ وَ أَنْتِ عَلَى خَيْرٍ^۱.

^۱ «ذخائر العقبی» ص ۲۱ از ترمذی روایت کرده و گفته است که: حدیث
 حسن است. و «مشکل الآثار» ج ۱ ص ۳۳۵ و «صحیح ترمذی» ج ۱۲ ص
 ۸۵ در تفسیر آیه، و «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۷ و «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص
 ۴۸۵ و «ینابیع المودّة» ص ۱۰۷، و گفته است که: در این باب از امّ سلمه و
 معقل بن یسار و ابو الحمراء و انس بن مالک روایاتی است، و نیز گوید: در
 «سنن ترمذی» از امّ سلمه نقل است که: انّ النبیّ صلیّ الله علیه و سلّم جلّ
 علی الحسن و الحسین و علیّ و فاطمة کساء ثمّ قال: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ
 بَيْتِي وَ خَاصَّتِي أَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا.
 فقالت امّ سلمة و أنا معهم یا رسول الله؟ قال: قفي فی مکانک انک
 الی خیر. هذا حدیث حسن صحیح و هو أحسن شیء روى فی هذا الباب.

و در همین باب از انس و عمر بن ابی سلمه و ابی الحمراء روایت است، و
 در «شرح کبریت احمر» علاء الدّولة سمنانی گفته است که: اخرج البيهقي و
 الحاكم صحّحه نحو حدیث الترمذی عن امّ سلمه. این حدیث را نیز ابن

پسر امّ سلمه که پسر زن رسول خدا است می‌گوید: «این آیه بر رسول خدا نازل شد و امّ سلمه هم در خانه بود. رسول خدا فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و علی پشت سر آن حضرت نشسته بود. و کساء به روی آنها کشید و عرض کرد: خدایا اینها اهل بیت من اند رجس و آلودگی را از آنها بزدا، و پاکیزه و از عیب مبرّی دار. امّ سلمه گفت: من هم با آنها هستم ای رسول خدا؟ فرمود: به جای خود باش تو به خیر هستی.»

حدیث نوزدهم - سیوطی از ابن مردویه و خطیب تخریج کرده است عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: كَانَ يَوْمَ أُمِّ سَلَمَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - فَنَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِهَذِهِ الْآيَةِ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾، قَالَ: فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِحَسَنِ وَ

المغازلی در «مناقب» ص ۳۰۳ آورده است - «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۲.

حُسَيْنٍ وَ فَاطِمَةَ وَ عَلِيًّا فَضَمَّهُمْ إِلَيْهِ وَ نَشَرَ عَلَيْهِمُ الثُّوبَ،

وَ الْحِجَابُ عَلَى أُمَّ سَلَمَةَ

مَضْرُوبٌ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، اللَّهُمَّ

أَذِيبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ

- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا -: فَاَنَا مَعَهُمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْتِ عَلَيَّ

مَكَانِكَ وَ أَنْكَ عَلَيَّ خَيْرًا.

ابو سعید خدری گوید: روزی بود که باید

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نزد امّ سلمه

باشد، جبرائیل بر رسول خدا نازل شد و آیه تطهیر را

آورد. رسول خدا حسن و حسین و فاطمه و علی را

به سوی خود خواند و همه را به خود چسبانید و

لباسی به روی همه کشید، و امّ سلمه در پشت پرده

بود، سپس رسول خدا عرض کرد: بار پروردگارا

اینها اهل بیت من اند آنها را به مقام طهارت مطلقه

برسان. امّ سلمه می گوید: عرض کردم: من هم با آنها

هستم ای رسول خدا؟ فرمود: بر جای خود باش و

حال تو نیک است».

حدیث بیستم - محبّ الدین طبری از «مسند» احمد

^۱ «الدّرّ المثنور» ج ۵ ص ۱۹۸، «مناقب» ابن المغازلی ص ۳۰۴ مع اختلاف لفظی. در «شواهد التنزیل» حسکانی از ص ۲۲ تا ص ۲۶ چندین روایت با سندهای مختلف از ابو سعید خدری نقل می کند.

حنبل و از دولابی تخریج کرده است از ام سلمه: قَالَتْ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِهِ يَوْمًا إِذْ قَالَتِ الْخَادِمُ^۱: إِنَّ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ بِالسُّدَّةِ، قَالَتْ: فَقَالَ لِي: قَوْمِي فَتَنَحَى عَنْ أَهْلِ بَيْتِي، قَالَتْ: فَكُفْتُ فَتَنَحَيْتُ فِي الْبَيْتِ قَرِيبًا فَدَخَلَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ^۲ وَ مَعَهُمُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ هُمَا صَبِيَّانِ صَغِيرَانِ، فَأَخَذَ الصَّبِيَّانِ فَوَضَعَهُمَا فِي حُجْرِهِ وَ قَبَّلَهُمَا وَ اعْتَنَقَ عَلِيًّا بِأَحْدَى يَدَيْهِ وَ فَاطِمَةَ بِالْأُخْرَى وَ قَبَّلَ فَاطِمَةَ وَ قَبَّلَ عَلِيًّا فَاعْدَقَ عَلَيْهِمْ خَمِيصَةً سَوْدَاءَ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِلَيْكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: وَ قَالَتْ: قُلْتُ: وَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: وَ أَنْتِ^۳.

امّ سلمه گوید. «یک روز که رسول خدا در منزل من بودند، ناگهان خادم آمد و گفت: علی و فاطمه در خانه ایستاده‌اند، حضرت به من فرمود: برخیز و از اهل بیت من دور شو. امّ سلمه گوید: من برخاستم و در ناحیه‌ای از منزل نزدیک آنان توقف

^۱ در «فصول المهمّة» به این لفظ آورده است که: بینما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بيته يوماً إذ قال الخادم - الخ.

^۲ «ذخائر العقبى» ص ۲۱ و ص ۲۲، «فصول المهمّة» ابن صباغ ص ۷.

کردم. در این حال علی و فاطمه وارد شدند و با آنها
حسن و حسین بودند و آن دو، دو طفل صغیر بودند،
حضرت آن دو طفل را بوسید و در دامن خود گذارد
و یک دست بر

گردن علی انداخت و یک دست بر گردن فاطمه و علی را بوسید و فاطمه را بوسید، و یک لباس سیاه نشان داری که از پشم بود بر سر همه انداخت و عرض کرد: پروردگار من اینها همه را به سوی خود ببر نه به سوی آتش؛ من و اهل بیتم را. امّ سلمه گوید: مرا هم به سوی آتش نبرد ای رسول خدا؟ فرمود: تو را هم.»

استشاداتی که به آیه طهارت شده است در آنکه منحصرأ پنج تن، آل کساء هستند.

استشهاد رسول اکرم و حضرت مجتبی به آیه تطهیر

اول استشهاد خود رسول الله است - مرحوم شیخ طوسی در «امالی» با سلسله سند متصل از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام روایتی مفصل راجع به بیانات و خطبه حضرت امام حسن مجتبی بعد از صلح با معاویه بیان می فرماید از جمله: وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾، فَلَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ التَّطْهِيرِ جَمَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ أَنَا وَآخِي وَ أُمِّي وَ أَبِي فَجَعَلْنَا وَ نَفْسَهُ فِي

كِسَاءٍ لَأُمَّ سَلَمَةَ خَيْبَرِيٍّ وَ ذَلِكَ فِي حُجْرَتِهَا وَ يَوْمِهَا،
 فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ هَؤُلَاءِ أَهْلِي وَ عِثْرَتِي
 فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً. فَقَالَتْ أُمُّ
 سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا -: أَنَا أَدْخُلُ مَعَهُمْ يَارَسُولَ اللَّهِ؟
 فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ أَنْتِ عَلَى خَيْرٍ وَ إِلَى خَيْرٍ،
 وَ مَا أَرْضَانِي عَنْكَ وَ لَكِنَّهَا خَاصَّةٌ لِي وَ لَهُمْ، ثُمَّ مَكَثَ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بَعْدَ ذَلِكَ بَقِيَّةَ
 عُمُرِهِ حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَأْتِينَا فِي كُلِّ يَوْمٍ عِنْدَ طُلُوعِ
 الْفَجْرِ وَ يَقُولُ: الصَّلَاةَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
 لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً﴾
 - الحديث^۱.

«حضرت امام حسن عليه السلام بعد از صلح

با معاویه در مسجد در حضور جماعت مسلمانان
 می فرماید: خداوند آیه تطهیر را درباره ما نازل کرده
 است؛ رسول خدا من و برادرم و مادرم و پدرم را نزد
 خود خواند و همه ما را و خودش را در زیر کساء
 خیبری قرار داد، کسائی که متعلق به ام سلمه بود و

^۱ «غایة المرام» ص ۲۹۷ و ص ۲۹۸.

این واقعه در اطاق او و در روزی که نوبت او بود
اتفاق افتاد و فرمود: بار پروردگارا! اینان اهل بیت
من هستند، اینان اهل من و عترت من هستند، از آنها
هر قسم زشتی و آلودگی را دور گردان و پاک و
پاکیزه بنما. امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدا من
هم داخل شوم در

زیر کساء؟ حضرت رسول الله فرمود: خدا تو را رحمت کند تو در راه خیر هستی و عاقبت تو به خیر خواهد بود، و چقدر من از تو خوشنودم و لکن این مقام در تحت کساء اختصاص به من و اینها دارد. حضرت امام حسن فرمود: از آن روز رسول خدا تا آخر عمر خود که جانش به سوی خدا شتافت هر روز صبح هنگام طلوع فجر نزد ما می آمد و می فرمود: نماز، خدا شما را رحمت کند^۱، و آیه تطهیر را در شأن ما تلاوت می نمود».

باری این حدیث شریف اولاً استشهاد حضرت رسول اکرم و ثانیاً استشهاد حضرت امام حسن را به آیه تطهیر در شأن پنج تن می رساند.

و دو روایت دیگر شیخ طوسی در «امالی» با مسند متصل خود به امیرالمؤمنین علیه السلام می رساند که قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَأْتِينَا كُلَّ غَدَاةٍ فَيَقُولُ: الصَّلَاةُ

^۱ این حدیث و امثال آن دلالت ندارند بر آنکه اهل بیت در وقت نماز صبح خواب بوده اند و رسول خدا آنها را بیدار می نمود بلکه برای اهمیت موضوع، رسول خدا در خانه فاطمه علیها السلام هر روز هنگام طلوع فجر این جمله را ادا می فرمود.

رَحِمَكُمُ اللَّهُ الصَّلَاةَ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾.

این دو روایت را در «غایة المرام» تحت عنوان

حدیث هجدهم و نوزدهم در ص ۲۹۵ آورده است.^۱

و مرحوم شیخ در «امالی»^۲ با سند متصل خود از ابو

الحمراء، و سیوطی^۳ به تخریج ابن مردویه از ابو سعید

خدری، و هیثمی^۴ با مختصر اختلافی در لفظ آورده‌اند،

و ما لفظ «امالی» را ذکر می‌کنیم که: شَهِدْتُ النَّبِيَّ

أَرْبَعِينَ صَبَاحًا يَجِيءُ إِلَى بَابِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ فَيَأْخُذُ

بِعِضَادَتِي الْبَابِ ثُمَّ يَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ

رَحْمَةُ اللَّهِ. الصَّلَاةَ يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ

عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾.

و در تخریج سیوطی و هیثمی در ذیلش وارد

^۱ و نظیر آن را در «الدرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹ و در «نظم درر السمّین» ص ۲۳۹ با مختصر اختلافی در لفظ آورده است.

^۲ «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث نوزدهم، و «شواهد التنزیل» حسکانی ج ۲ ص ۴۷.

^۳ «الدرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹، و خوارزمی در «مناقب» بنا به نقل «غایة المرام» ص ۲۹۰ حدیث بیست و هشتم.

^۴ «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۶۹.

است که فرمود: **أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ أَنَا سَلْمٌ لِمَنْ سَأَلْتُمْ.**

ابو الحمراء گوید: «من چهل روز هنگام صبح شاهد بودم که رسول خدا می آمد پشت در خانه علی و فاطمه و دو بازوی در را می گرفت و می فرمود: درود خدا بر شما اهل بیت و رحمت خدا بر شما، نماز! خدا شما را رحمت کند. و سپس آیه تطهیر را در شأن آنها قرائت می نمود؛ و می فرمود: من جنگ دارم با کسی که شما با او جنگ دارید و سلامتم با کسی که شما با او سلامتید».

و سیوطی گوید که طبرانی تخریج کرده از ابو الحمراء قال: **رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ يَأْتِي بَابَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَيَقُولُ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً﴾^۱.**

^۱ «الدرّ المثور» ج ۵ ص ۱۹۹، و این روایت را با مختصر تفاوتی در لفظ در «مستدرک» ج ۳ ص ۱۵۸ و «اسد الغابة» ج ۵ ص ۵۲۱ و «مسند» احمد حنبل ج ۳ ص ۲۵۸ و «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۴۸۳ و «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۵ آورده است، و در «غایة المرام» ص ۲۸۹ به عنوان حدیث بیست و چهارم از «سنن ابو داود» و «موطأ» مالک از انس روایت می کند، و نیز در ص ۲۹۱ به عنوان حدیث سی و هشتم از ابن صباغ از جامع ترمذی روایت می کند، و

ابو الحمراء می گوید: «من دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شش ماه می آمد در خانه علی و فاطمه و می فرمود: خداوند اراده فرمود شما خاندان اهل بیت را از هر گونه آرایش پاک و پاکیزه گرداند».

و سیوطی گوید: و اخرج ابن جریر و ابن مردویه عن ابی الحمراء قال: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ بِالْمَدِينَةِ، لَيْسَ مَرَّةً يَخْرُجُ إِلَى صَلَاةِ الْغَدَاةِ إِلَّا أَتَى إِلَى بَابِ عَلِيٍّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى جَنْبَيْيَ الْبَابِ ثُمَّ قَالَ: الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ، ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱

ابو الحمراء می گوید: «من به خاطر سپردم از رسول خدا که هشت ماه مرتباً در مدینه، صبح که برای نماز صبح از منزل خارج می شد می آمد در خانه

در «ینابیع المودّة» ص ۱۰۸ از انس با اختلاف در لفظ آورده و در «مطالب السؤل» ص ۸ آورده است و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۴۸ و ص ۵۱ و در «فصول المهمّة» ابن صبّاع ص ۸ و نیز در «شواهد التنزیل» حسانی ج ۲ ص ۱۱ تا ص ۱۵ از انس آورده است.

^۱ «الدّرّ المثثور» ج ۵ ص ۱۹۹ و در «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۷ از ابو سعید خدری با مختصر اختلافی در لفظ آمده و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۵۰ و ص ۵۱.

علی و دستش را به دو طرف در می‌گرفت و می‌فرمود: نماز، نماز، و آیه تطهیر را در شأن آنها تلاوت می‌نمود».

و سیوطی^۱ با تخریج ابن مردویه از ابن عباس، و ثعلبی^۲ با تخریج خود از ابو الحمراء، و خوارزمی^۳ با تخریج خود از ابو سعید خدری روایت کنند با مختصر اختلاف لفظی (و ما لفظ اول را می‌آوریم) قَالَ: شَهِدْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ يَأْتِي كُلَّ يَوْمٍ بَابَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عِنْدَ وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ فَيَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَهْلَ الْبَيْتِ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾. الصَّلَاةَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ - كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ -.

ابن عباس و ابو الحمراء و ابو سعید خدری گویند: «ما شاهد بودیم که رسول خدا صلی الله علیه

^۱ «الدرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹.

^۲ «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیستم.

^۳ «غایة المرام» ص ۲۹۰ حدیث بیست و نهم و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۲۹ و ایضاً در ص ۵۲ و در «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۶ نیز آمده است.

و آله و سلم نه ماه هر روز هنگام هر نماز در خانه
علی بن ابی طالب می آمد و می فرمود: سلام خدا و
رحمت خدا و برکات خدا بر شما اهل بیت باد، و
سپس آیه تطهیر را در شأن آنها قرائت می نمود و
سپس می فرمود: نماز، خدا شما را رحمت کند، و
این عمل را رسول خدا در هر شبانه روز پنج مرتبه
اول وقت هر نمازی به جای می آورد».

احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام به آیه

تطهیر راجع به خود

دوم - استشهاد امیرالمؤمنین علیه السلام
درباره خود به آیه تطهیر، و این استشهاد در چند
موقع اتفاق افتاده است.

اول - در وقتی که رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم رحلت نمودند، ابو بکر و عمر به منزل
آن حضرت آمده و آن حضرت را امر به بیعت کردند،
و بعد از آنکه حضرت پذیرفتند به مسجد آمدند و
در حضور جماعت مسلمانان چند جمله ای بیان کرده
و از جمله درباره خود به آیه طهارت استشهاد
نمودند.

و این حدیث را شیخ طوسی در «امالی» با سند

رضا عليه السّلام روایت می کند از پدرانش یکایک
 تا می رسد به حضرت سجّاد علیّ بن الحسین علیهما
 السّلام قَالَ: لَمَّا أَتَى أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ إِلَى مَنْزِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 عَلَيْهِ السّلام وَ خَاطَبَاهُ فِي الْبَيْعَةِ وَ خَرَجَا مِنْ عِنْدِهِ خَرَجَ
 أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السّلام إِلَى الْمَسْجِدِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى
 عَلَيْهِ مِمَّا اضْطَنَّعَ عِنْدَهُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا
 مِنْهُمْ وَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا. ثُمَّ قَالَ:
 إِنَّ فُلَانًا وَ فُلَانًا أَتَيَانِي وَ طَالَبَانِي لِلْبَيْعَةِ لِمَنْ سَبِيلُهُ أَنْ
 يُبَايَعَنِي، أَنَا ابْنُ عَمِّ النَّبِيِّ وَ أَبُو ابْنَيْهِ وَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ
 أَخُو رَسُولِ اللَّهِ، لَا يَقُولُهَا أَحَدٌ غَيْرِي إِلَّا كَاذِبٌ، وَ
 أَسْلَمْتُ وَ صَلَّيْتُ، وَ أَنَا وَ صِیُّهُ وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ
 الْعَالَمِينَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سِبْطَيْنِ
 رَسُولِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، بِنَا هَدَاكُمُ اللَّهُ وَ بِنَا
 اسْتَنْقَذَكُمُ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَ أَنَا صَاحِبُ يَوْمِ الرُّوحِ وَ فِي
 سَنَةِ سُورَةِ مِنَ الْقُرْآنِ، وَ أَنَا الْوَصِيُّ عَلَى الْأَمْوَاتِ مِنْ
 أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنَا ثِقَتُهُ عَلَى الْأَحْيَاءِ مِنْ أُمَّتِهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يُثَبِّتْ
 أَقْدَامَكُمْ وَ يُتِمِّمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ. ثُمَّ رَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ^۱.

^۱ «غایة المرام» ص ۲۹۹ حدیث بیست و هشتم.

حضرت سجّاد فرمود: «هنگامی که ابو بکر و عمر به منزل امیرالمؤمنین علیه السّلام آمدند و آن حضرت را امر به بیعت نمودند و حضرت نپذیرفت، چون از منزل خارج شدند حضرت به مسجد آمد و حمد و ثنای خدا را دربارهٔ لطف‌هایی که به اهل بیت نموده چون در میان آنها رسولی را از خود آنها برانگیخت و آنان را از هرگونه پلیدی و زشتی مبرّی ساخته و بدون عیب و پاکیزه نمود، به جا آورده و سپس فرمود: فلان و فلان نزد من آمدند و مرا به بیعت خواندند، بیعت برای کسی که وظیفهٔ او آن است که با من بیعت کند. من پسر عموی رسول خدا هستم و پدر دو فرزندش و من صدیق اکبرم و من برادر رسول خدا هستم، کسی نمی‌تواند این ادّعا را غیر از من بنماید مگر آنکه دروغگو باشد، و اوّلین کسی هستم که اسلام آورده و نماز گزارده، و من وصیّ پیغمبرم و شوهر دختر او سیّدۀ زنهای بهشت فاطمه دختر محمّد، و پدر حسن و حسین دو فرزند رسول خدا هستم، و ما اهل بیت رحمتیم، به سبب ما خدا شما را هدایت کرد و از گمراهی نجات داد و

من صاحب یوم روح هستم و در من قرار دارد آن
سالی که در سوره‌ای از قرآن وارد شده است،^۱ و من

^۱ این دو جمله از جملات آن حضرت که ترجمه دو جمله «و أنا
صاحب یوم الروح، و فی سنة سورة من القرآن» است؛

ظاهراً اشاره به تأویل و تفسیر آیه ۴ از سوره ۷۰: معارج است: ﴿تَعْرُجُ
الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ (فرشتگان و
روح به سوی او بالا می‌روند در روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال است).
یعنی روز صعود روح که روز قیامت و پنجاه هزار سال است در دست من
است. و این سالی که در این سوره از قرآن یادآوری شده است در من منظوم
است؛ و درباره این مطلب ملای رومی در «مثنوی» جلد ۶ ص ۵۵۰ سطر ۷
از طبع میرخانی گفته است:

پس محمد صد قیامت بود نقد *** ز آنکه حلّ

شد در فنائش حلّ و عقد

زاده ثانی است احمد در جهان *** صد قیامت

بود او اندر عیان

زو قیامت را همی پرسیده‌اند *** کای قیامت،

تا قیامت راه چند

با زبان حال می‌گفتی بسی *** کی ز محشر

حشر را پرسد کسی

به از این گفت آن رسول خوش پیام *** رمز

موتوا قبل موت ای کرام

همچنان که مرده‌ام من قبل موت *** ز آن

مردگان از اهل بیت او هستم، و ثقه و امین او بر
زندگان از امت او، پس تقوا را پیشه سازید، خداوند
قدم‌های شما را ثابت می‌کند و نعمت خود را بر شما
تمام می‌نماید.

این بگفت و به منزل برگشت».

استشهاد دوّم امیرالمؤمنین به آیه تطهیر در

مقابل ابو بکر در غصب فدک

در «تفسیر علیّ بن ابراهیم» با سند خود از
حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیثی روایت
کند که قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَبِي بَكْرٍ: يَا
أَبَا بَكْرٍ تَقْرَأُ الْكِتَابَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ
اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ ﴿فِيمَنْ نَزَّلَتْ، فِينَا أَمْ فِي غَيْرِنَا؟﴾

طرف آورده‌ام من صیت و صوت

پس قیامت شو قیامت را بین ** دیدن هر

چیز را شرط است این

قَالَ: بَلْ فِيكُمْ^۱.

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام

غصب فدک و مؤاخذه حضرت از ابو بکر به او

گفتند: کتاب خدا را هیچ می خوانی؟ گفت: بلی،

حضرت فرمودند: خبر ده مرا از آیه تطهیر درباره چه

کسانی نازل شده، درباره ما نازل شده یا درباره غیر

ما؟ عرض کرد: درباره شما نازل شده است.»

احتجاج سوّم امیرالمؤمنین به آیه تطهیر در

مجلس شورا

شیخ صدوق در «امالی» با سند متصل خود از

عامر بن واثله روایت می کند

^۱ «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث سیزدهم.

قَالَ: كُنْتُ فِي الْبَيْتِ يَوْمَ الشُّورَى فَسَمِعْتُ عَلِيًّا
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: اسْتَخْلَفَ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ وَ أَنَا
 وَاللَّهِ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ وَ أَوْلَى بِهِ مِنْهُ، وَاسْتَخْلَفَ عُمَرَ وَ أَنَا
 وَاللَّهِ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ وَ أَوْلَى مِنْهُ إِلَّا أَنَّ عُمَرَ جَعَلَنِي مَعَ خَمْسَةِ
 أَنَا سَادِسُهُمْ لَا يَعْرِفُ عَلِيٌّ فَضْلًا، وَ لَوْ أَشَاءُ لَأَحْتَجَجْتُ
 بِهَا لَا يَسْتَطِيعُ عَرَبِيَّهُمْ وَ لَا عَجَمِيَّهُمْ الْمُعَاهِدُ مِنْهُمْ وَ
 الْمُشْرِكُ تَغْيِيرَ ذَلِكَ، ثُمَّ ذَكَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَحْتَجَّ بِهِ عَلِيٌّ
 أَهْلَ الشُّورَى، فَقَالَ فِي ذَلِكَ: نَسَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ
 أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ آيَةَ التَّطْهِيرِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ
 اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ
 تَطْهِيرًا﴾؟ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ
 كِسَاءَ خَيْرِيًّا فَضَمَّنِي فِيهِ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنَ ثُمَّ
 قَالَ: يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ
 طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.

^۱ «غاية المرام» ص ۲۹۴ حديث نهم. و این حدیث را مفصلاً در کتاب «علی و الوصیة» ص ۱۲۸ و ص ۱۲۹ از خواریزمی نقل کرده و در ضمن
 مناشدات حضرت می فرماید: اَمِنْكُمْ أَحَدٌ يَطْهَرُهُ كِتَابُ اللَّهِ
 غَيْرِي ... قَالُوا: لَا.

عامر بن واثلة می گوید: «من در شورای بعد از عمر در همان منزل بودم و شنیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: مردم ابابکر را خلیفه خود قرار دادند و سوگند به خدا من سزاوارتر بودم از او به حکومت و لایق تر بودم به خلافت، آنگاه ابو بکر عمر را خلیفه گردانید و سوگند به خدا که من از او به این امر سزاوارتر و لایق تر بودم. آگاه باشید! عمر مرا در این شورا با پنج نفر قرار داده و من ششمی آنها هستم و حال آنکه برای کسی فضیلت و مزیتی بر من نمی شناسد.^۱ و اگر من بخواهم اقامه برهان نموده احتجاج می کنم به آنچه که هیچ عربی و اعجمی آنها چه معاهد و چه مشرک نتواند آن را تغییر دهد. و در این حال حضرت با اهل شورا احتجاج می فرماید و در این باره می گوید: شما را به خدا سوگند آیا در

^۱ لا يَعْرِفُ عَلَيَّ فَضْلًا يَعْنِي: با آنکه عمر هیچکس را بر من فضیلت نمیدهد، در عین حال مرا با آنان قرین ساخته است. و بنابراین، معنای این جمله چنین می شود که: «برای کسی فضیلت و مزیتی بر من نمی شناسد». و معنایش آن نیست که: برای من فضل و مزیتی را در نظر نگرفته است؛ زیرا در این فرض می باید بگوید: لا يَعْرِفُ لِي فَضْلًا، أَيْ لَا يَعْرِفُ لِي فَضْلًا عَلَيْهِمْ، با آنکه اینطور نگفته است و گفته است: لا يَعْرِفُ عَلَيَّ فَضْلًا، أَيْ لَا يَعْرِفُ لَهُمْ عَلَيَّ فَضْلًا. و این ایراد مهمی است که با وجود آنکه او هیچکس را افضل از من نمیداند در عین حال امر را به شوری ارجاع داده است.

میان شما غیر از من کسی هست که آیه تطهیر در شأن او نازل شده باشد و آنگاه پیغمبر کساء خبیری را برداشته و مرا و فاطمه و حسن و حسین را به خود چسبانیده و کساء را بر سر ما انداخته و عرض کرد: ای پروردگار من اینان اهل بیت من هستند هرگونه رجس و پلیدی را از آنان دور کن و آنها را به نهایت درجه پاکیزه و بی عیب گردان؟ اهل شورا جواب دادند: نه».

و همچنین شیخ طوسی در «امالی» با اسناد متصل

خود از ابو ذر غفاری روایت کند که: **إِنَّ عَلِيًّا وَعُثْمَانَ وَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ وَ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَاصٍ أَمْرَهُمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَنْ يَدْخُلُوا بَيْتًا وَ يَغْلِقُوا عَلَيْهِمْ بَابَهُ وَ يَتَشَاوَرُوا فِي أَمْرِهِمْ بَيْنَهُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنْ تَوَافَقَ خَمْسَةٌ عَلَى قَوْلٍ وَاحِدٍ وَ أَبِي رَجُلٌ مِنْهُمْ قُتِلَ ذَلِكَ الرَّجُلُ، وَإِنْ تَوَافَقَ أَرْبَعَةٌ وَ أَبِي اثْنَانِ قُتِلَ الْإِثْنَانِ. فَلَمَّا تَوَافَقُوا جَمِيعًا عَلَى رَأْيٍ وَاحِدٍ قَالَ لَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي أَحِبُّ أَنْ تَسْمَعُوا مِنِّي مَا أَقُولُ لَكُمْ فَإِنْ يَكُنْ حَقًّا فَاقْبَلُوهُ وَ إِنْ يَكُنْ بَاطِلًا فَانْكُرُوهُ، قَالُوا: قُلْ،**

فَذَكَرَ فَضَائِلَهُ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ عَنِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ هُمْ يُوَافِقُونَهُ وَ يُصَدِّقُونَهُ فِيمَا قَالَ، وَ كَانَ فِيمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ آيَةَ التَّطْهِيرِ حَيْثُ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا﴾ غَيْرِي وَ زَوْجَتِي وَ ابْنِي؟ قَالُوا: لَا.^۱

ابوذر غفاری گوید: «عمر بن الخطاب امر کرد بعد از مرگ او شش نفر که علی بن ابی طالب و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرّحمن بن عوف باشند در منزلی رفته و در را به روی خود قفل کنند، و در امر خلافت مشورت نمایند تا مدت سه روز، اگر پنج تن آنها رأیشان بر یکی قرار گرفت و یک نفر از موافقت خودداری کرد گردن او را بزنند. و اگر چهار نفر رأیشان بر یکی قرار گرفت و دو نفر از موافقت خودداری کردند گردن آن دو را بزنند. (و اگر سه نفر رأیشان بر یک نفر و سه نفر دیگر رأیشان بر یک نفر دیگر قرار گرفت رأی آن سه نفری که در آن عبد الرّحمن بن عوف

^۱ «غایة المرام» ص ۲۹۶ حدیث بیست و سوم.

است مقدّم است). و چون همه آن پنج نفر بر یک رأی توافق کردند حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام به آنها گفتند: دوست دارم آنچه را که به شما می گویم بشنوید اگر حقّ بود بپذیرید و اگر باطل بود ردّ کنید. گفتند: بگو، حضرت فضائل خود را از آیات قرآن که در شأن او نازل شده بود و فضائل خود را از زبان پیغمبر که درباره او فرموده بود مفصّلاً بیان کرد، همه آنها موافقت می کردند و تصدیق می نمودند. از جمله گفتار حضرت راجع به مناقب خود، آن بود که فرمود: آیا در میان شما هست کسی که آیه تطهیر در شأن او نازل شده باشد غیر از من و زوجه من و دو پسر من؟ گفتند: نه».

و نیز شیخ طوسی در «امالی» حدیثی دیگر به همین مضمون لکن با سند دیگر که متصل می‌شود سلسله سند به ابو الأسود دوئلی بیان می‌کند^۱.

احتجاج چهارم امیرالمؤمنین راجع به آیه

تطهیر در مسجد پیغمبر

حموینی در کتاب «فرائد السمّین فی فضایل المرتضی و البتول و السّبّین» با سلسله سند متصل خود روایت می‌کند از سلیم بن قیس هلالی که گفت: دیدم علی بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد رسول خداست در زمان خلافت عثمان و جماعتی نشسته و با یکدیگر بحث می‌کردند و از مسائل علم و فقه گفتگو می‌نمودند و از قریش و فضل آنها و سوابق آنها و هجرت آنها و آنچه که رسول خدا درباره آنها گفته بود سخن می‌راندند، و امیرالمؤمنین علیه السّلام ساکت بود و چیزی نمی‌فرمود و احدی از اهل بیت آن حضرت نیز چیزی نمی‌گفت؛ در این هنگام آن جماعت رو کردند به امیرالمؤمنین و عرض کردند: یا ابا الحسن چرا سخن نمی‌گوئی؟ حضرت

^۱ «غایة المرام» ص ۲۹۶ حدیث بیست و چهارم.

فرمودند: هر دو طایفه از مهاجرین و انصار در این جا سخن گفتند و حقایق را بیان کردند و فضل اشخاصی را نام بردند؛ ولی من از شما ای جماعت قریش و انصار یک سؤال دارم و آن این است که این فضل و شرف را خدا به چه وسیله به شما عنایت کرد؟ آیا به وسیله خودتان یا اقوام و عشیره و اهل بیت خود یا به وسیله غیر شما؟ همه گفتند: بلکه این فضائل را به ما منت گذارده و به وسیله محمد و عشیره او به ما عنایت فرموده است، و از ناحیه ما و عشیره ما نبوده است. حضرت فرمود: راست گفتید ای جماعت قریش و انصار، آیا نمی دانید آنچه خدا به شما از منافع دنیوی و حظوظ اخروی عنایت فرموده است به وسیله ما اهل بیت بوده است لا غیر؟

آنگاه حضرت مفصلاً و مشروحاً یکایک از فضایل و مناقب خود را می شمرد و آیات قرآن مجید را که در شأن او نازل شده بیان می فرماید تا آنکه می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾
فَجَمَعَنِي وَفَاطِمَةَ وَابْنِي حَسَنًا وَالحُسَيْنَ ثُمَّ الْقِي عَلَيْنَا

كِسَاءً وَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَحُمَتِي

يُؤْلِمْنِي مَا يُؤْلِمُهُمْ، وَ يَجْرَحْنِي مَا يَجْرَحُهُمْ فَأَذِيبْ

عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرْهُمْ تَطْهِيراً، فَقَالَتْ: أُمُّ سَلَمَةَ: وَ أَنَا

يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَنْتِ إِلَى خَيْرٍ، فِيَّ وَ فِي أَخِي عَلِيِّ بْنِ

أَبِي طَالِبٍ وَ فِي ابْنِي وَ فِي تِسْعَةِ مَنْ وُلِدَ ابْنِي الْحُسَيْنِ خَاصَّةً

لَيْسَ مَعَنَا فِيهَا أَحَدٌ غَيْرُنَا؟ فَقَالُوا كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنَّ أُمَّ

سَلَمَةَ حَدَّثَتْنَا بِذَلِكَ فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ وَ سَلَّمَ فَحَدَّثَتْنَا كَمَا حَدَّثَتْنَا أُمُّ سَلَمَةَ.

حضرت به آن جماعت فرمود: ای مردم آیا

می دانید که خدا درباره ما آیه تطهیر را فرستاده است

و پیغمبر مرا و فاطمه را و دو فرزندم حسن و حسین

را پهلوی خود آورد و بر سر همه ما کساء انداخت و

عرض کرد: بار پروردگارا اینان اهل بیت من هستند

و پاره گوشت من هستند، به درد می آورد مرا آنچه

اینان را به درد آورد و جریحه دار می کند مرا آنچه

اینها را جریحه دار کند؛ خدایا هرگونه رجس و

پلیدی را از آنان دور گردان و بدون هیچ گونه عیب

^۱ ظاهراً یجرحنی مایجرحهم صحیح نباشد بلکه یجرحنی ما یجرحهم است که در کتابت تصحیف شده است. بنابراین معنای آن چنین می شود: مرا به ملالت و خستگی درمی آورد آنچه آنها را به ملالت و خستگی درآورد.

پاکیزه و مبرّی قرارشان بده. امّ سلمه عرض کرد: یا رسول الله من هم هستم؟ فرمود: عاقبت تو به خیر است. این امر تنها راجع به من است و به برادرم علیّ بن ابی طالب و دو فرزندم و به نه نفر از فرزندان فرزندم حسین. و هیچ کس غیر از ما در این طهارت و ذهاب رجس شرکت ندارد؟

آن جماعت گفتند: بلی، ما همه گواهی می‌دهیم که امّ سلمه این قضیه را برای ما بیان کرد و بعد از آن ما از رسول خدا سؤال کردیم، رسول خدا همان طوری که امّ سلمه بیان کرده بود بدون هیچ کم و زیاد بیان فرمود»^۱.

باری این حدیث بسیار مشروح و مفصّل است و ما فقط همان فقره مورد نیاز را که آیه تطهیر و شأن نزول آن نسبت به اهل بیت بود بیان کردیم.

علامه نجم الدین شریف عسکری گوید: این حدیث شریف که در میان علماء به حدیث مُناشده معروف است بسیاری از علماء شیعه و سنّت آن را تخریب کرده‌اند. از جمله حموینی شافعی در «فرائد

^۱ «غایة المرام» ص ۶۷ و ص ۶۸ حدیث دوازدهم.

السّمطين»، و خوارزمی حنفی در «مناقب»

ص ۲۱۷ با مختصر اختلافی در لفظ، و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینابیع المودّة» ص ۱۱۴، که بعض از فقرات آن را آورده است، و از جمله مؤلف «المناقب الفاخرة»، و ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» ص ۷۷ بعض از الفاظ این حدیث را آورده است. و از علمای امامیه علامه سیّد هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۶۷ و همچنین در کتاب کوچک خود که «به مناقب» معروف است و با تعلیقه‌ای که ما بر آن زدیم و مصادر احادیث و مستدرکات آن را ذکر کردیم در بغداد به نام کتاب «علیّ و السنّة» طبع شده است.^۱

احتجاج پنجم امیرالمؤمنین علیه السّلام به آیه

تطهیر قبل از شروع به واقعه صفین

چون معاویه کاغذ مفصلی برای امیرالمؤمنین علیه السّلام نوشته و با ابو درّداء و ابو هریره به خدمت حضرت فرستاده، و مفاد این سفارت و نامه این است که اگر تو در قتل عثمان شرکت نداری کشندگان او را به من تسلیم کن تا آنها را بکشیم؛ و

^۱ «علیّ و الوصیّة» ص ۷۷.

در این صورت من حکومت را به تو واگذار می‌کنم
و من و جمیع بستگان من و جمیع مردمان شام با تو
به خلافت بیعت خواهیم نمود^۱.

حضرت پس از آنکه جواب ابو هریره و ابو
درداء را مفصلاً و مشروحاً دادند و مستدلاً خیانت
معاویه را بیان کردند که در صورتی که مردم با من
بیعت به خلافت کرده‌اند من باید دربارهٔ کشندگان
عثمان حکم کنم تو چه کاره هستی؟! نه خلیفهٔ زمانی
و نه ولیّ دم و وارث عثمان بلکه به عنوان
خونخواهی از او فتنه برپا کرده و موجب افتراق
مسلمین شدی در حالی که بیعت کردن تو با من
واجب بود و مخالفت تو حرام. پس از آن حضرت
در حضور ابو هریره و ابو درداء و جماعت مهاجر و
انصار خطبهٔ مفصّلی ایراد می‌کند و سوابق درخشان
خود را در اسلام می‌شمرند و اَحَقِّیت خود را مَبِیِّناً
شرح می‌دهند و در حضور مردم مهاجر و انصار
آیات نازلۀ قرآن در شأن خود و سفارشهای حضرت
رسول را و مناقب و فضایل خود را می‌شمرند.

^۱ «کتاب سلیم» ص ۱۷۹ تا ص ۱۸۲.

مِنْ جَمَلِهِ اسْتِشْهَادُ أَنْ حَضَرَتْ اسْتِ بِهَ آيَةٌ

تَطْهِيرٍ كَمَا مَيَّ فَرَمَايِدُ: أَيُّهَا النَّاسُ

اتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: ﴿إِنَّمَا
 يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
 تَطْهِيرًا﴾، فَجَمَعَنِي رَسُولُ اللَّهِ وَ فَاطِمَةُ وَالْحُسَيْنَ
 وَالْحُسَيْنَ فِي كَسَاءٍ وَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ عِزَّتِي وَ خَاصَّتِي
 وَ أَهْلَ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا،
 فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَ أَنَا؟ فَقَالَ: إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ وَ إِنَّمَا أَنْزَلْتَ
 فِيَّ وَ فِي أَخِي عَلِيٍّ وَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ ابْنِي الْحُسَيْنَ وَالْحُسَيْنَ
 - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - خَاصَّةً لَيْسَ مَعَنَا غَيْرُنَا وَ فِي تِسْعَةِ
 مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مِنْ بَعْدِي. فَقَامَ كُلُّهُمْ فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّ
 أُمَّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْنَا بِذَلِكَ، فَسَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَحَدَّثَنَا بِهِ كَمَا حَدَّثَتْنَا أُمُّ سَلَمَةَ^۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای مردم آیا
 می‌دانید که خداوند در کتاب خود آیه تطهیر را
 فرستاده است و رسول خدا من و فاطمه و حسن و
 حسین را در کسائی نزد خود گرد آورد و گفت:
 خدایا اینها عترت من و خاصه من و اهل بیت من
 هستند هرگونه رجس و آلودگی را از آنان ببر و پاک

^۱ «کتاب سلیم» ص ۱۸۸.

و مبرّاشان بنما؛ و در آن حال امّ سلمه گفت: من هم هستم؟ فرمود: روش تو نیکوست لکن این خصوصیت اختصاص به من و برادرم علیّ و دخترم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین دارد و در این اختصاص هیچکس را دخالتی نیست و دربارهٔ نه نفر از اولاد حسین است که بعد از من خواهند آمد؟ همهٔ آن جماعت برخاستند و گفتند: ما شهادت می‌دهیم که این مطلب را از امّ سلمه شنیدیم و چون با حضرت رسول الله بازگو کردیم همان سخنان امّ سلمه را به ما بیان فرمود».

و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمان احتجاج دیگری دارد و استشهاد به آیه تطهیر می‌فرماید، و چون قدری مفصل است، فقط ترجمهٔ آن را ذکر می‌کنیم.

در کتاب «المناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة»

با سلسله سند متصل خود روایت می‌کند از شریک بن عبد الله اعور که او گفت: «روزی دیدم که امیرالمؤمنین ایستاده و اصحاب رسول خدا همه نشسته بودند و آن حضرت می‌فرمود: سوگند می‌دهم شما را به خدائی که از او بزرگتر نیست آیا

در میان شما برادری برای رسول خدا غیر از من
هست؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما ایمان آورنده‌ای به خدا قبل از من هست؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که به دو قبله نماز گزارده و به دو بیعت بیعت کرده باشد غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که زنی شبیه زن من داشته باشد، جوهره مصطفی و چشمه مجد و شرف و از مریم عالی رتبه تر و فاطمه زهراء سیده زنهای بهشت؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که فرزندی داشته باشد شبیه دو فرزند من حسن و حسین دو سید و آقای جوانان بهشت؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که ریشه و تبارش به رسول خدا نزدیکتر از من باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر را غسل داده باشد غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که چشمان رسول خدا را بسته باشد غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که جان خود را در کف گرفته و فدای پیغمبر نموده و در رختخواب پیغمبر در لیلۃ المبیت خوابیده و خون دل و حیات خود را در راه پیغمبر بذل و ایثار نموده باشد غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که در موقع جنگ، جبرئیل طرف راست او و میکائیل طرف چپ او باشد غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که خدا امر به مودّت او نموده باشد، آنجا که گفته: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که خدا در کتابش او را تطهیر نموده باشد، آنجا که گفته: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ

الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً ﴿٤١﴾ غیر از من و

اهل بیت من؟ گفتند: نه.

فرمود: سوگند به خدا آیا در میان شما کسی

هست که رسول خدا در روز

غدير خمّ دست او را گرفته باشد و گفته باشد:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اَللّٰهُمَّ وَاِلِ مَنْ وَاِلَآهُ وَاَعَادِ

مَنْ عَادَاهُ غَيْرَ از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما

کسی هست که سه سهم نصیب او باشد: یک سهم

به جهت قرابت رسول خدا و یک سهم به جهت

اختصاص به رسول خدا و یک سهم به جهت

هجرت، غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما

کسی هست که خدا و رسول خدا در خانه او را به

مسجد باز گذاردند آن وقتی که همه درها را بستند

غیر از من؟ تا جایی که عموی من برخاست و گفت:

یا رسول الله دستور فرمودی همه درها را ببندند اما

در علی را باز گذاردی؟! حضرت رسول فرمود:

سوگند به خدا من علی را در مسجد جا و مقام ندادم،

خدا او را مقام داد و شما را خارج کرد؟ همه گفتند:

ای علی راست می‌گوئی. حضرت فرمود: بار

پروردگارا شاهد باش، و خداوند شاهد کافی است»^۱.

سوّم - استشهاد حضرت فاطمه زهراء به آیه

تطهیر راجع به فدک.

سلیم بن قیس گوید: من به مسجد پیغمبر رفتم و در آنجا حلقه‌ای از مردم نشسته بودند که آنها همه هاشمی بودند غیر از سلمان و ابو ذر و مقداد و محمد بن ابوبکر و عمر بن ابی سلمه و قیس بن سعد بن عباده. عبّاس به امیرالمؤمنین علیه السّلام عرض کرد: می‌دانی به چه علت عمر از جمیع کارگردانان و عمّالش در شهرها غرامت گرفت و حقوق آنها را کم کرد مگر قنفذ را؟ حضرت نگاهی به اطراف کرد و اشک در چشمانش حلقه زد و سپس فرمود: به علت آنکه قنفذ با تازیانه چنان ضربه‌ای بر بازوی زهرا وارد آورد که تا زمان مرگ زهراء آثار آن تازیانه مانند دُمَل متورّم بود، و پس از آن می‌فرماید: عجب است از این امّت که محبّت این مرد و رفیقش را در

^۱ «غایة المرام» ص ۲۹۲ حدیث چهل و یکم و ص ۶۴۲ حدیث بیست و هفتم. و نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام استشهاد دیگری به آیه تطهیر در ضمن هفتاد منقبت خود بیان می‌فرماید و در «غایة المرام» ص ۲۹۵ به عنوان حدیث دوازدهم آمده است.

دل دارند و در مقابل تمام کارهای او سر تسلیم فرود
می‌آورند. اگر عمّال و کارکنان او خائن بودند و این
مال را به خیانت تصرّف کردند بر او جایز نبود که
مقداری از آن را در دست آنها باقی گذارد چون مال،
فیء و حقّ مسلمانان است و جایز

نبود که نصفش را بگیرد و نصفش را در دست آنان بگذارد، و اگر کارکنان و مأمورین او خائن نبودند حقّ نداشت که از اموال آنها چیزی بگیرد نه کم و نه زیاد. این مرد نصف اموال آنان را گرفت بدون حجّت شرعی؛ اگر فرضاً مال در دست آنان خیانت هم بود چون ظاهراً در یدِ آنها و در تصرف آنها بود، بدون قیام بیّنه و گواهی شهود جایز نبود از دست آنان برآید. و عجیب‌تر آنکه پس از این عمل باز تمام عمّال و کارکنان را به پست‌های خودشان اعاده داد و آنها را منصوب نمود در حالی که اگر خیانتی از آنها سرزده بود دیگر جایز نبود آنها را به کار خود منصوب کند.

آنگاه امیرالمؤمنین از حوادثی که به دست او پدید آمد و تغییراتی که او در سنت پیغمبر اکرم داد بیان می‌فرماید تا می‌رسد به داستان فدک که فاطمه علیها السّلام در آن وقتی که می‌خواستند فدک را از او بگیرند گفت: مگر فدک در دست من نیست و من صاحب ید نیستم و وکیل من در فدک نیست و من در حیات رسول خدا از غلّه آن استفاده نمی‌کردم؟ آن دو نفر گفتند: بلی، فاطمه گفت: پس چرا در

ملکیت فدک از من بیّنه می خواهید و بر چیزی که در دست من است گواه می طلبید؟ گفتند: چون مال مسلمین است اگر بیّنه و شاهد بیاوری، از آن توست و گرنه ما آن را به تو نخواهیم داد. فاطمه در حالی که همهٔ مردم در اطراف او بوده و گوش می دادند گفت: شما می خواهید عمل پیغمبر را با کردار خود نسخ و باطل کنید و در میان ما اهل بیت حکمی بر خلاف حکم سایر مسلمین بنمائید؛ ای مردم گوش فرا دارید و اعمال و بدعت‌های آنان را نظر کنید. سپس به آن دو گفت: بگوئید: اگر من ادّعا کنم که آنچه در تحت تصرف مسلمانان است و اموالی که از آن آنهاست ملک من است شما از من گواه می خواهید یا از آنان؟ گفتند: البتّه از تو گواه می خواهیم (چون در تصرف تو نیست) فاطمه گفت: اگر تمام مسلمانان ادّعا کنند که آنچه در تصرف من است مال آنهاست شما از من گواه می خواهید یا از آنان؟ در این حال (که حجّت فاطمه قاطع شد و از جواب فرو ماندند) عمر به غضب در آمد و گفت: این مال مال مسلمانان است و زمین مسلمانان است منتهی در دست فاطمه بوده

و از غلّه‌اش بهره‌مند می‌شده است اگر فاطمه اقامه
بینه کند و گواه آورد بر مدّعی خود و بر آنکه رسول
خدا این مال را به او بخشیده در حالی که فیء و مال
مسلمانان بوده است ما در آن نظری خواهیم نمود.

فاطمه گفت: کافی است سخن، شما را به

خدا سوگند آیا نشنیدید که رسول خدا

فرمود: فاطمه، خانم و سیّده زنان بهشت است؟
گفتند: آری ما از پیغمبر شنیدیم. فاطمه گفت: آیا
سیّده زنان بهشت ادّعی باطل می کند و چیزی که
مال او نیست و مال مردم است می خواهد بگیرد؟ اگر
چهار نفر بر علیه من گواهی به عمل زشتی دهند یا
دو مرد شهادت به دزدی دهند آیا شما تصدیق آنها
را می نمائید؟ ابو بکر ساکت شد لیکن عمر پاسخ داد:
بلی تصدیق می کنیم و حدّ بر تو جاری می نمائیم.

فاطمه گفت: دروغ گفتمی و لئامت باطن خود
را بروز دادی، مگر آنکه اقرار کنی که تو بر دین
محمد نیستی. آن کسی که جایز بداند بر سیّده زنان
اهل بهشت طبق گفتار پیغمبرش حدّ جاری کند
ملعون و کافر و از رحمت خدا دور است؛ و کافر
است بر دین پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله و
سَلَّمَ إِنَّ مَنْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً
لَا تَجُوزُ عَلَيْهِمْ شَهَادَةٌ لَأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ
مُطَهَّرُونَ مِنْ كُلِّ فَاحِشَةٍ.

«آن کسانی که خداوند رجس و پلیدی را از
آنها برده و از هر عیب مصون و مبرّی داشته است

جایز نیست گواهی گواهان را بر علیه آنها پذیرفت
چون آنها معصوم و پاکیزه‌اند از هر زشتی و مبرّی و
مصون‌اند از هر عمل قبیح».

ای عمر به من بگو اگر جماعتی گواهی به
شرک یا کفر یا عمل قبیحی دهند دربارهٔ این افرادی
که خدا آنها را در این آیه تطهیر مخاطب قرار داده و
آنها را اهل بیت شمرده است یا دربارهٔ یکی از آنها
چنین گواهی دهد، آیا مسلمانان می‌توانند از آنها
تبرّی جویند و حدّ شرک و کفر یا حدّ آن عمل قبیح
را بر آنان جاری کنند؟

عمر گفت: بلی، اهل بیت که مورد این آیه
هستند با سایر مردم در این جهت مساوی هستند.
فاطمه گفت: دروغ گفتمی، ما هُمْ وَ سَائِرُ النَّاسِ سَوَاءٌ
لَآنَّ اللّٰهَ عَصَمَهُمْ وَ أَنْزَلَ عِصْمَتَهُمْ وَ تَطْهَرُهُمْ، وَ أَذْهَبَ
عَنْهُمْ الرَّجْسَ، فَمَنْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ فَإِنَّمَا يُكذِّبُ اللّٰهَ وَ
رَسُولَهُ.

«ایشان با سایر افراد مردم یکسان نیستند چون
خداوند آنها را معصوم از گناه و از هر عمل زشتی
قرار داده و عصمت آنان را در قرآن مجید بیان فرموده

و مردم را هشدار داده که آنها پاک و پاکیزه‌اند و از هر آلودگی و زشتی مبرا و مصون، پس هر کس بر علیه آنان سخنی را تصدیق کند خدا و رسولش را تکذیب نموده است. چون مطلب به اینجا رسید و احتجاج قوی و مستدلّ فاطمه راه جواب را بر آنان بست، ابو بکر به عمر

گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که ساکت شوی^۱. - الحدیث.

احتجاج حضرت امام حسن علیه السلام به آیه

تطهیر

چهارم - استشهاد حضرت امام حسن علیه السلام

به آیه تطهیر و آن در سه موضع است

اوّل - هنگام رحلت امیرالمؤمنین علیه السلام

پس از فراغت از دفن آن حضرت به مسجد کوفه در

آمده و در حالی که انبوه جمعیت مسجد را فرا گرفته

بود حضرت امام حسن علیه السلام خطبه می‌خوانند

و قدری از حالات امیرالمؤمنین را شرح می‌دهند و

پس از خطبه تمام افراد جمعیت با آن حضرت به

خلافت بیعت می‌کنند. از جمله فرمایشات آن

حضرت در این خطبه استشهاد به آیه تطهیر است

درباره خود.

محمد بن عباس ابن ماهیار که در نزد شیعه از

موثقین است در تفسیر قرآن که راجع به آیات نازلۀ در

^۱ «کتاب سلیم بن قیس هلالی» ص ۱۳۴ تا ص ۱۳۷، و «بحار الانوار» ج ۸ ص ۲۳۳ و ص ۲۳۴ از سلیم بن قیس.

حقّ اهل بیت نوشته است با سند متصل خود از عمر بن علی بن ابی طالب روایت کند قَالَ: خَطَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّاسَ حِينَ قُتِلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ: قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ لَمْ يَسْبِقْهُ الْاَوَّلُونَ وَ لَا يُدْرِكُهُ الْاٰخِرُونَ، مَا تَرَكَ عَلِيٌّ ظَهْرَ الْاَرْضِ صَفْرَاءَ وَ لَا بَيْضَاءَ اِلَّا سَبْعِمِائَةَ دِرْهَمٍ فَضَلَّتْ مِنْ عَطَائِهِ اَرَادَ اَنْ يَتَتَعَ بِهَا خَادِمًا لِاَهْلِهِ، ثُمَّ قَالَ: اَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَاَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ اَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ وَ الدَّاعِي اِلَى اللّٰهِ بِاِذْنِهِ وَ السَّرَاجُ الْمُنِيرِ، اَنَا مِنْ اَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ جَبْرَائِيلُ وَ يَصْعَدُ، وَ اَنَا مِنْ اَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِيْنَ اُذْهَبَ اللّٰهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا^۱.

عمر بن علی که برادر حضرت امام حسن علیه السلام است گوید: «چون پدردم کشته شد حضرت حسن بن علی علیهما السلام مردم را

^۱ «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث شانزدهم و حموینی در «فرائد السمّطین» بنا به نقل «غایة المرام» ص ۲۹۱ حدیث سی و پنجم، و «ینابیع المودّة» باب ۹۰ ص ۴۷۹ از حافظ جمال الدین زرندی در «نظم درر السمّطین» نقل کرده است.

مخاطب قرار داده و چنین خطبه خواند: در این شب
کسی به سوی خدا رفت و جانش به عالم قدس پرواز
کرد که سابقین نتوانستند در راه خدا از او پیشی
گیرند و آخرین نتوانستند خود را به مقام و منزلت او
برسانند. از دنیا رفت و زرد و سفیدی باقی نگذاشت
(مراد طلا و نقره است)

مگر هفتصد درهم که از سهمیه او از بیت المال زیاد آمده بود و می‌خواست برای اهل خود خادمی بخرد.

سپس فرمود: ای جماعت مردم هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد؛ و هر کس که مرا نمی‌شناسد بداند من حسن بن علی هستم. و من فرزند رسول خدا، بشارت دهنده به رحمت خدا و ترساننده از عذاب خدا و دعوت کننده به سوی خدا و فرزند آن چراغ درخشانم؛ من از خاندانی هستم که جبرائیل در آنجا فرود می‌آمد و بالا می‌رفت، و من از خاندانی هستم که آنها را خداوند از هر آلودگی و زشتی پاک نموده و از هر عیب و نقصی مصون و پاکیزه داشته است».

و حاکم در کتاب «مستدرک» و هیشمی روایت کرده‌اند: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ خَطَبَ النَّاسَ حِينَ قُتِلَ عَلِيٌّ وَ قَالَ فِي خُطْبَتِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ أَنَا ابْنُ النَّبِيِّ وَ أَنَا ابْنُ الْوَصِيِّ وَ أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ وَ أَنَا ابْنُ النَّذِيرِ وَ أَنَا ابْنُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَ أَنَا ابْنُ السَّرَاجِ الْمُنِيرِ، وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ

الَّذِي كَانَ جَبْرَائِيلُ يَنْزِلُ إِلَيْنَا وَيُصْعَدُ مِنْ عِنْدِنَا، وَأَنَا مِنْ
أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ
تَطْهِيراً - الخُطْبَةُ ١.

«حسن بن علی علیهما السّلام بعد از شهادت
حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام، مردم را مخاطب
قرار داده و در خطبه خود فرمود: ای گروه مردم! هر
کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد، و هر کس مرا
نمی‌شناسد پس من حسن بن علی هستم و من فرزند
پیغمبرم و من فرزند وصی پیغمبرم، و من فرزند
بشارت دهنده به سوی رحمت خدا و ترساننده از
عذاب خدا هستم، و من فرزند دعوت کننده به سوی
خدا به اذن او و فرزند چراغ درخشانم، و من از اهل
بیتی هستم که جبرائیل در آن آمد و رفت می‌نمود، و
من از اهل بیتی هستم که خدا آنان را از هر پلیدی و
آلودگی مبرا داشته و از هر عیب مصون و محفوظ
داشته است.»

احتجاج دوم حضرت امام حسن علیه السلام

^۱ «مستدرک» حاکم ج ۳ ص ۱۹۹ باب فضائل حسن بن علی علیهما السّلام،
و «مجمع الزوائد» هيثمی باب فضائل اهل البيت، و «ینابیع المودّة» ص ۱۰۷
عن ابن سعد مختصراً.

احتجاج دوّم حضرت امام حسن به آیه تطهیر

در وقتی است که با معاویه صلح کردند و بر منبر رفته

و خطبه بلیغ و بسیار مفصّلی را بیان فرمودند و در آن

جمیع

مناقب و فضائل خود را بیان کردند.

این خطبه را شیخ در «امالی» با دو سند نقل کرده است. با سند اوّل از حضرت علیّ بن الحسین زین العابدین علیهما السّلام روایت کرده است و این خطبه بسیار مفصّل است و در آن حضرت فضایل خود را شرح می دهد تا آنکه می فرماید:

وَأَقُولُ مَعَاشِرَ الْخَلَائِقِ فَاسْمَعُوا وَ لَكُمْ أَفْئِدَةٌ وَ
أَسْمَاعٌ فَعُوا: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ أَكْرَمَنَا اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ وَ اخْتَارَنَا
وَ اصْطَفَانَا وَ اجْتَبَانَا وَ أَذْهَبَ عَنَّا الرَّجْسَ وَ طَهَّرَنَا
تَطْهِيراً، وَ الرَّجْسُ هُوَ الشُّكُّ فَلَا نَشْكُ فِي اللَّهِ الْحَقِّ وَ
دَيْنِهِ أَبَدًا، وَ طَهَّرَنَا مِنْ كُلِّ أَفْنٍ وَ عَيْبٍ مُخْلِصِينَ إِلَى آدَمَ
نِعْمَةً مِنْهُ، لَمْ تَفْتَرِقِ النَّاسُ فِرْقَتَيْنِ إِلَّا جَعَلْنَا اللَّهَ فِي
خَيْرِهِمَا، فَادَّتِ الْأُمُورُ وَ أَفْضَتِ الدُّهُورُ.

می فرماید: «معاشر النّاس بشنوید برای شما قلبها و گوشهائی است پس فرا گیرید، ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را به اسلام مکرّم داشت و ما را اختیار کرده و برگزیده و انتخاب فرموده و هر گونه رجس و ناپاکی را از ما زدوده و ما را پاک و بی عیب قرار داده است. رجس، شکّ است، ما هیچ

گاه در خدا و دین خدا شک نیاوردیم و ما را از هر گونه سستی فکر و ضعف اندیشه و عیبی پاک نموده است و پدران ما را تا آدم ابوالبشر پاک و خالص قرار داده و به دین نعمت سرافراز نموده است، هیچ گاه مردم به دو دسته نشدند مگر آنکه ما را در آن دسته بهتر و پاکیزه تر قرار داد. پس امور به جریان افتاد و روزگاریها گذشت».

و سپس آن حضرت به دنبال این مطلب مشروحاً بقیه مناقب خود را بیان می کند تا آنکه می فرماید: **فَنَحْنُ أَهْلُهُ وَ لَحْمُهُ وَ دَمُهُ وَ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ مِنْهُ وَ هُوَ مِنَّا، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾، فَلَمَّا أَنْزَلَتْ آيَةُ التَّطْهِيرِ جَمَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَا وَ أَخِي وَ أُمِّي وَ أَبِي فَجَعَلْنَا وَ نَفْسَهُ فِي كِسَاءٍ لِأُمِّ سَلَمَةَ خَيْرِيٍّ فِي حُجْرَتِهَا وَ يَوْمَها فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ هَؤُلَاءِ أَهْلِي وَ عِزَّتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَا أَدْخُلُ مَعَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ أَنْتِ عَلَى خَيْرٍ وَ إِلَى خَيْرٍ وَ**

مَا أَرْضَانِي عَنْكَ وَ لَكِنَّا خَاصَّةٌ لِي وَ هُمْ، ثُمَّ مَكَثَ
رَسُولُ اللَّهِ بَعْدَ ذَلِكَ بَقِيَّةَ عُمُرِهِ حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَأْتِينَا
فِي كُلِّ يَوْمٍ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ وَ يَقُولُ: الصَّلَاةُ يَرْحَمُكُمْ
اللَّهُ، ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ

الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً ﴿۱﴾ - الخطبة^۱.

می‌فرماید: «ما اهل رسول خدا هستیم و گوشت او و خون او و جان او؛ و ما از او هستیم و او از ماست، و خداوند تعالی فرموده: حَقّاً که خداوند فقط اراده فرموده که از شما خاندان اهل بیت هر آلودگی را پاک کند و هر عیب و نقصی را برطرف کند. و چون آیه تطهیر نازل شد پیغمبر، ما را جمع کرد، مرا و برادرم را و مادرم را و پدرم را؛ با خود همگی را در زیر کساء خیبری که مال امّ سلمه بود قرار داد و این واقعه در حجره امّ سلمه اتفاق افتاد و در روزی که نوبت او بود، و سپس عرض کرد: بار پروردگارا اینان اهل بیت من هستند و اینان اهل من و عترت من هستند، پلیدی و زشتی را از آنها بزدا و پاک و طاهرشان قرار ده. در این حال امّ سلمه گفت: ای رسول خدا من هم با آنها داخل شوم؟ رسول خدا فرمود: خدا تو را رحمت کند تو بر طریقه خیری و عاقبت به خیرخواهی بود و چقدر از تو خوشنود هستم و لیکن این مقام اختصاص به من و اینها دارد.

^۱ «غایة المرام» ص ۲۹۷ حدیث بیست و ششم.

و پس از این قضیه رسول خدا تا آخر عمر که خدا
جانش را به سوی خود قبض نمود هر روز صبح
هنگام طلوع صبح نزد ما می آمد و می گفت: نماز،
خدا شما را رحمت کند، این است و جز این نیست
که خداوند مشیتش بر آن تعلق گرفته که شما اهل
بیت را از هر رجس و خرابی دور کند و پاک و منزّه
و مقدّس قرار دهد».

سند دوّم از ابو عمر زاذان که گفت: چون
حضرت امام حسن با معاویه صلح نمود بر منبر آمد و
در حضور مردم از مناقب خود بیان فرمود تا آنکه
فرمود: **وَلَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ التَّطْهِيرِ جَمَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي كِسَاءٍ لَأُمِّ سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا -
خَيْرِيٍّ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ عِزَّتِي فَأَذْهَبْ
عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً - الخطبة^۱.**

«چون آیه تطهیر نازل شد رسول خدا همه ما
را در کساء خیریری که مال امّ سلمه - رضی الله عنها
- بود جمع نمود و عرض کرد: بار پروردگارا اینان

^۱ «غایة المرام» ص ۲۹۸ حدیث بیست و هفتم، و «تفسیر ابن کثیر» در تفسیر
آیه تطهیر ج ۳ ص ۴۸۶، و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۱۷.

اهل بیت من و عترت من هستند، هر گونه زشتی را
از آنان دور کن و پاک و منزّهشان قرار ده». و سپس
حضرت بقیّه خطبه را بیان فرمود.

احتجاج سوّم امام حسن عليه السّلام به آیه

تطهیر

احتجاج سوّم امام حسن عليه السّلام به آیه

تطهیر در وقتی است که در جنگ با معاویه به ران آن حضرت خنجر زدند. پس از بهبودی، حضرت خطبه‌ای خواندند این خطبه را از عامّه هیشمی و ابن کثیر با مختصر اختلافی در لفظ آورده‌اند و ما به عبارت هیشمی بیان می‌کنیم.

إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حِينَ قُتِلَ عَلِيٌّ اسْتُخْلِفَ، فَبَيْنَا

هُوَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ إِذْ وَثَبَ رَجُلٌ فَطَعَنَهُ بِخَنْجَرٍ فِي وَرِكِهِ

فَتَمَرَّضَ مِنْهَا أَشْهُرًا ثُمَّ قَامَ فَخَطَبَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: يَا

أَهْلَ الْعِرَاقِ اتَّقُوا اللَّهَ فِينَا فَإِنَّا أُمَرَاؤُكُمْ وَضِيْفَانُكُمْ، وَ

نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾،

فَمَا زَالَ يَوْمٌ مِّنْهُ يَتَكَلَّمُ حَتَّى مَا نَرَى فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا بَاكِيًا.^۱

و سپس هیشمی گوید: این حدیث را طبرانی

روایت کرده و روایت حدیث از موثّقین هستند.

^۱ «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۷۲ باب فضائل اهل البيت، «شواهد التنزيل» ج ۲ ص ۱۸ و در ص ۱۹ به سند دیگر.

«حضرت امام حسن علیه السّلام بعد از شهادت پدرش که به خلافت رسید در وقتی که با مردم نماز جماعت می خواند ناگهان مردی جست و با خنجر بر ران آن حضرت وارد کرد، حضرت چند ماه مریض شدند و پس از بهبودی به مسجد آمده و خطبه بر منبر خواندند و گفتند: ای اهل عراق از خدا بپرهیزید و درباره ما اهل بیت چنین مکنید زیرا که ما امیران و میهمانان شما هستیم، و ما همان خاندانی هستیم که خداوند فرموده: فقط خداوند اراده کرده است که از شما خاندان هر گونه پلیدی را بزدايد و پاک و پاکیزه گرداند. (راوی گوید) پس پیوسته آن حضرت در آن روز به سخنرانی خود ادامه داد تا اینکه ما کسی را در مسجد نمی دیدیم جز اینکه گریه می کرد».

پنجم - استشهاد حضرت سیّد الشهداء علیه

السّلام به آیه تطهیر

پنجم - استشهاد حضرت سیّد الشهداء علیه

السّلام به آیه تطهیر در اشعاری که به آن حضرت

نسبت می دهند که در روز عاشورا در مقابل لشکر

خوانده اند و صدرش این است:

كَفَرَ الْقَوْمُ وَ قَدْ مَأ رَغِبُوا *** عَن ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ

الثَّقَلَيْنِ

تا آنکه حالات خود را و مناقب و مفاخر خود
را می شمرد تا به اینجا که می فرماید:

نَحْنُ أَصْحَابُ الْكِسَاءِ حَمْسَتُنَا *** قَدْ مَلَكْنَا شَرْقَهَا وَ

الْمَغْرِبَيْنِ

ثُمَّ جَبْرِيْلُ لَنَا سَادِسُنَا *** وَ لَنَا الْبَيْتُ كَذَا وَ

الْمَشْعَرَيْنِ^۱

«ما اصحاب کساء هستیم که هر پنج نفر ما در زیر
کساء جمع شدیم، و مشرق و مغرب شرف و فضیلت
از آن ماست. و غیر از ما در زیر کساء شخص دیگری
نبود مگر جبرائیل فرشته سماوی که ششمین ما بود،
و هم چنین بیت الله الحرام و عرفات و مشعر
خانه های ماست.»

و نیز حضرت امام حسین چند جا خود را
جزء اهل بیت شمرده اند، از جمله در آن وقتی که

^۱ «ناسخ التواریخ» جلد سیّد الشهداء طبع اسلامیّه ج ۲ ص ۳۷۲، و در «ینابیع
المودّة» ص ۱۰۸ این شعر را به حضرت سیّد الشهداء نسبت داده است:

نَحْنُ وَ جَبْرِيْلُ غَدَاً سَادِسُنَا *** وَ لَنَا الْكَعْبَةُ ثُمَّ

الْحَرَمَيْنِ

حضرت مسلم در سفر به عراق تردید نموده و کاغذی به آن حضرت نوشت و نسبت به این سفر تطیّر زده و به فال بد گرفت حضرت در پاسخ او نوشتند: يَا ابْنَ الْعَمِّ اِنِّي سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ: مَا مِنَّا اَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ يَتَطَيَّرُ وَلَا يَتَطَيَّرُ بِهِ، فَاِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي فَاَمْضِ عَلَيَّ مَا اَمَرْتُكَ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ^۱.

«ای پسر عمو، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: هیچ کس از ما اهل بیت نیست که فال بد زند و نه به او فال بد زند، چون نامه مرا خواندی به دنبال آنچه که به تو امر کردم برو و سلام خدا و رحمت خدا و برکات خدا بر تو باد».

و از جمله در خطبه ای که در مکه هنگام عزم حرکت به کربلا بیان کردند فرمودند: رِضَا اللّٰهِ رِضَانَا اَهْلَ الْبَيْتِ، نَضْبِرَ عَلَيَّ بَلَائِهِ وَ يُوفِّيْنَا اُجُوْرَ الصّٰبِرِيْنَ^۲.

«رضای خدا رضای ما اهل بیت است، بر

^۱ «ناسخ التواریخ» ج ۲ ص ۴۱.

^۲ همان کتاب ص ۱۲۱ و «جلاء العیون» شبّر ج ۲ ص ۱۴۳.

امتحان و بلای او شکیباً خواهیم بود، و او به ما مزد صابران را عنایت خواهد نمود».

و از جمله در خطبه‌ای که در شب عاشورا خواندند و اعلان کردند که هر کس می‌خواهد برود برود فرمودند: **وَ الْآنَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مَقْصَدٌ إِلَّا قَتْلُ**

مَنْ يُجَاهِدُ بَيْنَ

يَدَيَّ وَ سَبِيَّ حَرِيْمِي بَعْدَ سَلْبِهِمْ، وَ اُخْشِيَ اَنْكُمْ مَا
تَعْلَمُونَ اَوْ تَعْلَمُونَ وَ تَسْتَحْيُونَ وَ الْخُدْعُ عِنْدَنَا اَهْلَ
الْبَيْتِ مُحْرَمٌ، فَمَنْ كَرِهَ مِنْكُمْ ذَلِكَ فَلْيَنْصِرْفِ - الخطبة^۱.

فرمود: «و حالا این قوم مقصدی ندارند جز
کشتن من و کشتن افرادی که در رکاب من با آنها
مجاهده و جنگ کنند، و نیّتی ندارند جز اسیر کردن
زنان و طفلان من بعد از غارت کردن آنها، و من
خوف دارم که شاید شما این معنی را ندانید یا بدانید
و لیکن از روی حیا و شرم در نزد من درنگ
نموده‌اید. خدعه و مکر در نزد ما اهل بیت رسول
خدا حرام است، حقیقت مطلب بدون روپوش این
است که هر کس می‌خواهد برود و ماندن و کشته
شدن را ناپسند می‌دارد، باید برود».

ششم - استشهاد حضرت سجاد علیه السلام به

آیه تطهیر

سیّد ابن طاووس در «لهوف» گوید: چون اُسرا
را در شام آوردند، همین طور مردم آنها را نظاره و تماشا

^۱ «ناسخ التواریخ» مجلّد سیّد الشهداء ج ۲ ص ۱۵۸.

می کردند تا بر همین منوال آنها را آوردند در باب دمشق و آنها را پهلوی پله در مسجد دمشق همان جایی که همیشه اسیران را در آنجا متوقف می کردند توقف دادند؛ در این حال پیرمردی به عیالات آن حضرت نزدیک شده گفت: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَ أَهْلَكَكُمْ وَ أَرَاخَ الْبِلَادَ عَنْ رِجَالِكُمْ وَ أَمَكَّنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا شَيْخُ هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؟ قَالَ الشَّيْخُ: نَعَمْ قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ: ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ فَقَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى﴾؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؟ قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ، فَقَالَ**

عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّصَنَا اللَّهُ
بِأَيَّةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ. قَالَ الرَّاوى: فَبَقِيَ الشَّيْخُ سَاكِتًا
نَادِمًا عَلَى مَا تَكَلَّمَ بِهِ وَقَالَ: بِاللَّهِ إِنَّكُمْ هُمْ؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَاللَّهِ إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ، وَ
حَقٌّ جَدُّنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّا

لَنَحْنُ هُمْ، فَبَكَى الشَّيْخُ وَرَمَى عِمَامَتَهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ
 إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا نَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مِنْ جِنِّ وَ إِنْسٍ، ثُمَّ قَالَ: هَلْ
 لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ إِنْ تَبْتَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ أَنْتَ
 مَعَنَا، فَقَالَ: أَنَا تَائِبٌ، فَبَلَغَ يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ حَدِيثَ الشَّيْخِ
 فَأَمَرَ بِهِ فُقِّتِلَ^۱.

«پیر مرد به اسیران آل محمد گفت: شکر و
 حمد اختصاص به خدائی دارد که شما را کشت و
 هلاک کرد و شهرها را از شر مردان شما خلاص کرد
 و امیرالمؤمنین یزید را بر شما چیره ساخت. در این
 حال حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیهما
 السّلام به آن شیخ گفتند: ای شیخ آیا قرآن
 خوانده‌ای؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمود: آیا این
 آیه را خوانده‌ای که خدا می گوید: ای پیغمبر به مردم
 بگو من از شما هیچ مزد رسالت نمی خواهم مگر
 آنکه با ذوی القربای من مودّت کنید؟ شیخ گفت:
 بلی این آیه را خوانده‌ام، حضرت فرمود: ما ذوی

^۱ «لهوف» ص ۱۵۷

القربای پیغمبریم ای پیرمرد. ای شیخ آیا در سوره
بنی اسرائیل این آیه را خوانده‌ای: به ذوی القربی حقّ
آنان را بده؟ شیخ عرض کرد: بلی خوانده‌ام، حضرت
فرمود: ما نزدیکان و ذوی القربی هستیم. ای شیخ آیا
این آیه را خوانده‌ای: ای مردم بدانید که آنچه را بهره
و غنیمت می‌برید خمس آن اختصاص به خدا و
رسول و ذوی القربی دارد؟ عرض کرد: بلی،
حضرت فرمود: ما ذوی القربی و نزدیکان پیغمبریم.
ای شیخ آیا این آیه را خوانده‌ای: خدا اراده کرده
است که از شما خاندان رسالت هر گونه رجس و
پلیدی را ببرد و پاکیزه و منزّه و مقدّس گرداند؟ شیخ
گفت: این آیه را خوانده‌ام، حضرت فرمود: ما اهل
بیتی هستیم که خدا ما را به آیه تطهیر اختصاص داده
است ای شیخ.

راوی می‌گوید: شیخ بعد از شنیدن این
کلمات از حضرت سجّاد علیه السّلام متحیر و ساکت
و پشیمان به حال خود ماند و از آنچه گفته بود سخت
در اضطراب، رو به حضرت نموده گفت: شما را به
خدا سوگند شما اهل بیت پیغمبرید؟ حضرت
فرمودند: به خدا سوگند ما اهل بیت پیغمبریم بدون

شک، و به حقّ رسول خدا که

جدّ ماست سو گند که ما اهل بیت پیغمبریم. شیخ شروع کرد به گریه کردن، و عمامهٔ خود را به زمین زد و سر خود را به آسمان نموده گفت: بار پروردگارا ما بیزاریم از دشمنان آل محمد علیهم السّلام چه از جن باشند و چه از انس، و به حضرت عرض کرد: آیا من راهی به سوی توبه دارم و توبهٔ من قبول است؟ حضرت فرمودند: بلی اگر تو به خدا بازگشت کنی خدا نیز به تو نظر عنایت و رحمت خواهد نمود و با ما خواهی بود. شیخ گفت: خدایا من توبه کردم. چون این داستان را برای یزید حکایت کردند دستور قتل او را صادر کرد و او را کشتند».

باری این قضیه را به همین تفصیل خوارزمی در «مقتل» با مختصر اختلافی در لفظ نقل می کند^۱. و طبری^۲ در تفسیر آیهٔ تطهیر و ابن کثیر^۳ در تفسیر این آیه فقط همان استشهاد حضرت سجّاد را به آیهٔ تطهیر برای آن پیرمرد شامی ذکر کرده اند.

^۱ «مقتل» خوارزمی طبع نجف ج ۲ ص ۶۱.

^۲ «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۷.

^۳ «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۴۸۶.

و نیز آلوسی^۱ و سید شرف الدین^۲ فقره

استشهاد حضرت به آیه مودت ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ

أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ را برای شیخ شامی نقل

می‌کند، و سید شرف الدین از طبرانی و کتاب

«الصواعق المحرقة» نقل می‌کند.

هفتم - استشهاد حضرت زینب علیها السلام در

مجلس ابن زیاد به آیه تطهیر

چون اسیران آل محمد علیهم السلام را داخل در

مجلس عبید الله بن زیاد کردند و حضرت زینب علیها

السلام را به او معرفی کردند گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

فَضَحَكُمْ وَ قَتَلَكُمْ وَ أَكْذَبَ أَحْدُوثَكُمْ، فَقَالَتْ زَيْنَبُ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ

سَلَّمَ وَ طَهَّرَنَا مِنَ الرَّجْسِ تَطْهِيراً، إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ

يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ^۳.

«عبید الله بن زیاد گفت: حمد خدائی را که

شما را کشت و رسوا کرد و ادعای باطل و دروغ شما

^۱ «روح المعانی» ج ۲۵ ص ۳۱.

^۲ «الفصول المهمة» طبع پنجم ص ۲۲۱.

^۳ «ارشاد» مفید ص ۲۶۵، و «جلاء العیون» شبرج ۲ ص ۲۴۱.

را بر ملا ساخت. حضرت زینب علیها السّلام فرمود:

حمد خدائی را که ما را به پیغمبرش محمّد صلی الله

علیه و آله و سلّم گرامی داشت و از هر رجس و

ناپاکی

دور کرده و پاک و پاکیزه قرار داد. جز این نیست
که فاسق رسوا می‌شود و فاجر دروغ می‌گوید و او
بحمد الله غیر ماست».

و همچنین در مجلس یزید که خطبه خواند یزید را
بدین کلمات مورد طعن قرار داد که: **أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بَنَ
الطُّلُقَاءِ تَحْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَأَمَاءَكَ، وَ سَوْقُكَ بَنَاتِ رَسُولِ
اللَّهِ سَبَايَا؟ قَدْ هَتَكَتَ سُتُورَهُنَّ وَ أَبْدَيْتَ وُجُوهَهُنَّ،
تَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ
الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ، وَ يَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ
الْبَعِيدُ وَ الدَّيْنِيُّ وَ الشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَ لِيٍّ وَ
لَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٍّ، وَ كَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقَبَةٌ مِنْ لَفْظِ فُوهٍ
أَكْبَادِ الْأَزْكَيَاءِ، وَ نَبَتِ لَحْمُهُ بِدِمَائِ الشُّهَدَاءِ، وَ كَيْفَ
يَسْتَبْطِئُ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّنْفِ وَ
الشَّنَانِ وَ الْإِحْنِ وَ الْأَضْغَانِ- الخطبة^۱.**

زینب فرمود: «آیا از عدل و انصاف است ای
فرزند آزادشدگان که زنان آزاد و کنیزان خود را در
پس پرده محفوظ داری لیکن دختران رسول خدا را

^۱ «لهوف» ص ۱۶۲ و «جلاء العیون» شبرج ۲ ص ۲۵۶.

اسیروار و آواره در میان مردم سوق دهی؟ در حالی که چادرهای عصمت آنان را دریده‌ای و چهره آنان را نمایان ساخته‌ای و دشمنان، آنها را به شدت و تندی از شهر به شهر حرکت دهند و مردمان بیابانی و کوهی بر حال آنها مطلع شوند و با دقت در صورت آنها بنگرند، نزدیک و دور، و شریف و پست آنها را نظاره کنند و با آنها مردی نمانده که حمایت کند، و سرپرستی نمانده که مراقبت نماید، و چگونه امید نجابت می‌رود از کسی که جگرهای پاکان و اولیای خدا را در دهان جویده و سپس بیرون افکنده، و گوشت او به خونهای شهیدان روئیده است! و چگونه در بغض و عداوت با ما اهل بیت رسول خدا کوتاهی کند کسی که با ما به حقد و خصومت می‌نگرد و کینه و دشمنی می‌ورزد».

سایر استشادات به آیه تطهیر

هشتم - استشهاد حضرت فاطمه صغری به آیه

تطهیر در شهر کوفه

پس از آنکه حمد خدای را بجا آورده و مفصلاً

مصائب اهل بیت را شرح می‌دهد می‌فرماید: وَ افْتَحَرَ

بِذَلِكَ مُفْتَخِرُكُمْ شِعْرًا:

نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَ بَنِي عَلِيٍّ *** بِسُيُوفِ هِنْدِيَّةٍ وَ رِمَاحِ
وَ سَبِينَا نِسَاءَهُمْ سَبَى تُرْكٍ *** وَ طَعَنَّاَهُمْ فَأَيَّ نِطَاحِ
بِفَيْكِ أَيُّهَا الْقَائِلُ الْكَثْكَثُ وَ الْإِثْلُبُ، أَفْتَخَرْتَ بِقَتْلِ

قَوْمِ زَكَاهُمْ وَ طَهَّرَهُمْ وَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ؟!!

می فرماید: «و در عین حال افتخار کننده‌ای از

شما به شعر افتخار کرده و چنین می گوید: ما علی و
فرزندان علی را کشتیم و با شمشیرهای هندی و
نیزه‌های تیز نابود ساختیم، و زنان آنان را مانند زنان
ترک اسیر کردیم و با نیزه‌های خود چگونه بر آنها
کوفتیم. ای گوینده این شعر، خاک و سنگریزه بر
دهانت باد، افتخار می کنی به کشتن قومی که خدا آنها
را تزکیه نموده و مطهر و مقدس و منزّه قرار داده و
پلیدی و آلودگی را از آنان برده است؟!!

نهم – استشهاد عبد الله بن عفيف ازدي است

به آیه تطهير

چون ابن زیاد از کار کربلا و قتل و اسارت
فارغ شد به مسجد آمده و خطبه خواند و گفت: شکر
خدائی را که حق را ظاهر ساخت و اهل حق را پیروز

^۱ «لهوف» ص ۱۳۶ و «جلاء العيون» شبر ص ۲۳۵.

نمود و امیرالمؤمنین یزید و پیروان او را یاری کرد و
کذاب فرزند کذاب را کشت.

هنوز عبید الله بن زیاد از این جمله نگذشته
بود که عبد الله بن عقیف ازدی که از شیعیان خالص
بوده و در جنگ جمل یک چشم خود را از دست
داده بود و در جنگ صفین چشم دیگر خود را و در
مسجد اعظم کوفه روزها را تا شب به نماز می ایستاد،
برخاست و گفت: ای ابن زیاد تو کذاب و فرزند
کذابی و آن کس که به تو این مسند را داده و پدرش.
ای دشمن خدا اولاد پیغمبران را می کشی و بر فراز
منبر مسلمانان به این جملات دروغ سخن می گوئی!
راوی این حدیث گوید: ابن زیاد به غضب
درآمد و گفت: این سخن گو کیست؟ عبد الله گفت:
سخن گو منم ای دشمن خدا، تو می کشی ذریه
طاهره‌ای را که خدا هرگونه رجس و آلودگی را از
آنان برده و به مقام طهارت رسانیده است، و گمان
می کنی که بر دین اسلام هستی؟! **وَ اَغَوَّاهُ كَجَا
هَسْتَنْدِ اَوْلَادِ مَهَاجِرِیْنَ**

و انصار؟ چرا از امیر طاغی تو یعنی لعین پسر لعین (یزید بن معاویه) که به زبان رسول رب العالمین لعنت شده است انتقام نمی کشند؟ فَقَالَ: اَنَا الْمُتَكَلِّمُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، أَتَقْتُلُ الذَّرِيَّةَ الطَّاهِرَةَ الَّتِي قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ تَزَعَمُ أَنَّكَ عَلَى دِينِ الْإِسْلَامِ، وَ اغْوَاةُ أَيْنَ أَوْلَادِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ لَا يَتَّقِمُونَ مِنْ طَاغِيَتِكَ اللَّعِينِ ابْنِ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱.

دهم - استشهاد حضرت امام رضا علیه السلام

به آیه تطهیر در مقابل مأمون

مرحوم صدوق ابن بابویه با سند متصل خود از ریّان بن صلت از حضرت رضا علیه السلام روایت کند که در پاسخ سؤال مأمون و علماء از آن حضرت در فرق بین آل رسول الله و بین امت، فرمودند:

فَكَانَ الْوِرَاثَةُ لِلْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ لَا لِغَيْرِهِمْ، فَقَالَ

الْمَأْمُونُ: مَنْ الْعِتْرَةُ الطَّاهِرَةُ؟ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ جَلَّ وَ عَزَّ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ

اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ

^۱ «لهوف» ص ۱۴۶ و «جلاء العيون» شبر ص ۲۴۲.

«وراثت رسول خدا اختصاص به عترت طاهره دارد و دیگران را در آن سهمی نیست. مأمون گفت: عترت طاهره چه کسانی است؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: آن کسانی که پروردگار آنها را در کتابش وصف کرده و فرموده است: خداوند فقط اراده کرده است که از شما خاندان رسالت هرگونه پلیدی و زشتی را زدوده و به مقام قدس و طهارت برساند.»

یازدهم - استشهاد سعد وقاص به آیه تطهیر در

مقابل معاویه

شیخ طوسی در «امالی» با سند متصل خود از ابن عباس روایت می‌کند که معاویه در ذی طوی بود و من نزد او بودم که سعد وقاص آمد و بر او سلام کرد.

معاویه گفت: ای اهل شام این سعد است و این دوست علی است. مردم شام سر خود را تکان

^۱ «غایة المرام» ص ۲۹۳ حدیث هشتم.

داده و شروع کردند به سبّ امیرالمؤمنین علیه

السّلام. سعد گریه

کرد. معاویه گفت: چرا گریه می‌کنی؟ سعد
گفت: چرا گریه نکنم برای مردی از اصحاب رسول
خدا که مردم او را در نزد تو سبّ می‌کنند و من
قدرت بر تغییر این سنت ندارم.

در علی مزایائی بود که اگر یکی از آنها در من
بود از دنیا و ما فیها برای من بهتر بود.

یکی از آنها اینک: یک مرد از اهالی یمن که
مدّعی بود علی به او جفا کرده است به علی گفت:
شکایت تو را نزد رسول خدا خواهم برد. آن مرد بر
پیغمبر وارد شد و نزد حضرت رسول اکرم راجع به
امیرالمؤمنین صحبت کرد، حضرت فرمودند: تو را
به خدائی که کتاب را به حقّ بر من فرستاد و
اختصاص به رسالت داده است آیا از روی غضب
این مطالب را دربارهٔ علی می‌گوئی؟ عرض کرد:
بلی، حضرت فرمودند: آیا نمی‌دانی که من نسبت به
مؤمنین صاحب اختیار هستم و بر آنها نسبت به خود
آنها اولویّت دارم؟ عرض کرد: بلی، حضرت
فرمودند: کسی که من مولا و صاحب اختیار او هستم
علی مولا و صاحب اختیار اوست.

و دیگر آنکه: در روز خیبر عمر بن الخطاب را برای جنگ فرمان داد، او و تمام لشگریانش فرار کردند، حضرت رسول الله فرمودند: هر آینه رایت جنگ را به انسانی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست داشته باشد، و خدا و رسول او را دوست داشته باشند، مسلمانان همه دست از جنگ برداشته و منتظر فرمان آن حضرت بودند، و علی علیه السلام مبتلا به درد چشم بود، حضرت رسول او را طلبیدند و گفتند: رایت را بگیر. امیرالمؤمنین عرض کرد: یا رسول الله می بینی چشمان من چگونه درد می کند، حضرت رسول اکرم با آب دهان خود به چشمهای او مالیدند. علی برخاست و علم جنگ را به دست گرفت و رفت، و خداوند فتح را به دست او قرار داد.

سوّم آنکه: در بعضی از جنگها که پیغمبر رفت علی را به جای خود گذاشت، علی عرض کرد: یا رسول الله مرا با زنان و طفلان گذاردی؟ حضرت رسول فرمودند: آیا راضی نیستی که نسبت تو با من به منزله نسبت هارون برادر موسی باشد با موسی، با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نیست؟

و چهارم آنکه: پیغمبر همه درهای اصحاب

را به مسجد بستند مگر در خانه علی را.

پنجم آنکه: آیه تطهیر نازل شد ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾.

پس رسول خدا علی را طلبیدند و حسن و حسین و

فاطمه علیهم السلام را طلبیدند فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي

فَاذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً.

و نسائی در «خصائص» از سعد درباره مناقب

امیرالمؤمنین سه خصلت نقل می کند: یکی اعطاء

رایت در روز خیبر؛ و دیگری حدیث منزلت، و سوم

آیه تطهیر، و می گوید که: معاویه به سعد بن وقاص

امر کرد که علی را سب کند و سعد امتناع کرد و به

این سه فضیلت علی را ستود.^۲

و حاکم^۳ در «مستدرک» و طحاوی^۴ و ابن جریر

طبری^۵ و ابن کثیر^۶ در تفسیر آیه تطهیر از سعد وقاص

روایت کرده اند که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ

^۱ «غایة المرام» ص ۲۹۸ حدیث بیست و نهم.

^۲ «خصائص» نسائی ص ۴، «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۲۰ و ص ۲۱ سه خصلت را از سعد روایت می کند.

^۳ «مستدرک» ج ۳ ص ۱۴۷.

^۴ «مشکل الآثار» ج ۱ ص ۳۳۶.

^۵ «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۷.

^۶ «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۴۸۵.

سَلَّمَ حِينَ نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، فَأَخَذَ عَلِيًّا وَ ابْنَيْهِ وَ فَاطِمَةَ
وَ أَدْخَلَهُمْ تَحْتَ ثَوْبِهِ ثُمَّ قَالَ: هَؤُلَاءِ أَهْلِي وَ أَهْلُ بَيْتِي.

«چون آیه تطهیر بر پیغمبر اکرم فرود آمد
دست علی و دو فرزندش حسنین و فاطمه را گرفت
و در زیر لباس خود داخل نموده عرض کرد: اینان
اهل من و اهل بیت من هستند.»

دوازدهم - استشهاد ابن عباس به آیه تطهیر در

نزد نه نفر وارد شونده

احمد حنبل با اسناد خود از ابن میمون نقل
می‌کند که می‌گوید: من در نزد ابن عباس نشسته
بودم که نه نفر بر او وارد شدند. (و چون این خبر
بسیار مفصل است مرحوم سیّد بحرانی می‌فرماید: ما
همه آن را در باب غدیر خم نقل کرده‌ایم، و ده
خصلتی را که ابن عباس در این حدیث برای
امیرالمؤمنین نقل می‌کند در باب حدیث رایت ذکر
کرده‌ایم، و لذا در این باب که باب آیه تطهیر است به
همان فقره از حدیث که راجع به آیه تطهیر است اکتفا
می‌شود).

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ثَوْبَهُ فَوَضَعَهُ
عَلَى عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ
اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ
تَطْهِيراً﴾^۱.

ابن عباس گوید: «رسول خدا لباسش را
برداشت و بر سر علی و فاطمه و حسن و حسین
افکند و فرمود: خدا فقط اراده کرده است که هر گونه
رجسی را از شما بزداید و شما را منزّه و مقدّس از
جميع عيوب قرار دهد».

و طبری در «تاریخ» خود بحث ابن عباس را با
عمر راجع به نبوت و خلافت که بیان می کند و عمر
می گوید: قریش امتناع داشت از اینکه نبوت و خلافت
در يك خاندان جمع شود و جواب محکم و متین ابن
عبّاس را به او، عمر به ابن عباس می گوید: بَلَّغْنِي أَنَّكَ
تَقُولُ: إِنَّمَا صَرَفُوهَا عَنَّا حَسَدًا وَ ظُلْمًا، فَقُلْتُ: أَمَّا قَوْلُكَ
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ظُلْمًا فَقَدْ تَبَيَّنَ لِلْجَاهِلِ وَ الْحَلِيمِ، وَ أَمَّا
قَوْلُكَ حَسَدًا فَإِنَّ إِبْلِيسَ حَسَدَ آدَمَ فَنَحْنُ وَوَلَدُهُ

^۱ «غاية المرام» ص ۲۸۷ حدیث هفتم.

الْمَحْسُودُونَ، فَقَالَ عُمَرُ: هَيْهَاتَ أَبَتْ وَ اللَّهُ قُلُوبِكُمْ يَا
 بَنِي هَاشِمٍ إِلَّا حَسَدًا مَا يُحُولُ، وَ ضِغْنًا وَ غِشًّا مَا يَزُولُ،
 فَقُلْتُ: مَهْلًا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا تُصِيبْ قُلُوبَ قَوْمٍ أَذْهَبَ
 اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، فَقَالَ عُمَرُ: إِلَيْكَ
 عَنِّي يَا بَنَ عَبَّاسٍ، فَقُلْتُ: أَفْعَلُ، فَلَمَّا ذَهَبْتُ لِأَقُومَ
 اسْتَحْيَى مِنِّي فَقَالَ: يَا بَنَ عَبَّاسٍ مَكَانَكَ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَرَاعٍ
 لِحِقِّكَ مُحِبٌّ لِمَا سَرَّكَ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ لِي عَلَيْكَ
 حَقًّا وَ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَمَنْ حَفِظَهُ فَحَفِظَهُ أَصَابَ، وَ مَنْ
 أَضَاعَهُ فَحَفِظَهُ أَخْطَأَ، ثُمَّ قَامَ فَمَضَى^۱.

عمر می گوید: «ای ابن عباس به من رسیده
 است که تو گفתי: خلافت را از ما خاندان بنی هاشم
 از روی ظلم و حسد ربودند. ابن عباس در جواب
 گفت: اما اینکه گفתי: از روی ظلم، صحیح و مطلبی
 واضح است که هر جاهل و شخص با تجربه و
 کارکرده‌ای می فهمد. و اما اینکه گفתי: از روی
 حسد، بدرستی که ابلیس به آدم حسد کرد و ما
 فرزندان آدم نیز مورد حسد واقع شده‌ایم. عمر گفت:

^۱ «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۲۸۹ و «البدایة و النهایة».

هیئات سوگند به خدا ای بنی هاشم در دلهای شما
حسدی است که برنمی‌گردد و کینه و غشی است که
از بین نمی‌رود.

ابن عباس گفت: آرام باش ای عمر به دلهای

مردمی که خداوند هرگونه

آلودگی و عیبی را از آنان زدوده و پاک و مطهر و مقدّس نموده است چنین نسبت ناروایی مده. عمر گفت: ای ابن عبّاس از نزد من برخیز و دور شو، ابن عبّاس گفت: برمی خیزم، و همین که برخاست عمر از او خجالت کشید و گفت: ای ابن عبّاس بر جای بنشین، سوگند به خدا من مراعات حال تو را می کنم و دوستدار خرسندی تو هستم. ابن عبّاس گفت: ای امیرالمؤمنین (ای عمر) من بر تو حقّی دارم و بر هر مسلمان حقّی دارم، اگر کسی حرف مرا شنید و به کار بست و اندرز من در او اثر کرد خودش بهره و حظّ خود را دریافت کرده است، و اگر نشنید و به نظر بی اهمیتی تلقّی کرد خودش حظّ و بهره خود را ضایع کرده است».

و همچنین از احمد حنبل روایت است با سند خود از عمرو بن میمون: قَالَ: اِنِّي لَجَالِسٌ اِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ اِذَا اَتَاهُ تِسْعَةٌ رَهْطٍ فَقَالُوا: يَا بْنَ عَبَّاسٍ: اِمَّا اَنْ تَقَوْمَ مَعَنَا وَ اِمَّا اَنْ يُخَلُّونَا هُوْلَاءِ، قَالَ: بَلْ اَقَوْمٌ مَعَكُمْ، قَالَ: وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ صَحِيحٌ قَبْلَ اَنْ يَعْمَى، قَالَ: فَاَبْتَدَوْا فَتَحَدَّثُوا فَلَا نَدْرِي مَا قَالُوا، قَالَ: فَجَاءَ يَنْفُضُ ثَوْبَهُ وَ يَقُولُ: اَفُّ

تُفَّ وَقَعُوا فِي رَجُلٍ لَهُ عَشْرُ خِصَالٍ - إِلَى قَوْلِهِ - وَ أَخَذَ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ثَوْبَهُ فَوَضَعَهُ عَلَى
 عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ وَ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
 لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ
 تَطْهِيرًا﴾^۱.

عمرو بن میمون می گوید: «من در نزد ابن
 عباس نشسته بودم، ناگهان جماعتی که نه نفر بودند
 وارد شدند و گفتند: ای ابن عباس یا با ما بیا در
 مکانی خلوت و یا افرادی که در اینجا هستند بگو
 بروند و ما تنها با تو مذاکره داریم، ابن عباس گفت:
 بلکه من باشما در جای خلوت می آیم. و در آن وقت
 ابن عباس نابینا نشده و چشمش صحیح بود،
 می گوید: ابن عباس رفت و آنها با ابن عباس به
 صحبت و حدیث مبادرت نموده مطالبی گفتند که ما
 ندانستیم چه بود؛ اما همین که ابن عباس نزد ما آمد
 دیدیم جامه خود را میتکاند (کنایه از براءت و بیزاری
 گفتار آنان است) و می گوید: اُفّ و تُفّ، اینها عیب
 مردی را می گویند که ده خصلت بی نظیر خدا به او

^۱ «مسند» احمد حنبل ج ۱ ص ۳۲۱ الطبع الاول، و «الرياض النضرة» للمحبّ
 الطبري ج ۲ ص ۲۶۹ و «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۱۹.

عنایت نموده است (آنگاه ابن عبّاس یکایک از آن صفات و مزایا را می‌شمرد) تا آنکه می‌گوید: و رسول خدا لباس خود را برداشته و بر سر او و فاطمه و حسن و

حسین انداخته و گفت: خداوند فقط اراده کرده است که از شما خاندان رسالت هرگونه عیب و رجسی را برطرف گرداند و شما را پاک و منزّه و مبرّی از جمیع عیوب قرار دهد».

سیزدهم - استشهاد امّ سلمه به آیه تطهیر

اوّل - استشهاد اوست به این آیه در عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی که عمره همدانیه نزد او آمده و از حال امیرالمؤمنین بعد از شهادت آن حضرت سؤال کرد. طحاوی در کتاب «مشکل الآثار» گفته است: قَالَتْ عُمَرَةُ الْهُمْدَانِيَّةُ: آتَيْتُ أُمَّ سَلَمَةَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهَا فَقَالَتْ: مَنْ أَنْتِ؟ فَقُلْتُ: عُمَرَةُ الْهُمْدَانِيَّةُ. فَقَالَتْ عُمَرَةُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرِينِي عَنْ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي قُتِلَ بَيْنَ أَظْهُرِنَا فَمَحِبٌّ وَ مُبْغِضٌ - تُرِيدُ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ - قَالَتْ أُمَّ سَلَمَةَ: أَتُحِبِّينَهُ أَمْ تُبْغِضِينَ؟ قَالَتْ: مَا أُحِبُّهُ وَ لَا أُبْغِضُهُ... قَالَتْ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ وَمَا فِي الْبَيْتِ إِلَّا جِبْرِيْلُ وَ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُوْلَ اللَّهِ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؟ فَقَالَ: إِنَّ لَكَ

عِنْدَ اللَّهِ خَيْرًا، فَوَدِدْتُ أَنَّهُ قَالَ: نَعَمْ، فَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا
تَطْلُعُ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ^۱.

عمره همدانیه گوید: «من بر امّ سلمه وارد
شدم و سلام کردم. گفت: که هستی؟ گفتم: من
عمره همدانیه هستم ای امّ المؤمنین، مرا از حالات
این مردی که در میان ما او را کشتند (مقصود علی بن
أبی طالب است) آگاه کن چون بعضی از مردم
دوستدار او هستند و بعضی دشمن او هستند و بغض
او را در دل دارند.

امّ سلمه گفت: تو آیا او را دوست می‌داری یا
دشمن؟ گفتم: نه دوست دارم و نه دشمن. (امّ سلمه
در اینجا مطالبی را بیان کرد که در کتاب نوشته شده
و جایش را خالی گذارده‌اند) گفت: پس در آن وقت
خدا این آیه را فرستاد که: خدا فقط اراده کرده است
شما خانواده رسالت را از هر زشتی و پلیدی پاک
نموده و از هر عیب و علّتی مصون دارد. من عرض
کردم: یا رسول الله من هم از اهل بیت هستم؟

^۱ «مشکل الآثار» ج ۱ ص ۳۳۶.

حضرت فرمود: تو در نزد خدا صاحب درجه‌ای

هستی. سوگند به خدا دوست داشتم که پیغمبر

جواب مرا بله بدهد و مرا از اهل بیت قرار دهد،
اگر چنین می‌گفت برای من از تمام روی زمین و
جاهائی که آفتاب بر آن می‌تابد بهتر بود».

دوم - استشهاد اوست به این آیه در عصمت امام
حسین در وقتی که خبر شهادت آن حضرت را آوردند.
در «مسند» احمد حنبل با سلسله سند خود روایت
می‌کند از عبد الحمید بن مهران از سهل قال: قَالَتْ أُمُّ
سَلْمَةَ زَوْجَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حِينَ جَاءَ
نَعِيُّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَعَنْتُ أَهْلَ الْعِرَاقِ
فَقَالَتْ: قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ، غَرُّوهُ وَ أَذَلُّوهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَإِنِّي
رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ جَاءَتْهُ
فَاطِمَةُ غُدِيَّةٌ بِبُرْمَةٍ قَدْ صَنَعَتْ فِيهَا عَصِيدَةً تَحْمِلُهَا فِي
طَبَقٍ لَهَا حَتَّى وَضَعَتْهَا بَيْنَ يَدَيْهِ - إِلَى أَنْ قَالَتْ - فَاجْتَذَبَ
كِسَاءً مِنْ تَحْتِي خَيْرِيًّا كَانَ بِسَاطًا لَنَا عَلَى مَنْامَةٍ فِي الْمَدِينَةِ
فَلَفَّهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَخَذَ طَرَفِي الْكِسَاءِ وَ الْوَى بِيَدِهِ إِلَى رَبِّهِ
عَزَّ وَجَلَّ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، أَذْهَبْ عَنْهُمْ

الرَّجَسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً.

سهل می گوید: «چون خبر شهادت حضرت

سید الشهداء علیه السلام به مدینه رسید، امّ سلمه

مردم عراق را لعنت کرد و گفت: کشتند فرزند پیغمبر

را خدا بکشد آنها را، او را فریفتند و ذلیل کردند خدا

آنها را لعنت کند.

من در وقتی که فاطمه علیها السلام حریره در

دیگ سنگی پخته و در طبقی نهاده صبحانه برای

پیغمبر آورده بود و در مقابل آن حضرت نهاد، دیدم

که رسول خدا پنج تن را با هم مجتمع نموده - و

داستان کساء را بیان می کند و بعد می گوید - کسائی

که فراش من بود و خیبری بود از زیر پای من کشید

همان کسائی که فراش ما در مدینه در وقت خوابیدن

بود، آنگاه آن را پیچید و دو طرف آن را گرفت و بر

سر آنان قرار داد و با دست خود به سوی خدا

اشاره ای نمود و در دعا گفت: بار پروردگارا ایشان

اهل بیت من هستند آنها را از هر عیبی مصون بدار و

^۱ «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث هشتم، و در «مسند» احمد ص ۲۹۸ جلد ششم به مسند امّ سلمه از شهر بن حوشب روایت کرده است، و نیز در «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۶ و «مشکل الآثار» ج ۱ ص ۳۳۵.

هر قذارت و کدورتی را از آنان برطرف گردان».

چهاردهم - استشهاد واثله بن اسقع است به آیه

تطهیر

وقتی که سر حضرت سید الشهداء علیه

السلام را به شام آوردند.

احمد حنبل با سند متصل خود از شداد بن عبد

الله روایت می کند که او می گوید: سَمِعْتُ وَاثِلَةَ بِنَ

الْأَسْقَعِ وَقَدْ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ،

قَالَ: فَلَقِيَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَأَظْهَرَ سُرُوراً فَغَضِبَ

وَاثِلَةُ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَزَالُ أَحِبُّ عَلِيًّا وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا

أَبَدًا بَعْدَ إِذْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ يَقُولُ فِيهِمْ مَا قَالَ. قَالَ وَاثِلَةُ: رَأَيْتُنِي

ذَاتَ يَوْمٍ وَقَدْ جِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

وَهُوَ فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ قَدْ جَاءَ الْحَسَنُ فَأَجْلَسَهُ عَلَيَّ

فَخِذِهِ الْيُمْنَى وَقَبْلَهُ، وَجَاءَ الْحُسَيْنُ فَأَجْلَسَهُ عَلَيَّ فَخِذِهِ

الْيُسْرَى وَقَبْلَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَجْلَسَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ

دَعَا بَعْلِيَّ فَجَاءَ ثُمَّ أَرَدَفَ عَلَيْهِمْ كِسَاءً خَيْرِيًّا كَأَنِّي أَنْظُرُ

إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ

أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾، قُلْتُ لِوَاثِلَةَ: مَا

الرِّجْسُ؟ فَقَالَ: الشُّكُّ فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ^١.

قَالَ أَبُو أَحْمَدَ الْعَسْكَرِيُّ: يُقَالُ: إِنَّ الْأَوْزَاعِيَّ لَمْ يَرَوْ

^١ «غاية المرام» ص ٢٨٧ حديث ششم، «شواهد التنزيل» ج ٢ ص ٤٣ و ص

فِي الْفَضَائِلِ حَدِيثًا غَيْرَ هَذَا، وَاللَّهُ أَعْلَمُ^۱.

شدّاد بن عبد الله گوید: «در وقتی که سر حضرت امام حسین علیه السلام را آوردند، مردی از اهل شام واثله بن اسقع را ملاقات کرد و از شهادت حضرت اظهار سرور کرد، واثله به غضب درآمد و گفت: سوگند به خدا از زمانی که شنیدم رسول خدا در منزل امّ سلمه درباره آل عبا چه گفت، پیوسته محبت علی و حسن و حسین در دل من است. آنگاه واثله تمام خصوصیات آن مجلس اصحاب کساء را بیان می کند و می گوید: مثل اینکه آن منظره هم الان در مقابل نظر من است، و برای عبد الله بن شدّاد آیه تطهیر را از زبان رسول خدا در شأن پنج تن می خواند. عبد الله می گوید: به واثله گفتم: مراد از رجس چیست؟ گفت: شک در خداوند عزوجل^۲». ابو احمد عسکری می گوید: درباره اوزاعی گفته شده است که در فضائل غیر از این حدیث چیز دیگری نقل نکرده است^۲، و خدا داناتر است.

^۱ «اسد الغابة» ج ۲ ص ۲۰.

^۲ در جمله لم یرو فی الفضائل حدیثاً غیر هذا، ظاهراً مقصود تنها فضائل

إِنَّ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا وَوَصِيَّهُ *** وَابْنَيْهِ وَابْنَتَهُ الْبُتُولَ

الطَّاهِرَةَ

أهل بیت نیست؛ معمولاً در کتب حدیث اهل تسنن بابی در فضائل صحابه دارند که فضائل اهل بیت هم در آن ذکر می شود؛ علیهذا مقصود اینست که در فضائل اشخاص چیزی غیر از این حدیث روایت نکرده است.

أَهْلُ الْعِبَاءِ فَإِنِّي بَوْلَائِهِمْ *** أَزْجُو السَّلَامَةَ وَ

النَّجَافِي الْأَخْرَةَ^۱

يعقوب بن حميد گوید: و در اين قضيه شاعر

سروده است:

بِأَبِي خَمْسَةَ هُمْ جُنُبُوا الرَّجْسَ *** كِرَاماً وَ طَهَّرُوا

تَطْهِيراً

أَحْمَدُ الْمُصْطَفَى وَ فَاطِمَةُ أَعْنَى *** وَ عَلِيًّا وَ شُبْرًا وَ

شُبْرًا

مَنْ تَوَلَّاهُمْ تَوَلَّاهُ ذُو الْعَرْشِ *** وَ لَقَّاهُ نَضْرَةً وَ

سُرُورًا

وَ عَلَى مُبْغِضِيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ *** وَ أَصْلَاهُمْ الْمَلِكُ

سَعِيرًا^۲

و محمد بن طلحه شافعی بعد از ذکر روایات

نزول آیه تطهیر در شأن خمسۀ طیبه اشعار زیر را ذکر

نموده است:

هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى لِمُعْتَصِمٍ بِهَا *** مَنَاقِبُهُمْ جَاءَتْ

^۱ «فصول المهمّة» ابن صباغ ص ۸، گوید: این شعر را بعضی در طهارت اهل بیت سروده‌اند.

^۲ «مناقب» ابن المغازلی ص ۳۰۷.

بَوَحِّي وَانزَالِ

مَنَاقِبُ فِي الشُّورَى وَ سُورَةِ هَلْ آتَى *** فِي سُورَةِ

الْأَحْزَابِ يَعْرِفُهَا التَّالِي

وَ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى فَوَدَّاهُمْ *** عَلَى النَّاسِ

مَفْرُوضٌ بِحُكْمٍ وَ إِسْجَالِ

فَضَائِلُهُمْ تَعْلُو طَرِيقَةَ مُنْتَهَى *** رَوَاهُ عَلَوَا فِيهَا بِشَدِّ

وَ تَرَحَّالِ^۱

تواتر احادیث در نزول آیه تطهیر درباره پنج

تن از معصومین علیهم السّلام

باری از مجموع این احادیثی که بیان شد چه

از طریق عامّه و چه از طریق شیعه و چه احادیثی که

ابتداءً این قضیه را بیان کرده است و شأن نزول آیه

تطهیر را منحصرأ در پنج تن علیهم السّلام دانسته

است و چه احادیثی که به عنوان استشهاد و احتجاج

بیان شده و رسول خدا و امیرالمؤمنین و حضرت

فاطمه و حسنین و حضرت سجّاد و زینب و فاطمه

صغری و حضرت امام رضا و سعد بن ابی وقاص و

^۱ «مطالب السّؤل» ص ۸.

ابن عبّاس و امّ سلمه و واثله بن اسقع به آن استشهاد
نموده و هیچ کس منکر نشده و مخالفت ننموده است
استفاده می‌شود که حدیث کساء از مسلمات و
متواترات است که بیش از هفتاد روایت که بیشتر آنها
از طریق عامّه است و نزدیک به چهل سند

متصل دارد در این قضیه در کتب بزرگان^۱ و مهره
فن حدیث و تفسیر و تاریخ و کتب فضائل و مناقب
با بسیاری از سندهای صحیح و حسن و موثق ضبط
و ثبت شده است. و برای هر کس که فی الجمله
اطلاع بر کتب اخبار داشته باشد جای تردید و شبهه
نمی ماند که این مزیت و شرافت که مقام عصمت
است طبق این روایات قطعیه انحصار به حضرت
رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السّلام دارد، زیرا شواهد و قرائن قولیه و عملیه
از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به قدری
است که هر خبیر و بصیری را بر این امر واقف و از
مرحله شک و ظن و احتمال بیرون برده او را به سر
حد قطع و علم یقین می رساند.

زنان پیامبر مصداق اهل بیت نیستند

اولاً - رسول خدا پنج تن را با هم جمع نموده
و پهلوی هم نشانیده و دعا برای عصمت آنها نموده
است نه آنکه در اطاق متفرّق باشند تا شبهه آن رود

^۱ بالأخص در کتاب «غایة المرام» بحرانی و «عبارات الأنوار» میر حامد حسین
هندی و «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی.

که اختصاصی به آنان ندارد بلکه فرضاً اگر دیگری هم در آنجا بود مشمول این فضیلت می‌شد.

ثانیاً - آنکه عبا و کسای خیبری بر سر آنها کشیده و بدین قسم آنها را در یک مرتبه متصل به هم که جامع آنها همان بودن در زیر کسا باشد قرار داده است.

و ثالثاً - این انحصار به قدری قوی و غیر قابل تردید است که در مکان خلوت در اطاق امّ سلمه این کساء را انداخته که بفهماند منحصرأً این عصمت راجع به اینهاست زیرا که چون در مکان خلوت آن حضرت این کسا را انداختند فهمیده می‌شود که مراد، حصر حقیقی است نسبت به تمام افراد حاضرین و غائبین، اما اگر مکان پرجمعیتی بود چنین محتمل بود که در میان جماعت حاضرین این عدّه مخصوص گشته‌اند و نسبت به دیگران این حصر فهمیده نمی‌شد.

رابعاً - آنکه می‌فرماید: **اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰؤُلَاءِ اَهْلُ**

بَيْتِي «خدایا اینان اهل بیت من‌اند» یعنی این افراد فقط اهل بیت مرا تشکیل می‌دهند، و اگر احیاناً افراد

دیگری مانند زنهای پیغمبر یا اقوام و عشیره آن

حضرت نیز جزء اهل بیت بودند باید بفرماید: **هَؤُلَاءِ**

مِنْ أَهْلِ بَيْتِي «خدایا این افراد زیر کساء از جمله اهل

بیت من هستند» نه اینکه

بگوید: اهل بیت من هستند.

خامساً - آنکه به امّ سلمه فرمودند: **تَنَحَّى عَن**

أَهْلِ بَيْتِي «از اهل بیت من دور شو»، اگر زن پیغمبر

جزء اهل بیت بود چگونه این جمله صحیح بود؟

بلکه خود این عبارت می‌رساند که به زوجه آن

حضرت عنوان اهل بیت بار نمی‌گردد، اهل بیت

افرادی هستند جدا، و زوجه فردی است جدا غیر از

آنها.

سادساً - در آن مکان خلوت که جز این پنج تن

و امّ سلمه کسی نبود امّ سلمه تقاضای ورود در زیر کسا

را نمود و گفت: یا رسول الله من هم از اهل بیت

هستم؟ حضرت فرمودند: در همان جایی که هستی

بایست **قَفِي بِمَكَانِكِ**، راه و روش تو خوب است،

عاقبت تو به خیر است و لیکن از جمله این افراد نیستی

و حقّ ورود در زیر کساء خیبری که متعلّق به خود

توست و فرش اطاق خود توست در اطاقی که محلّ

سکونت اختصاصی خود توست نداری، و او می‌گوید:

اگر رسول خدا به سؤال من جواب مثبت می‌داد برای

من از تمام نقاطی که بر آن آفتاب بتابد بهتر بود، و حتی آنکه می‌گوید: چون گوشهٔ کسا را بالا زدم که اجازهٔ دخول از رسول خدا بگیرم حضرت رسول به شدت کسا را از دست من کشید فَأَجْتَذَبَهُ مِنْ يَدِي، و فرمود: در جای خود باش، من از تو راضی هستم و خشنودم لیکن این مقام مقام دگری است.

سابعاً - آنکه رسول خدا یک دست خود را از زیر کساء بیرون آورده و به طرف آسمان بلند فرموده و عرض می‌کند که: بار پروردگارا هر پیغمبری اهلی دارد و اینان اهل من هستند، تا خوب نشان دهد انحصار اهل را در آنان کما آنکه در بعضی از روایات وارد شده که یک دست خود را روی سر آنان گذاشت و دست دیگر را از کساء بیرون آورده و دعا نمود.

ثامناً - آنکه رسول خدا این عمل را چند مرتبه تکرار نمود؛ و آنچه از روایات استفاده می‌شود دو مرتبه در خانهٔ امّ سلمه بوده و یک بار در خانهٔ حضرت فاطمه علیها السّلام بوده است گرچه ظاهراً آیهٔ تطهیر فقط یک بار آن هم فقط در خانهٔ امّ سلمه

نازل شده است تا به واسطهٔ تکرار این عمل حصر
اهل بیت را در افراد زیر کساء بیشتر بفهماند.

تاسعاً - آنکه پیوسته در مواقع نماز در خانه

فاطمه و علی آمده و صدا می‌زد: **الصَّلَاةُ** «نماز» خدا

شما را رحمت کند، سلام خدا بر شما اهل بیت، و

آنگاه این آیه

تطهیر را بر آنان قرائت می نمود. این عمل را
چهل روز یا شش ماه و یا هشت ماه و یا نه ماه و در
نماز صبح تا آخر عمر خود انجام می دهد برای چه؟
منظور و مقصود آن حضرت از این عمل چه بود؟
مگر یک مرتبه آیه تطهیر را در شأن آنها قرائت کردن
کافی نبود؟ برای آنکه تمام مردم و تمام مسلمانان چه
افرادی که در مدینه هستند و چه افرادی که در طول
این مدت از خارج به مدینه می آیند همه مطلع شوند
و برای دیگران نیز این عمل آن حضرت را نقل کنند.
و عجیب است که آن حضرت به این ندا تنها
اکتفا نمی فرمود بلکه با دو دست دو طرف در خانه را
می گرفت و آنگاه ندا می فرمود: **الصَّلَاةَ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ،**
السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ ﴿۱﴾ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً ﴿۲﴾.
در صورتی که اگر زنهای پیغمبر جزء اهل بیت بودند
لا اقل یک مرتبه باید پیغمبر این ندا را در خانه خود
برای زنهای خود بنماید، و هیچ کس ادعا ننموده
حتی بعضی از زنهای پیغمبر که خیلی دوست داشتند
که محترم و معزّر باشند چنین دعوائی ننموده اند و در
هیچ روایت نیامده و در هیچ کتابی دیده نشده است،

بلکه خود عائشه که یکی از راویان این حدیث است خود معترف است که این آیه در شأن رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام است، و بعد از رحلت حضرت رسول اکرم نیز هیچ دیده نشده که یکی از زنه‌های آن حضرت خود را جزء اهل بیت بداند و یا به آیه تطهیر در شأن خود استشهاد کند، و نیز دیده نشده است که یکی از صحابه یا تابعین زنه‌های رسول خدا را جزء اهل بیت بدانند و به آیه تطهیر در شأن آنها استشهاد کنند.

حتّی آنکه عائشه وقتی که برای جنگ با امیرالمؤمنین به بصره حرکت کرد با معیت طلحه و زبیر و محمّد بن طلحه و عبد الله بن زبیر و مروان حکم، و دوازده هزار نفر از اصحاب رسول خدا و غیره را با خود به بصره برد، کاغذها به بزرگان بلاد از اصحاب رسول خدا و غیر اصحاب نوشت و آنها را به یاری خود دعوت کرد و در آن نامه‌ها القاب خاصّی برای خود می‌نویسد مانند حَبِيبَةُ رَسُوْلِ اللّٰهِ يَا اُمَّ الْمُؤْمِنِيْنَ، ولی ابدأً اسمی و رسمی از عنوان اهل بیت بر خود نمی‌گذارد و نمی‌تواند بگذارد، و هیچ دیده نشده که به

آیه تطهیر در شأن خود استدلال کند با آنکه در آن
مواقف عجیب و مواقع خطیر لازم بلکه ضروری بود
برای جلب مردم و دفاع از جرم خود به کوچک‌ترین

چیزی که در او شائبه فضیلت و مزیتی است
متشبت گردد.

از همه اینها گذشته می‌بینیم در حضور
معاندین مانند معاویه و امثال او چون شأن نزول آیه
تطهیر را فقط درباره پنج تن حکایت می‌کند انکار
نموده‌اند.^۱

باری تا به حال آنچه گفته شد، راجع به شأن
نزول آیه و بیان روایات وارده در این باب بود، اینک
باید به تفسیر آیه شریفه و مفاد و مفهوم آن عطف
توجه کنیم:

تفسیر آیه شریفه تطهیر

^۱ راجع به آیه تطهیر یک مطلب باید بحث و تدقیق گردد و روشن شود که
لغت اهل البیت به چه عنایتی ذکر شده است، آیا عنایت این است که آنها
ساکنان همیشگی بیت رسول الله هستند و با آن حضرت در یک خانه زندگی
می‌کنند؟ که البته موجب اشکال است، یا مقصود نسل آن حضرت است؟ یا
اساساً از اول از لغت بیت یک مفهوم معنوی انسانی در نظر گرفته شده است.
بنابر بعضی از معانی، رسول خدا خود از اهل البیت و فردی از اهل البیت
است، و بنا بر بعضی از معانی دگر ایشان خودشان از اهل البیت خارجند و
معمولاً معصومین دیگر را اهل بیت رسول الله می‌خوانند و خود ایشان اهل
بیت رسول الله خوانده نمی‌شوند، علاوه چگونه است که گاهی ابن عباس
و محمد ابن الحنفیه تا رسد به زید بن علی بن الحسین خود را از اهل البیت
می‌خوانند؟ و چون از نقطه نظر روایات وارده، اهل البیت اختصاص به پنج
تن و نه امام از ذریه حضرت سید الشهداء دارد استفاده این معنی از اهل
البیت به عنایت خاصه لغوی و استعمالیه شایان دقت است.

﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ...﴾ ﴿إِنَّمَا﴾ ﴿إِنَّمَا﴾ از حروف حصر

است بلکه در نزد اهل ادب از عربیت از سایر ادوات حصر قوی تر است، و مفادش حصر اراده خدا در

عصمت اهل بیت است. چون اوّلاً حصر اراده خدا را

در ضمیر ﴿كُم﴾ می نماید ﴿لِيَذْهَبَ عَنْكُم﴾ لیکن

﴿أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ که منصوب است چه بنابر باب

اختصاص بوده باشد یا از باب مدح یا از باب ندا یعنی

أَخْصُ أَهْلَ الْبَيْتِ يَا أَمْدُحُ أَهْلَ الْبَيْتِ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ در

هر صورت مفسّر و مبین ضمیر ﴿عَنْكُم﴾ است و در

نتیجه حصر اراده خدا در عصمت اهل بیت خواهد

شد.

و این حصر در واقع به دو حصر تجزیه و

قسمت می شود: اوّل - حصر اراده خدا در عصمت،

که همان از بین بردن رجس و طاهر کردن بوده باشد

و مفادش این می شود که خدا غیر از اراده عصمت

اراده دیگری درباره اهل بیت ندارد.

دوّم - حصر اراده خدا در عصمت خصوص

اهل بیت و مفادش این می شود که خدا اراده عصمت

در غیر اهل بیت ندارد، مثل آنکه کسی بگوید: من به

خانه شما نیامدم مگر برای زیارت شما که اولاً
می فهماند برای زیارت آمده و مقصودی دیگر نداشته
است و ثانیاً می فهماند که فقط برای زیارت شما آمده
نه زیارت شما و افراد دیگر. و البته استفاده دو حصر
مستقلاً از یکی از ادات حصر مشکل است لیکن

بدین

قسم که بیان شد یک حصر است که به دو حصر تجزیه و تقسیم می‌گردد. و این اراده خدا اراده تکوینی اوست نه اراده تشریحی که عبارت از حکم و قانون و امر و نهی بوده باشد، چون معلوم است که اینها اختصاص به اهل بیت ندارد بلکه جمیع امت بلکه جمیع بشر در این اراده مساوی هستند، و چون اراده پروردگار بلکه هر اراده‌ای خواه تکوینی و خواه تشریحی از مراد تخلف نمی‌کند؛ منتهی در تشریح، مراد جعل حکم است و در تکوین مراد، عین وقوع در عالم کون و خارج است، بنابراین اراده عصمت خدا عین تحقق عصمت و واقعیت عصمت درباره آنهاست، ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱.

و به بیان دیگر اراده خدا علت پیدایش موجودات است و علت از معلول تخلف نمی‌پذیرد، بنابراین اراده عصمت مستلزم تحقق عصمت است. و مراد از رجس^۲ قذارت است و چیز قدر چیزی را

^۱ سوره یس: ۳۶ - آیه ۸۳.

^۲ در «نهایه» ابن اثیر ج ۲ ص ۲۰۰ گوید: الرجس: القدر و قد یعبر عن الحرام و الفعل القبیح و العذاب و اللعنة و الکفر. و در «لسان العرب» ج ۶ گوید:

گویند که طبع از آن متنفر و نفس از آن

مشمئز می‌گردد، و در فارسی کثافت و آلودگی و

پلیدی را گویند. گاهی از اوقات این پلیدی به حسب

الرجس: القدر... و الرجس: العذاب كالرجز و اما الرجز فالعذاب و العمل الذى يؤدى الى العذاب، و الرجس فى القرآن: العذاب كالرجز، و قال ابن الكلبي فى قوله تعالى: فانه رجس، الرجس: المأثم، و قال مجاهد: كذلك يجعل الله الرجس قال: ما لا خير فيه، و قال ابو جعفر: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ قال: الرجس الشك. انما الخمر و الميسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه، قال الزجاج: الرجس فى اللغة اسم لكل ما استقدر من عمل فبالغ الله فى اسم هذه الأشياء و سماها رجسا، و يقال: رجس الرجل رجساً و رجس يرجس: اذا عمل عملاً قبيحاً، و قال ابن الكلبي: رجس من عمل الشيطان اى مأثم، و فى الحديث: اذا كان احدكم فى الصلاة فوجد رجساً أو رجزاً فلا ينصرف حتى يسمع صوتاً أو يجد ريحاً، و رجس الشيطان: وسوسته.

و در «تاج العروس» ج ٤ ص ١٥٩ گوید: و الرجس بالكسر: القدر و الشئ القدر، و قال ابن الكلبي فى قوله تعالى: ﴿فانه رجسٌ أو فسقاً﴾، و كذا فى قوله تعالى: ﴿رجس من عمل الشيطان﴾. قال الرجس: المأثم و الرجس: العذاب و العمل المؤدى الى العذاب. و فى التهذيب: و اما الرجز فالعذاب و العمل الذى يؤدى الى العذاب، و الرجس العذاب كالرجز قلبت الزاى سيناً كما قيل: الأسد و الأزد. و قال ابو جعفر فى قوله تعالى: ﴿انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيراً﴾ اى الشك. و رجس (كفرح و كرم) رجساً و رجاسة ككرامة عمل عملاً قبيحاً. و قال فى «مجمع البحرين» قوله تعالى: ﴿كذلك يجعل الله الرجس على الذين لا يؤمنون﴾: اى اللعنة فى الدنيا و العذاب فى الآخرة. قوله: ﴿فزادتهم رجساً الى رجسهم﴾: اى نتناً الى ننتهم، و التتن عبارة عن الكفر اى كفراً الى كفرهم. قوله: ﴿انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت﴾: اى الاعمال القبيحة و المأثم، و الرجس لطح الشيطان و وسوسته. و در «شرح قاموس اللغة» گوید: رجس: پلیدی.

ظاهر است مانند پلیدی خوگ در قول خداوند

عزوجلّ که می‌فرماید: ﴿أَوْ لَحْمِ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ﴾

(سوره انعام ۶ - آیه ۱۴۵)، و گاهی از اوقات به

حسب باطن است و آن همان کثافات معنوی است

مانند کفر و شرک و شکّ به خداوند عزوجلّ و کردار

ناشایسته و اخلاق ناپسندیده چنانکه فرماید: ﴿وَأَمَّا

الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَ

مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ﴾ (سوره توبه ۹ - آیه ۱۲۵).

«و اما آن کسانی که در دل‌های آنان مرض است

نزول سوره قرآن موجب زیادی کثافت نفس و پلیدی

روان آنها می‌گردد و پلیدی تازه بر روی پلیدی سابق

نفس آنان وارد می‌کند و در حال کفر جان می‌دهند».

عصمت اهل بیت عالیترین درجه عصمت

است

و علی‌ایّ حال این پلیدی معنوی یک نوع اثر

شعوری و ادراک نفسانی از تعلق قلب است به اعتقاد

باطل و یا عمل زشت و قبیح، چون اصل معنی رجس

و حقیقت ریشه و ماده آن همان تزلزل و اضطراب و

حرکت و نوسان است و تمام اعتقادهای باطل و یا

اعمال قبیحه از اضطراب نفس و عدم اطمینان

سرچشمه می گیرد، بنابر این از بین بردن رجس، از بین بردن اضطراب و نوسان روحی و شک و تردید و در نتیجه از بین بردن اعتقادات باطل و اخلاق زشت و ملکات ردیه و پست و بالأخره اعمال ناپسند و ناشایسته خواهد بود. و چون طهارت در مقابل قذارت، و تطهیر اهل بیت ملازم با زدوده شدن کثافات روحی و اخلاقی و گناه است، بنابر این با جمله ﴿وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً﴾ می رساند که هر صفت نیک و هر ملکه نیکو و هر عقیده پاک و هر کردار پسندیده جایگزین آن مراتب از قذارت خواهد شد؛ یعنی به جای شک، ملکه یقین و اطمینان، و به جای بخل و حسد و حقد و کینه و شخصیت طلبی و جاه پرستی و مال اندوزی و ریاست طلبی، ملکه انفاق و ایثار و گذشت و عفو و اغماض و خداپرستی و خدا دوستی و ذلّ عبودیت در مقابل عظمت حضرت ربّ الارباب خواهد نشست، و آن همان ملکه عصمت است که از آیه استفاده می شود.

بنابراین چون به اراده الهیه نفس اهل بیت منزّه و مبرّای از هرگونه عیب و کدورت معنوی شده

است ملکات و اخلاق آنها که قوای نفس محسوب
می‌شوند به دنبال طهارت نفس نیز پاک و منزّه
خواهد بود و به دنبال ملکات و اخلاق، اعمال آنها
که زائیده شده اخلاق و ملکات و نیّات آنهاست
صالح و پسندیده خواهد بود، بنابراین

از اهل بیت معصیت سر نمی زند به علت آنکه
نیت معصیت نمی کنند، و نیت معصیت نمی کنند
چون میل و اشتهای به گناه را ندارند، و میل و اشتهای
به گناه را ندارند چون در نفس آنان نقطه تاریک و
سیاهی یا خطّ آلوده و کثیفی نیست تا به پیرو آن، این
میل و اشتهایی که حکم طفل متولد از قوای نفسانیّه
را دارد پیدا شود.

و چون این آیه مبارکه ذهاب رجس را از
نفوس آنان می رساند، بنابراین از همه مراتب
وجودی آنان که تابع و پیرو نفس آنان است ذهاب
رجس خواهد شد.

و این عالی ترین درجه عصمت است، یعنی
عصمت در سرّ و عصمت در نفس و عصمت در
قوای خیالیّه و وهمیّه و عصمت در افعال خارجیّه،
**عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ أَمَنَكُم مِّنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُم مِّنَ
الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَكُم تَطْهِيراً.**

و از همین جا می توان استدلال بر امامت

^۱ یک فقره از زیارت جامعه کبیره.

امیرالمؤمنین علیه السّلام نمود چون خود آن حضرت مدّعی خلافت بعد از رسول اکرم بودند و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام نیز مدّعی خلافت آن حضرت بودند و نیز حضرت زهراء علیها السّلام به امامت آنها قائل بودند و چون این چهار نفر از اهل بیت هستند و به مقتضای آیه کریمه، معصوم اند و معصوم دروغ نمی گوید چون دروغ رجس است، بنابر این بالاستلزام امامت آن حضرت ثابت است، و از این استدلال برای عامّه که منکر امامت آن حضرت اند راه گریزی نیست.

و می توان استدلال بر غصب فدک نمود چون حضرت صدیقّه علیها السّلام به مقتضای این آیه معصوم است و معصوم دروغ نمی گوید و مال مردم را نمی برد، اگر فدک مال مسلمانان بود چگونه معصوم ادّعای ملکیت آن را برای خود می نماید؟!

مرحوم سیّد شرف الدّین (ره) گوید: نبهانی در اوّل کتاب خود بنام «الشّرف المؤبّد» آیه تطهیر را ذکر کرده و سپس گوید: جماعتی از اعلام (عامّه) از این آیه استفاده عصمت برای اهل بیت علیهم السّلام نموده اند، و اینک ما عین الفاظ او را بیان می کنیم.

امام ابو جعفر محمد بن جریر طبری در «تفسیر»

خود گوید: خدا می گوید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ

عَنْكُمْ ﴿السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ يَا أَهْلَ مُحَمَّدٍ ﴿وَيُطَهِّرَكُمْ﴾

مِنَ الدَّنَسِ الَّذِي

يَكُونُ فِي مَعَاصِي اللَّهِ ﴿تَطْهِيراً﴾.

«خدا اراده کرده است که هرگونه زشتی و بدی و عمل شنیعی را از شما ای اهل محمد از بین ببرد و شما را از چرک و کثافت روحی که نتیجه معاصی و گناه در مقابل عظمت حریم درگاه قدس کبریائی است پاک و پاکیزه گرداند».

مراد از رجس در آیه تطهیر

و از ابو زید روایت شده است که: إِنَّ الرَّجْسَ هَاهُنَا الشَّيْطَانُ «مراد از رجس در آیه تطهیر شیطان است».

و نیز طبری به سند متصل خود از سعید بن قتاده روایت کرده است که او در قول خداوند تعالی: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ گفته است مراد: أَهْلُ بَيْتِ طَهَّرَهُمُ اللَّهُ مِنَ السُّوءِ وَ خَصَّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ. «معنی آیه این است که خدا شما اهل بیت را از هر سوء و بدی پاک گردانیده و به رحمت خاصه خود اختصاص داده است».

و ابن عطیه گوید: مراد از رجس، گناه و عذاب است، و بر نجاسات و نقصانها نیز گفته

می‌شود، و همه این مراتب را خدا از اهل بیت زدوده است.

و امام نووی گفته است: مراد از رجس، شک است و بعضی گفته‌اند: عذاب است و بعضی گفته‌اند: گناه است.

و ازهری گفته است: رجس اسمی است برای هر چیز بد و کثیف خواه عمل انسان باشد خواه غیر آن.

و شیخ محیی الدین عربی رجس را در باب ۲۹ از «فتوحات مکیّه» به معنای تمام زشتی‌ها معنی نموده است و عبارت او به هنگام ذکر پیامبر چنین است: قَدْ طَهَّرَهُ اللَّهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ تَطْهِيراً وَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ، وَ هُوَ كُلُّ مَا يُشِينُهُمْ فَإِنَّ الرَّجْسَ هُوَ الْقَدْرُ عِنْدَ الْعَرَبِ، هَكَذَا حَكَى الْفَرَّاءُ.^۱ «خداوند پیغمبر و اهل بیتش را از هر زشتی و هر عیب معنوی پاک نموده است چون معنی رجس قدر است در نزد اعراب و قدر هر چیز بد و زشت و قبیح را گویند خواه ظاهر باشد خواه باطن».

^۱ «الکلمة الغراء» پاورقی ص ۲۱۷ و ص ۲۱۸.

صدوق با سند متصل خود از عبد الغفار

الجازی از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده است فی قولِ الله عَزَّوَجَلَّ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ

الله لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ
تَطْهِيراً﴾ قَالَ: الرِّجْسُ هُوَ الشُّكُّ^۱.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «مراد از

رجس در آیه تطهیر شک است».

و محمد بن حسن صفار در «بصائر الدرجات»

با سند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: الرِّجْسُ

هُوَ الشُّكُّ وَ لَا نَشْكُ فِي رَبِّنَا أَبَدًا^۲. «مراد از رجس، شک

است و ما هیچ گاه در خدای خود شک نمی‌نمائیم».

و نظیر این تفسیر را محمد بن یعقوب کلینی

با دو سند متصل خود از ابو بصیر از حضرت صادق

علیه السلام در ذیل روایت مفصّلی نقل می‌کند،^۳ و ما

در پاورقی صفحات قبل از «تاج العروس» و «لسان

العرب» نقل کردیم که آنها از حضرت ابی جعفر امام

محمد باقر علیه السلام رجس را به معنی شک

حکایت کرده‌اند.

^۱ «غایة المرام» ص ۲۹۳ حدیث پنجم.

^۲ «غایة المرام» ص ۲۹۳ حدیث چهارم.

^۳ «غایة المرام» ص ۲۹۲ حدیث دوّم و ص ۲۹۳ حدیث سوّم.

و از محمد بن عباس ابن ماهیار با سند متصل

خود از حضرت صادق، از حضرت باقر، از حضرت

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت

شده است که قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:

فَضْلُ أَهْلِ الْبَيْتِ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ

يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾، فَقَدْ طَهَّرَنَا اللَّهُ مِنَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ

مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ عَلَيَّ مِنْهَا جِ الْحَقُّ^۱.

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

می فرماید: فضل و شرف اهل بیت که در گفتار

خداوند در قرآن مجید آمده است این طور نیست که

می پندارند؛ خداوند در آیه تطهیر می فرماید: ما

رجس را از آل محمد برداشتیم و به آنها طهارت

دادیم. پس خداوند تبارک و تعالی ما را از هر عمل

قبیحی چه ظاهر و چه باطن بر اساس و منهاج حق و

صراط مستقیم پاک و مبرا داشته است».

و در تفسیر «الدّر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹

گوید:

^۱ «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث پانزدهم.

اخرج ابن جرير و ابن ابى حاتم عن قتاده -

رضى الله عنه - فى قوله: ﴿إِنَّمَا

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً ﴿١٣﴾ قَالَ: هُمْ أَهْلُ بَيْتِ طَهْرِهِمُ اللَّهُ مِنْ
السُّوءِ وَ اخْتَصَّهُمْ بِرَحْمَتِهِ. قَالَ: وَ حَدَّثَ الضَّحَّاكُ بْنُ

مُزَاهِمٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَانَ يَقُولُ:

نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ طَهْرِهِمُ اللَّهُ مِنْ شَجَرَةِ النُّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ

الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَ مَعْدِنِ الْعِلْمِ.

وَ أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ وَ الطَّبْرَانِيُّ وَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ وَ أَبُو نَعِيمٍ وَ

الْبَيْهَقِيُّ مَعَا فِي الدَّلَائِلِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا

- قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ

قَسَمَ الْخَلْقَ قِسْمَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمَا قِسْمًا، فَذَلِكَ

قَوْلُهُ: ﴿وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ﴾، فَأَنَا

مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (ثُمَّ سَأَلَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ:): فَأَنَا

وَ أَهْلُ بَيْتِي مُطَهَّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ.

در خطبة ٨٦ از «نهج البلاغه» امیرالمؤمنین

علیه السلام می فرماید: فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنِي تُوْفِكُونَ وَ

الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ، فَأَيْنَ

يُتَاهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ نَبِيَّكُمْ وَ هُمْ أَرْزَمَةٌ

الْحَقُّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ فَانزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ

مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرِدْوَهُمْ وَرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ^۱.

ابن ابی الحدید در شرح این فقرات گوید: و رسول خدا بیان فرموده است که مراد از عترت کیست آنجا که گفته است: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ** گفته است **عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي**، و در جائی دیگر وقتی که کساء بر سر اهل خود انداخت و آیه **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾** نازل شد خودش بیان فرمود که: **اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ**

الرِّجْسَ^۲. اگر بگوئی این عترتی که امیرالمؤمنین در این جمله از خطبه قصد فرموده کیست؟ می گویم: مقصود اوست و دو فرزندش، و اصل در حقیقت خود اوست چون دو فرزندش تابع او هستند و نسبت آن دو به امیرالمؤمنین با وجود خود آن حضرت مثل نسبت ستارگان درخشان در مقابل

^۱ «نهج البلاغة» طبع مصر با حواشی عبده ص ۱۵۴.

^۲ مستشار عبدالحلیم جندی که از ارکان مجلس اعلای شئون اسلامیة مصر است، در کتاب ارزشمند خود: «الإمام جعفر الصادق» از ص ۷۱ تا ص ۷۴ بحثی درباره اهل بیت و معنی آن از جهت قرآن و سنت آورده است. و پس از بیان هفت احتمال و قول درباره آن، در تتمه آن نتیجه گیری کرده است که: اهل بیت از روی شواهد قرآنی و اخباری، همانست که شیعه بر آن اعتقاد دارند.

طلوع خورشید تابنده است، و پیغمبر به این رمز اشاره فرموده است که **وَ أَبُوکُمْ خَيْرٌ مِنْکُمْ**. و اینکه فرمود: **وَ هُمْ اَزِمَّةُ الْحَقِّ** جمع زمام است مثل آنکه حق را دایره مدار آنها فرموده است که هر جا دورزند حق نیز با آنها دورزند و هر جا بروند حق با آنها به همان جا برود، همچنانکه ناقه پیرو زمام خود است و تابع آن، و پیغمبر بر این حقیقت اشاره فرموده که **وَ اَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ**. و

اینکه فرمود: **وَ اَلْسِنَةُ الصِّدْقِ** این از الفاظ شریفه قرآن است، قال الله تعالی: **﴿وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْاٰخِرِيْنَ﴾** چون از آنها نه حکمی و نه گفتاری صادر نمی شود مگر آنکه موافق حق است، و صواب آن است که آنها را خدا مانند زبانهای صدق قرار داده که ابداً از آنجا دروغ بر نمی خیزد و مثل آنکه بر راستی مهر شده است.

و اینکه فرمود: **فَاَنْزَلُوهُمْ مِّنْ اَنْزَالِ الْقُرْاٰنِ** در این جمله سرّ بزرگی پنهان است و آن اینکه امیرالمؤمنین مکلفین را امر فرموده به اینکه عترت را در بزرگداشت و تعظیم و انقیاد و اطاعت از او امر مانند

قرآن قرار دهند.

اگر بگوئی: از این سخن امیرالمؤمنین استفاده

می‌شود که عترت معصوم‌اند پس رأی اصحاب شما

در این مطلب چیست؟ می‌گویم: ابو محمد بن متوَّیه

در کتاب «کفایه» تصریح کرده بر آنکه علی علیه

السّلام معصوم بوده است و اگر چه واجب العصمة

نبوده و عصمت نیز شرط امامت نیست لیکن ادلّه و

نصوص دلالت بر عصمت او دارند، و یقین بر صفای

باطن و مغیبات او قائم است؛ و این عصمت از

اختصاصات اوست که احدی از اصحاب رسول خدا

حائز این مقام نیستند، و فرق آشکاری است بین

گفتار ما که بگوئیم: زید معصوم است و بین گفتار ما

که بگوئیم: زید واجب العصمة است چون امام است

و شرط امام این است که معصوم بوده باشد. آن

سخن اوّل مذهب ماست و سخن دوّم مذهب امامیه^۱.

بالجمله ما در معنای رجس کلام مؤالف و

مخالف را بیان کردیم تا دانسته شود همه بر این معنی

^۱ «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۲۰ جلدی ج ۶ ص ۳۷۵ الی ص ۳۷۷ و عین این مطلب را نیز از ابن ابی الحدید محدّث بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۹۱ تحت عنوان حدیث سی و ششم نقل کرده است.

متفق‌اند که مراد از آن در این آیه هر گونه آلودگی و پلیدی ظاهری از اعمال قبیحه و کردار ناپسندیده، و پلیدیهای باطنی از شک و شرک و کفر و ملکات سیئه و اخلاق ناستوده و نیات و خاطرات نکوهیده است، و اهل بیت از همه مراتب آنها معصوم هستند. و این معنی از عصمت منافات با اختیار آنان در اعمال و انتخاب آنان در کیفیت عمل ندارد چه این اراده خدا خارج از مرحله اختیار نیست بلکه از راه اختیار است و در این صورت محقق اختیار و مثبت انتخاب است. خدا که هویت و ذات آنها را پاک نموده است، همه مراحل وجودی آنان را پاک نموده، و یکی از

مراحل، اختیار است. بنابراین افعالی که از آنها سر می‌زند همه بر پایهٔ اختیار بوده است و چون اختیار متولد از نفس شریف و پاک و مبرا است لذا با اختیار، افعال و اعمال پسندیده را می‌نمایند نه به اضطرار و جبر، و در مقابل آنان افرادی که ذاتشان شقی است و نقطهٔ خیری در آن مشهود نیست به پیرو نفس آلوده و کثیف، ملکات و اخلاق، و به پیرو آن نیات و خاطرات، و به پیرو آن اعمال آنها قبیح و زشت می‌باشد، و افراد دیگر که بین این دو دسته واقع‌اند آنها قدری طهارت نفس دارند و قدری آلودگی، و به هر مقدار که آلودگی کمتر باشد و طهارت بیشتر، افعالشان در خارج بهتر و خالص‌تر و پسندیده‌تر است، و به هر درجه که طهارت کمتر و آلودگی بیشتر، نیات و کردارشان در خارج تاریک‌تر و از اخلاص دورتر و کثیف‌تر است. و بین این دو مرحله مردمانی **لا تُعَدُّ وَ لا تُحْصَى** در درجات مختلف قرار گرفته‌اند و اعمال هر یک زائیدهٔ نیت، و نیت هر یک زائیدهٔ ملکات نفسانی، و ملکات نفسانی بر اثر اختلاف درجات آلودگی و طهارت نفوس آنها

متفاوت است، از کوزه همان برون تراود که در اوست.

مَلَكْنَا فَكَانَ الْعَفْوُ مِنَّا سَجِيَّةً *** فَلَمَّا مَلَكَتُمْ سَأَلَ

بِالِدَمِ أَبْطَحُ

وَ حَلَلْتُمْ قَتَلَ الْأَسَارَى فَطَالَ مَا *** غَدَوْنَا عَلَى

الْأَسْرَى فَتَعَفَوْا وَ نَصَفَحُ

وَ حَسْبُكُمْ هَذَا التَّفَاوُتُ بَيْنَنَا *** وَ كُلُّ إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ

يَرَشَحُ

عفو و اغماضی که امیرالمؤمنین علیه السلام با دشمنان خود مانند مروان حکم و عائشة بعد از واقعه جمل نمود عقل را مبهوت می کند، اینها بر پایه عصمت است چون تا نفس بدین پایه پاک و منزّه نباشد عمل خارجی به این حد پاک و مبرّی نخواهد بود.

وَ إِنَّا أَرْوَاهُكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طَيِّبَتِكُمْ وَاحِدَةً طَابَتْ

وَ طَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ
بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ^۱.

^۱ یک فقره از زیارت جامعه کبیره.

إِلَى أَهْلِ بَيْتِ أَذْهَبَ الرَّجْسُ عَنْهُمْ *** وَ صُفُّوا مِنْ

الْأَذْناسِ طُرًّا وَ طَيِّبُوا

إِلَى أَهْلِ بَيْتِ مَا لِمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا *** مِنَ النَّاسِ عَنْهُمْ

فِي الْوِلَايَةِ مَذْهَبُ

وَ حُبُّهُمْ مِثْلُ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهُ *** عَلَى النَّاسِ مِنْ بَعْضِ

الصَّلَاةِ لِأَوْجَبُ^۱

شبهات وارده پیرامون آیه تطهیر و پاسخ آنها

اما شبهاتی که در پیرامون این آیه وارد شده

است:

اول - آنکه مراد از اراده، اراده تشریحیه

خداست یعنی خدا اراده کرده است که به وسیله امر

و نهی و وعد و وعید و تشریح احکام و سنن شما را

به مقام طهارت برساند و بنابراین طهارت مستند به

افعال آنها خواهد بود در اثر پیروی از احکام خدا؛

مثل آنکه می فرماید: ﴿ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ

حَرْجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ ﴾^۲.

«خدا نخواسته است که به واسطه احکام دینی

^۱ «دیوان السید الحمیری» ص ۶۶.

^۲ سوره مائده: ۵ - آیه ۶.

شما را در مضیقه و تنگی بیفکند بلکه اراده کرده است که شما را پاک و منزّه کند و نعمتش را بر شما تمام کند»، و بنابراین از آیه تطهیر استفاده عصمت نخواهد شد.

این شبهه صحیح نیست چون اگر مراد از اراده تطهیر، اراده تشریحیه بود این اختصاص به اهل بیت نداشت بلکه اراده تشریحیه او شامل تمام مسلمین بلکه تمام افراد بشر می شود. حکم و قانون و امر و نهی برای همه آنهاست و اراده طهارت و رفع قذارت به وسیله جعل قانون نسبت به همه عمومیت دارد، و سابقاً ذکر کردیم که آیه با **إِنَّمَا** شروع شده و از آن حصر استفاده می شود یعنی منحصرأ خدا درباره اهل بیت اراده تطهیر کرده است و البته این اراده تکوینی خواهد بود و آن مستلزم عصمت است، مانند آنکه درباره مریم می فرماید: **﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَي نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾**^۱.

«و زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم خدا تو

^۱ سوره آل عمران ۳ - آیه ۴۲.

را برگزیده و پاک و منزّه قرار داده و برگزیده از میان
زن‌های جهان».

معلوم است که این پاکی در این آیه پاکی ذاتی
قبل از عمل است نه پاکی مسبب و معلول از عمل و
بعد از عمل، بلکه میتوان گفت: آیه تطهیر ﴿انما يريد
الله﴾ در اراده تکوینیّه و استفاده عصمت از این آیه
صریح‌تر است چون ممکن است احتمال داده شود
که طهارت مریم طهارت حاصل از امر و نهی و
تشریح بوده است گر چه این احتمال خلاف ظاهر
است، لکن خلاف نصّ و خلاف صراحت نیست؛
امّا در

آیه تطهیر چون ﴿انَّمَا﴾ نصّ در حصر است و حصر، منافات با عمومیت تکلیف نسبت به همه افراد دارد، لذا آیه تطهیر در ایفای معنی عصمت برای اهل بیت قوی تر است از آن آیه در ایفای معنی عصمت برای مریم.

و اگر گفته شود که: مراد از اذهاب رجس و تطهیر، همان اراده تقوای شدید است که خدا آن را فقط از اهل بیت خواسته است و تکلیف آنها را سخت تر قرار داده مانند آنکه بر رسول اکرم نماز شب واجب بوده است و روزه وصال جایز بوده است و نظایر اینها از تکالیف سخت و صعب، و بنابراین مراد از اراده خدا در این آیه همان اراده تشریحیه و جعل حکم می باشد و این منافات با حصر این اراده در اهل بیت ندارد.

جواب آن است که: اهل بیت مجموع پنج تن هستند بدون شک و خود حضرت رسول هم از اهل بیت اند و عصمت آن حضرت بلا شک مسبب از عمل نبوده بلکه موهبت الهیه بوده، بنابراین معنی ندارد شدت تکلیف نسبت به آن حضرت مقدمه برای طهارت شود؛ خلاصه آنکه این آیه در مقام

امتنان و موهبت امر فوق العاده‌ای است و در حصول طهارت به وسیلهٔ تکلیف سخت چه متنی خواهد بود. و چون ارادهٔ اذهاب رجس و تطهیر در آیهٔ مبارکه نسبت به همهٔ اهل بیت به سیاق واحد و کیفیت واحدی است بنابراین مراد از اراده، ارادهٔ تشریحیه و جعل حکم نخواهد بود.

دوّم - آنکه مراد از اهل بیت خصوص زن‌های پیغمبر بوده باشند و مراد از ارادهٔ اذهاب رجس و تطهیر، ملازمت تقوای شدید و مراعات احکام شرعیّه است بیش از سایر مسلمانان، بقرینهٔ آنکه در آیات قبل تصریح می‌کند بر آنکه ثواب آنها در صورت اطاعت امر خدا دو برابر، و عقاب آنها نیز در صورت مخالفت امر خدا و بجا آوردن کار قبیح دو برابر است، و نیز تصریح می‌کند که شما مانند سایر زنها نیستند. و علاوه بر آن آیهٔ تطهیر در میان آیات راجعه به زوجات رسول خدا واقع شده، قبل از این آیه و بعد از این آیه از احکام و تکالیف آنها بیان شده است و چگونه می‌شود یک نیمه از یک آیه راجع به غیر آنها باشد و صدر آن آیه راجع به زوجات و ذیل

آن راجع به خمسه اصحاب کساء؟ و شاهد بر این
گفتار روایاتی است که آیه تطهیر را اختصاص به
زنهای رسول خدا داده است.

اما آیات قبل و بعد این است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ

قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ

الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنِ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسْرِحْكِنَّ
 سَرَاحًا جَمِيلًا* وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ
 الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا*
 يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ
 لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا* وَمَنْ
 يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا
 مَرَّتَيْنِ وَاعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا* يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ
 كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ
 فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا* وَ
 قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ
 أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا
 يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
 تَطْهِيرًا وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ
 الْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا*^١

اما روايات آنکه، سیوطی در تفسیر خود و ابن

حجر هیتمی گفته‌اند که: این قول به ابن عباس نسبت

داده شده است.^٢

سیوطی گوید: ابن ابی حاتم و ابن عساکر از

عکرمه از ابن عباس روایت کرده‌اند که او گفته است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾

درباره زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده

^١ سوره احزاب ٣٣ - آیه ٢٨ تا ٣٤.

^٢ «الدرّ المثور» ج ٥ ص ١٩٨ و «الصواعق المحرقة» ص ٨٥.

است. و عِكْرَمَه گفته است: مَنْ شَاءَ بَاهَلْتُهُ، إِنَّهَا نَزَلَتْ
فِي أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «هر کس
بخواهد من حاضر هستم با او مباحله کنم که این آیه
درباره زنان پیغمبر وارد شده است».

و دیگر آنکه ابن مردویه از طریق سعید بن
جبیر از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که او
گفته: «درباره زنان پیغمبر وارد شده است».

روایت سوّم آنکه ابن جریر و ابن مردویه از
عکرمه روایت کرده‌اند که او در قول خداوند: ﴿إِنَّمَا
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ قَالَ:
لَيْسَ بِالَّذِي تَذْهَبُونَ، إِنَّهَا هُوَ نِسَاءُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَسَلَّمَ».

عکرمه در این آیه تطهیر گفته: «مراد از اهل
بیت آن نیست که شما عقیده دارید، مراد زنان
پیغمبرند».

روایت چهارم آنکه ابن سعد از عروه درباره
آیه تطهیر روایت کرده است که او گفته: این آیه در
اطاق عائشه وارد شده و مراد از اهل بیت، زنهای

باری این چند حدیث را دشمنان اهل بیت و مبلغین خوارج و دست‌پروردگان بنی امیّه حربۀ دست خود قرار داده و تا توانسته‌اند کوشیده‌اند که به وسیله آن مدلول آیه را از اهل بیت عصمت برگردانند و اذهان بعضی از غیر مطلعین از تفاسیر و اخبار را مشوّش نمایند. و ما به حول و قوّه خدا چنان دروغ و افترای آنان را روشن می‌کنیم که برای احدی جای تردید نماند.

راویان روایات فوق از دو طریق این گفتار را ذکر کرده‌اند، یکی از طریق عکرمه، و دیگری از طریق مقاتل بن سلیمان، و هر دو نفر آنها از دروغگویان معروف و روایت‌سازان مشهورند؛ و در نزد عامّه روایتشان دارای ارج و قیمت نیست و بر اساس عقیده مذهبی خود که از دشمنان اهل بیت عصمت بوده‌اند خواسته‌اند مسیر مدلول آیه را از آنها منحرف کنند.

امّا عِکْرَمَةَ، غلام ابن عبّاس دارای مذهب

^۱ «الدّرّ المثور» ج ۵ ص ۱۹۸.

خوارج بوده و بالأخصّ از پیروان نجد حروری است که عداوتشان با امیرالمؤمنین علیه السّلام به درجه نهایت است، و عکرمه از مبلغین آنها بوده و به اطراف مسافرت می کرده و مردم را به مذهب خوارج و عداوت با امیرالمؤمنین علیه السّلام دعوت می کرده است، و چون غلام ابن عبّاس بوده و ابن عبّاس از مشاهیر و معاریف اسلام است و رابطه اش با پیغمبر، معلوم و سوابقش مشهود است لذا هر دروغی را که به پیغمبر نسبت می داده به وسیله ابن عبّاس بوده و می گفته است ابن عبّاس مولای من از رسول خدا چنین و چنان روایت کرد، و لذا در این آیه تطهیر نیز از قول ابن عبّاس نقل می کند که مراد زنهای پیغمبر بوده اند.

ذهبی در «میزان الاعتدال»^۱ احوال او را مفصلاً ذکر کرده و مرحوم سیّد شرف الدّین ملخّص آن را در بحث آیه تطهیر آورده است^۲. محصل مطلب آنکه: عکرمه از غلاة خوارج بوده و در تبلیغ این مرام دریغ نمی نموده است.

^۱ «میزان الاعتدال» ج ۳ از ص ۹۳ تا ص ۹۷.

^۲ «الکلمة الغراء» ص ۲۰۹ تا ص ۲۱۳.

از ابن مدائنی نقل است که او گفته: عِکرمه
تابع نجد حَروری است (و حروریّه از شدیدترین
دشمنان امیرالمؤمنین هستند).

و یعقوب حَضرمی گوید: چون عِکرمه از
طایفه اِباضیه بود (و آنها از غُلات

خوارج‌اند) لذا همهٔ مسلمین را غیر از خوارج کافر می‌دانست. و عِکرمه درِ مسجد می‌ایستاد و می‌گفت: در این مسجد یک نفر مسلمان نیست و همه کافرند.

مصعب زبیری گوید: عکرمه خارجی مذهب بوده است، و عطاء، عکرمه را از اباضیه می‌دانست. و احمد حنبل گوید: عکرمه از صُفْرِیّه بوده است (و آنها نیز از غُلات خوارج بوده‌اند).

یحیی بن بُکَیْر گوید: عکرمه به مصر رفت و از آنجا اراده داشت به مغرب برود، و تمام خوارجی که در مغرب هستند دین خود را از عکرمه گرفته‌اند. و خالد بن عمران گوید: ما در مغرب زمین بودیم موسم حجّ رسید، عکرمه در مغرب بود و می‌گفت: من دوست داشتم که در دست خود حربه‌ای داشتم و در راه حاجیان که حجّ کرده می‌ایستادم و همه را گردن می‌زدم (چون قائل به کفر همهٔ اهل قبله بود غیر از طایفهٔ خوارج). و راجع به قرآن نیز بدبین بوده و نظر سوء داشته است.

ایوب از عکرمه حکایت کرده که او می‌گفت: خداوند آیات متشابه را در قرآن آورده تا مردم را

گمراه کند.

این راجع به مذهب و عقیده او. اما درباره کذب و دروغ او داستان‌ها گفته‌اند. ابن ابی شعیب گوید: از حالات عکرمه از محمد بن سیرین پرسیدم، در پاسخ گفت... کذاب و دروغگوست.

عَفَّان گوید که: وَهَيْبُ گُفْتُ: من در نزد یحیی بن سعید انصاری و ایوب بودم که سخن از عکرمه به میان آمد، یحیی بن سعید گفت: مردی کذاب است، ابراهیم بن میسرّه گوید: طاوس یمانی می‌گفت: اگر غلام ابن عباس عکرمه دروغگو نبود مردم از نواحی دور برای اخذ علم از او کاروان‌ها حرکت می‌دادند.

ابراهیم بن مُنْذِرِ گوید: هِشام بن عبد الله مخزومی گفت: شنیدم که ابن ابی ذئب می‌گفت: من عکرمه را ملاقات کردم، در گفتارش موثق نبود.

محمد بن سعد گوید: عکرمه مردی دانشمند و کثیر العلم بود و لکن به حدیث او اهل روایات اعتنا نمی‌کنند و مردم درباره او سخن‌ها می‌گویند. داستان جعل احادیث دروغ او جای تردید نیست.

عبد الله بن حارث گوید: روزی در منزل علی
پسر عبد الله بن عباس رفتم دیدم عکرمه را با طناب
یا زنجیر در گوشهٔ حیاتِ درِ بیت الخلاء بسته است.
به علی گفتم: از خدا شرم نمی‌کنی که غلام پدر خود
را درِ مستراح بسته‌ای؟ علی بن عبد الله گفت: این
مرد خبیث، دروغ بر پدر من می‌بندد (و از زبان او
دروغ از رسول خدا می‌گوید).

و یاقوت رومی در کتاب «مُعْجَم» در احوالات
عکرمه این داستان را نقل می‌کند و سپس از یزید بن
زیاد نقل کرده که او گفته است: من روزی بر علی
پسر عبد الله بن مسعود وارد شدم و عکرمه را در قید
و طنابِ درِ مستراح بسته بود. گفتم: چرا این طور
کردی؟ علی بن عبد الله گفت: این مرد بر پدر من
عبد الله بن مسعود دروغ می‌بندد.

بنابراین دو حکایت گاهی علی بن عبد الله بن
عباس به علتِ دروغ‌هایی که بر پدرش عبد الله بن
عباس بسته بود او را در زنجیر نموده بود و گاهی
علی بن عبد الله بن مسعود به علتِ دروغ‌هایی که بر
پدرش عبد الله بن مسعود بسته او را کنار بیت التّخلیه

محبوس و مقید نموده بود.

و چون معروف شده بود که عکرمه به مولای خود ابن عبّاس خیانت کرده و از قول او دروغ می گوید لذا ابن مُسیّب روزی به غلام خود که نامش بُرّد بود می گفت: بر من دروغ نبندی همان طور که عکرمه بر آقای خود عبد الله بن عبّاس دروغ می بست. و نظیر این گفتار نیز از عبد الله بن عمر روایت شده که او نیز به غلام خود که نامش نافع بود می گفت: بر من دروغ نبندی چنانکه عکرمه بر مولای خود دروغ می بست.

و بر همین اصل بزرگان حدیث از عامّه روایات او را نپذیرفتند و جز بخاری دیگران اعتماد بر روایت او نکردند. مُسلم بن حجّاج از روایت او اجتناب می نمود و جز یکی دو مورد روایتی را از او که مؤیّد و مقرون به روایات دیگر بود روایتی از او نقل نکرد.

مطرف بن عبد الله گوید: شنیدم از مالک که بدش می آمد در حضور او نام عکرمه را برند و از او حتّی یک روایت نقل نکرد.

و احمد حنبل گوید: یاد ندارم که مالک از

عکرمه روایتی نقل کرده باشد مگر در یک موضوع.

و اما درباره سایر افعال و کردار عکرمه:

از کتاب علی بن المدینی نقل شده است که او گفته است: شنیدم از یحیی بن سعید که می گفت: از ایوب نقل کرده اند برای من در وقتی که نام عکرمه در نزد او برده شده است به اینکه نماز را خوب نمی خواند، ایوب در جواب گفته است: آیا نماز می خواند؟

و فضل سینانی گوید: دیدم عکرمه را ایستاده و مشغول بازی با نرد بود.

یزید بن هارون گوید: عکرمه در بصره آمد، ایوب و یونس و سلیمان تیمی به دیدن او آمدند در آن حال عکرمه صدای غناء و موسیقی شنید، به واردین گفت: ساکت شوید و سپس گفت: خدا بکشد او را چقدر خوب می نوازد. یونس و سلیمان که این عمل را از عکرمه دیدند دیگر نزد او نیامدند و بر همین اساس بود که مردم در جنازه عکرمه که در سنه ۱۰۵ یا ۱۰۶ یا ۱۰۷ فوت کرد حاضر نشدند.

سلیمان بن معبد رسنجی گوید: عکرمه و کثیر عزه هر دو در یک روز فوت کردند، همه مردم برای تشییع جنازه کثیر حاضر شدند و جنازه عکرمه را ترک کردند و کسی در آن شرکت نکرد مگر

و مصعب زبیری گوید: چون عکرمة رأی خوارج داشت حاکم مدینه در جستجوی او بود، عکرمة نزد داود بن حصین مختفی شد تا از دنیا رفت و در مدّت حیات خود برای تبلیغ مذهب خوارج به نقاط مختلف دنیا سفر کرد.

ابو طالب گوید که: از احمد حنبل شنیدم که می‌گفت: عکرمة از داناترین مردم بود و لیکن مذهب صفریّه از خوارج را داشت؛ و جائی را وانگذاشت مگر آنکه بدانجا سفر کرد، به خراسان و شام و یمن و مصر و افریقا رفت، و نزد اُمرا و سلاطین می‌رفت و از آنها طلب جایزه می‌کرد، و به نجد نزد طاوس یمانی رفت و یک ناقه از او گرفت.

باری این مختصر از احوالات او بود که ما از «میزان الاعتدال» نقل کردیم. با ملاحظه اینکه مذهب خوارج را داشت و با ملاحظه دروغگو بودن او بالأخصّ که جایز می‌دانست در راه عقیده دروغ گوید، روشن می‌شود که سرّ این روایات مجعوله او چه بوده و به چه علّت مراد از اهل بیت را در آیه

تطهیر به زنان پیغمبر تفسیر کرده است.

خوارج دشمن امیرالمؤمنین علیه السّلام

هستند بالأخصّ عکرمة که از غلات آنها و بالأخصّ

که از مبلغین این مذهب بوده و برای تبلیغ به

کشورهای دوردست سفر

می کرده و عقیده خود را در بین مردم منتشر می نموده است. و آیا در این صورت می توانسته است شأن نزول آیه تطهیر را که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام است بیان کند و او را در بین مردمی که می خواهد آنها را از او برگرداند امام معصوم و مفترض الطاعة قلمداد کند؟ ابداً!

او که مردی دانشمند بوده و خود می گوید: چهل سال در خانه ابن عباس بودم و برای مردم بیان حدیث و علم می کردم و طرق و فنون علم را آشناست، و چون مردی گناه کار و اهل معصیت و دروغ است لذا بهترین وسیله را برای اغوای مردم و دعوت آنها به مذهب خوارج این می بیند که مدلول آیه را از اهل بیت عصمت منحرف کند و به زنها پیغمبر که با آنها عداوتی ندارد نسبت دهد؛ و چون خود در زمان پیغمبر نبوده، لذا بهترین وسیله استخدام، مولایش عبد الله بن عباس است که به این مرد وجیه و مورد احترام مسلمین نسبت دروغ دهد و بگوید: من که خانه زاد او هستم و چهل سال در خانه او تعلیم علم به مردم نمودم چنین می گویم که

او گفته است، شأن نزول آیه درباره زنهاى رسول الله است. و لذا براى اثبات اين مطلب، خود را تا سر حدّ مباحله حاضر کرده است، چرا در سائر مسائل خلافى ادّعاى مباحله ننموده و فقط در اين مسئله که با عقیده او تماس داشته است ادّعاى مباحله مى کند؟

و از همين که خود او مى گوید: لَيْسَ بِالَّذِي تَذْهَبُونَ «مراد از اهل بيت آنچه که شما مردم مى پنداريد نيست» خوب معلوم مى شود که در جوّ فکرى مردم، مراد از اهل بيت، آل عصمت بوده اند و عکرمه براى تحريف اين فکر در بازارها ندا مى کرده که اى مردم مراد، اهل بيت عصمت نيستند، تا سر حدّى که على بن عبد الله بن عباس با تهديد و وعده و وعيد نتواند او را از عملش باز دارد و مجبور شود در خانه با طناب يا زنجير محبوسش کند که نتواند در ميان مردم برود و از زبان پدرش دروغ بگويد، و يا به رسول خدا نسبت دهد.

اين راجع به روايت عکرمه که هويت و سندش معلوم شد و دروغش آشکار. گرچه در «اسباب النزول» واحدى روايتى در اين باره از سعيد بن جبير از ابن عباس بدون واسطه عکرمه نقل

می‌کند^۱. لکن همان‌طور که از سیوطی روایتی را از ابن

مردویه از سعید بن جبیر از ابن عباس به واسطهٔ عکرمة ذکر کردیم به نظر می‌رسد که این دو روایت، روایت واحدی بوده و در روایت واحدی تدلیس شده و برای تعمیهٔ افکار، عکرمة کذاب را از او ساقط کرده‌اند.

و اما مُقاتل بن سلیمان که او نیز راوی این حدیث است، او نیز از دروغگویان معروف و حدیث‌سازان مشهور است و در دروغگوئی از رفیقش عکرمة دست کمی ندارد، و نسائی او را از جملهٔ کذابین و حدیث‌سازان قرار داده است^۲. و جوزجانی همان‌طور که در ترجمهٔ مقاتل از «میزان الاعتدال» به دست می‌آید گفته است که: او کذاب و جسور است^۳ و به منصور دوانیقی می‌گفته است: بین چه حدیثی را میل داری من دربارهٔ تو روایت کنم تا من آن را بسازم. و به خلیفه مهدی عباسی

^۱ «اسباب النزول» ص ۲۶۷.

^۲ «دلائل الصدق» مظفر ج ۲ ص ۹۵.

^۳ «الکلمة الغراء» ص ۲۱۳.

می گفته است: اگر بخواهی من برای شما احادیثی در شأن و فضیلت جدّ شما عبّاس بسازم! مهدی در جواب گفته است که ما احتیاج نداریم^۱.

سید شرف الدین گوید: او از دشمنان سرسخت امیرالمؤمنین بوده و دأب او این بود که روایاتی که در فضیلت و منقبت آن حضرت از رسول خدا وارد شده است از آن حضرت برمی گردانده و به دیگران نسبت می داده است تا جائی که دروغش آشکار و در بین مردم مفتضح و رسوا شد.

در «وَفَیَاتِ الْأَعْيَانِ» ابن خَلَّكَان است که ابراهیم حربی گوید: مقاتل بن سلیمان (برای خاموش کردن نور امیرالمؤمنین و مبارزه علمی با آن حضرت) می گفت: سَلُونِي عَمَّا دُونَ الْعَرْشِ «از عرش خدا گذشته، از آنچه پائین عرش است از من سؤال کنید». مردی گفت: وقتی که آدم ابو البشر حجّ کرد سر او را که تراشید؟ مقاتل در جواب او مبهوت شد.

جوزجانی گوید: شنیدم از ابا الیمان که می گفت:

^۱ در «الغدیر» ج ۵ ص ۲۶۶ این مطلب را از بعضی از معتمدین نقل کرده است.

مقاتل اینجا آمد و پشت خود را به قبله نموده، به دیوار
تکیه کرده گفت: سَلُونِي عَمَّا دُونَ الْعَرْشِ، و نظیر این
ادعا را در مکه کرد، مردی برخاست و گفت: بگو بینم
أمعاء و رودهای مورچه کجای اوست؟ مقاتل ساکت
شد. و این حکایت را نیز ابن خَلِّكَان در شرح احوال

مقاتل

بیان کرده و گفته است: علاوه بر دروغگوئی که داشته نزد علماء یهود و نصاری می‌رفته، و قرآن را طبق کتابهای آنها تفسیر می‌نموده است.

ابو حاتم بُستی گوید: كَانَ مُقَاتِلٌ يَأْخُذُ عَنِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى عِلْمَ الْقُرْآنِ الَّذِي يُوَافِقُ كِتَابَهُمْ. و لذا خداوند را به مخلوقات تشبیه می‌نموده است و برای خدا دست و پا و چشم و گوش و غیر ذلك قائل بوده است.

ابن خَلَّكَان گوید: مقاتل از مُرَجِّئه بوده است و از غُلَّات مُشَبَّهه. و جماعتی از اعلام مانند ابن حزم ظاهری در ص ۲۰۵ از جزء چهارم کتاب «فِصَل» و شهرستانی در کتاب «مِلَل و نَحَل» به این مطلب تصریح کرده‌اند.

در «میزان الاعتدال» در ترجمهٔ مقاتل از ابو حنیفه نقل می‌کند که می‌گفت: جَهْم در نفی تشبیه آن قدر افراط کرده تا سر حدی که گوید: إِنَّهُ تَعَالَى لَيْسَ بِشَيْءٍ «خدا اصلاً چیزی نیست». و مقاتل در اثبات آن قدر افراط کرده که خدا را مانند مخلوقات دانسته است. و بالجمله حال مردی که چنین باشد روایت

او معلوم است که از درجه اعتبار ساقط و در نزد صاحبان دانش و معاریف جرح و تعدیل، محتاج به بحث و اطالۀ کلام نیست و بالأخص در مثل آیه تطهیر و شأن نزول آن که تماس شدید عقیدتی با آنان داشته است. لیکن چون این حقایق بر بعضی از اعلام عامّه مخفی بوده برای رأی و روایت آنها وزنی قائل شده‌اند.

در اینجا صرف نظر از همه این مطالب در متن و مفاد روایات آنها با صرف نظر از شخصیت آنان بحث می‌کنیم تا قدر و قیمت این روایات مجعوله مسلم گردد.

از آنچه با دقت و تأمل در روایات وارده به دست می‌آید آن است که: در زبان عرب لفظ اهل را بر زنان استعمال نمی‌کنند مگر از باب توسعه در لغت و به نحو مجاز.

در «صحیح مسلم» وارد است که از زید بن ارقم سؤال کردند که مراد از اهل بیت در آیه تطهیر چیست، آیا زنان رسول خدا هستند؟ در پاسخ گفت: نه، سوگند به خدا زن با شوهرش زمانی زیست

می کند و سپس مرد او را طلاق می دهد

(و رابطه‌اش قطع می‌شود) و زن به سوی پدرش
و اقوامش بر می‌گردد.^۱

و سابقاً گفتیم که: چون امّ سلمه خواست در
زیر کساء داخل شود حضرت فرمودند: از اهل من دور
شو. معلوم می‌شود که عنوان اهل بر امّ سلمه صدق
نمی‌کرده است و حضرت با این عنوان او را دور
کرده‌اند، با آنکه امّ سلمه زوجه حضرت بوده است. و
از روایتی که سیوطی نقل می‌کند پس از آنکه امّ سلمه
می‌گوید: اَلَسْتُ مِنْ اَهْلِكَ! قَالَ: اِنَّكَ اِلَى خَيْرِ اِنَّكَ مِنْ
اَزْوَاجِ النَّبِيِّ^۲. «آیا من اهل شما نیستم؟ حضرت
فرمودند: عاقبت تو به خیر است، تو از زنان پیغمبر
هستی». از اینکه حضرت عنوان اهل را از او برداشته و
عنوان زوجه را در مقابل به جای آن گذاشته‌اند استفاده
می‌شود که زن‌ها اهل مرد نیستند و شاید مراد از اهل
مرد افرادی باشند که با او پیوند غیر قابل زوال داشته
باشند مانند دختر و پسر و نواده، و زن گرچه در مدتی

^۱ «صحيح مسلم» باب فضائل على عليه السلام.

^۲ «الدرّ الثمور» ج ۵ ص ۱۹۸.

با عقد زواج رابطه با مرد پیدا می‌کند لکن این پیوند قابل زوال بوده به طلاق و غیره از بین می‌رود.

علاوه اگر مراد از اهل بیت، زن‌های رسول خدا بودند این شرفی بود برای آنها که در مواقع حسّاس به آن مباحات و افتخار می‌نمودند، و دیده نشده است که یکی از زن‌های رسول خدا این ادعا را بکند و این لقب را به خود نسبت دهد تا دیگران از اقربا و بستگان زن‌های رسول اکرم از این شرف استفاده نموده و نسبت اهل البیت را به زن‌های رسول خدا داده باشند، و حتّی معاویه که از لقب امّ المؤمنین خواهرش امّ حبیبه دختر ابو سفیان سوء استفاده نموده بر فراز منبر شام به خود لقب و عنوان خالّ المؤمنین می‌دهد، اگر بر خواهرش عنوان اهل بیت صادق بود مسلماً کوس انا اُخو اهل البیت را به صدای بلند می‌نواخت، و نیز ابو بکر و عمر کوس انا ابو اهل البیت شان بلند بود.

لیکن همه مقرر و معترف‌اند بر آنکه این آیه در شأن پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام نازل شده است.

و علاوه در آیه مبارکه خطاب اهل البیت با

ضمیر جمع مذکر آمده است: ﴿لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ﴾ ﴿وَ﴾

﴿يُطَهِّرَكُمُ﴾ و در صورتی که آیه درباره زنان رسول

خدا بود باید ضمیر

جمع مؤنث بیاورد و بگوید: لِيُذْهِبَ عَنْكُنَّ، وَ يُطَهَّرَكُنَّ و این جهت بدیهی است^۱.

و اما جواب از آنکه آیه تطهیر در بین آیات راجعه به زنان رسول خداست و به وحدت سیاق باید راجع به زنان آن حضرت بوده باشد به چند وجه است:

اوّل - آنکه وحدت سیاق ظهوری بیش نیست و در مقابل نصّ، قابل اعتماد نیست؛ تمسّک به سیاق در مقابل نصّ، اجتهاد در مقابل نصّ است، و با وجود آن همه نصوص صریحه قطعیه از شیعه و سنی قریب به چهل طریق متفاوت از سنت و شیعه و بیش از هفتاد سند که همگی متفق بوده‌اند بر آنکه شأن نزول آیه پنج تن هستند و با این نصوص یقینیه دیگر برای وحدت سیاق چه ظهور و اعتباری خواهد بود؟!

^۱ در «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث سی و یکم از علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابی الجارود از حضرت باقر علیه السلام در آیه تطهیر روایت اجتماع اهل بیت را در زیر کساء نقل می‌کند و پس از آن می‌گوید: قال ابو الجارود: وقال زيد بن علي بن الحسين: ان ذلك جهل من الناس الذين يزعمون انما اراد بهذه الآية ازواج النبی و قد کذبوا و اثموا، و ایم الله لو عنی بها ازواج النبی لقال: لیذهب عنک الرجس و یطهرک تطهیرا و لکان الکلام مؤنثا كما قال: و اذکرن ما یتلی فی بیوتکُنَّ و لستنَّ كأحد من النساء.

دوّم - آنکه اگر مراد زن‌های رسول خدا باشند باید ضمیر مخاطب مؤنث باشد نه مذکر، و این شاهد قوی و برهان ساطعی است بر آنکه مراد، زن‌های رسول خدا نیستند.

سوّم - در کلام بُلْغَاء و فُصْحَاء جمله‌های استطرادیّه زیاد استعمال می‌گردد یعنی در عین حالی که در سخن گفتن با شخص یا جماعت خاصی مواجه‌اند، ناگهان روی خطاب را از آنها برگردانده جمله دیگری را برای افاده مقصود دیگری ذکر می‌کنند و دوباره دنبال مطلب اوّل را گرفته و با همان شخص یا همان جماعت به سخن می‌پردازند؛ مانند کسی که مشغول خطابه خواندن در حضور جماعتی است ناگهان در بین خطابه به خادم رو کرده و می‌گوید: چراغ را نزدیک بیاور، یا بلندگو را روشن کن، و نظیر این جمله‌های استطرادیّه در قرآن کریم بسیار است. مثل قول خداوند تعالی در وقتی که سخن عزیز مصر را درباره زلیخا بیان می‌کند که:

﴿إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكَ إِنَّ كَيْدَكَ عَظِيمٌ﴾، ﴿وَاسْتَعْفِرِي لِدُنْبِكَ﴾، عزیز مصر در بین این دو کلام متصل به

یکدیگر که هر دو خطاب با زلیخاست (این قضیه از مکر شما زنان است و مکر شما بزرگ است، ای زلیخا از این گناه خود توبه و استغفار کن) خطاب به

یوسف نموده

می گوید: ﴿يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا﴾ «ای یوسف

از این مطلب در گذر».

و دربارهٔ ملکهٔ سبا بلقیس می فرماید که: او به

اهل مملکت و اعیان خویش گفت: ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا

دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذَلِكَ
يَفْعَلُونَ. وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ
الْمُرْسَلُونَ﴾^۱.

چون حضرت سلیمان برای بلقیس پیغام

می فرستد و او را دعوت به اسلام می کند یا هشدار به

عذاب سخت می دهد، بلقیس به نزدیکان خود

می گوید: «پادشاهان چون در شهری وارد شوند فساد

می کنند و عزیزان آن شهر را ذلیل می کنند - و بدان

ای پیغمبر که رویهٔ پادشاهان چنین است - و من به

سوی سلیمان هدیه‌ای خواهم فرستاد و سپس

مترصدم که فرستادگان من از نزد سلیمان چگونه

برمی گردند». در این جا ملاحظه می شود که جمله

بدان ای پیغمبر که رویهٔ پادشاهان چنین است خطاب

خداست به پیغمبر اکرم در ضمن بیان و حکایت

^۱ سوره نمل ۲۷ - آیه ۳۴ و ۳۵.

گفتار بلقیس به اعیان شهر سبأ.

و در سوره واقعه خداوند می فرماید: ﴿فَلَا

أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ
عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾.

«سوگند به موقعیت و محلّ ستارگان - و این

سوگند اگر بدانند سوگند بزرگی است - که این

کتاب، قرآن کریمی است». در این جا نیز جمله و

این سوگند اگر بدانند سوگند بزرگی است در میان

دو جمله قسم و جواب قسم فاصله واقع شده است.

آیه تطهیر از همین قبیل است که جمله

استطرادیّه در بین آیات راجعه به زنان رسول خدا

وارد شده است، چون در آیات راجعه به زنان امر و

نهی و وعد و وعید و تشدید و نصایح و ادب است

و احیاناً ممکن بود بعضی اهل بیت عصمت را مانند

آنان پندارند، یا از جهت قرابت سببی سرزنش و

ملامتی که بر زنها در بعضی از مواقع وارد می کردند

بر اهل بیت وارد کنند، و یا منقصت و عیبی که احیاناً

در زنها دیده می شد به واسطه قرابت سببی با اهل

بیت موجب سرشکستگی و زبونی آنها گردد لذا در

بین آن آیات با جمله استطرادیّه، وجهه خطاب

ناگهان عوض شده و با استعمال ضمیر جمع مذکر،
خدا بیان می‌کند که اهل بیت عصمت از این
تشدیدها و وعیدها دورند و

خداوند آنها را پاک و معصوم قرار داده است. و اگر این جمله استطرادیّه در این موقع حسّاس نمی‌آمد این نکته معلوم نمی‌شد گرچه در جای دیگر خدا عصمت اهل بیت را بیان کرده باشد.

چهارم - آنکه ترتیب قرآن در هنگام نزول آیات بدین ترتیبی که جمع‌آوری شده و تدوین گشته نبوده است، و در این مطلب تمام مسلمانان عالم اتفاق دارند؛ چون آیات و سُور آخر قرآن غالباً مکی است و سُور اوائل قرآن مدنی است و اگر ترتیب جمع‌آوری قرآن به ترتیب نزول بود باید طبعاً سور کوچک در اوّل و سور بزرگ در آخر قرار گیرد، و سوره ﴿اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ که اوّلین سوره‌ای است که بر رسول اکرم نازل شده است باید در اوّل قرآن واقع شود در حالی که می‌بینیم چنین نیست. در بسیاری از سوره‌های مدنی چند آیه مکی است یا در بعضی از سوره‌های مکی یکی یا دو آیه مدنی آمده است. بنابراین چه بُعدی دارد که آیه تطهیر مستقلاً وارد شده و بعداً در هنگام جمع قرآن در بین آیات راجعه به زنان رسول اکرم قرار گرفته باشد و هیچکس از اصحاب یا زنان رسول خدا و علماء و

مفسّرین و محدّثین و مورّخین از مخالف و موافق ادّعا نکرده است که آیه تطهیر در ضمن آیات راجعه به زنان رسول خدا وارد شده است و این معنی نیز در خبری یا روایتی حتّی در یک روایت ضعیف السّند نیامده است. و با وجود آنکه می دانیم که ترتیب نزول غیر از ترتیب تدوین است به کدام حجّت قاطعه می توانیم حکم به حجّیت وحدت سیاق نموده و بدان اتّکا کنیم. و همه علماء شیعه و سنی اتّفاق دارند بر آنکه وقتی قرینه قطعیّه بر خلاف سیاق قائم گردد دیگر سیاق، ظهور و دلالتی نخواهد داشت؛ و تمام روّات و محدّثین شأن نزول آیه تطهیر را مستقلاً و جداگانه دانسته و گفته اند: در خانه امّ سلمه با آن کیفیت مخصوص که همه اصحاب کساء در زیر کساء مجتمع بودند بر رسول اکرم نازل شده است.

و الْمُحْصَلُ مِمَّا ذَكَرْنَا أَنَّهُ: ادّعی نزول آیه تطهیر در شأن زنهای رسول دروغ و افترای محض است و ساخته و پرداخته دستهای بنی امیه و غلات خوارج و تابعین آنها از دشمنان اهل بیت علیهم السّلام می باشد، و همان طور که مرحوم سیّد شرف

الدّین از امام ابی بکر بن شهاب الدّین در کتاب
«رشفة الصّادی» نقل کرده است:

دَعُوا كُلَّ قَوْلٍ غَيْرِ قَوْلِ مُحَمَّدٍ *** فَعِنْدَ بُرُوعِ الشَّمْسِ

يَنْطَمِسُ النَّجْمُ^۱

«واگذارید هر سخنی را غیر از سخن محمد،

چون در وقت تابش خورشید ستاره محو می گردد».

و ما در استدلالات اخیر خود از خوان علم و

سفره دانش آن مرحوم: سید شرف الدین عاملی -

رضوان الله علیه - استفاده‌ها نمودیم.

سوم - از شبهاتی که به آیه تطهیر وارد شده

است آن که: مراد از اهل بیت ارحام و اقارب رسول

خدا مانند اولاد عباس و اولاد جعفر و اولاد عقیل و

تمام اولاد علی، و بالأخره جمیع اولاد هاشم که صدقه بر

آنان حرام است می‌باشد بنابر روایتی که مُسَلِم در

«صحیح» خود در باب فضائل علی علیه السّلام از زید

بن ارقم روایت کرده است در وقتی که از او سؤال

کردند: اهل بیت پیغمبر کیانند؟ آیا زنها پیغمبر اهل

بیت او هستند؟ در جواب گفت: نه، سوگند به خدا که

زن با شوهرش زمانی زندگی می‌کنند و سپس مرد او را

^۱ «الکلمة الغراء» ص ۲۱۷.

طلاق می دهد و او به اقوام و عشیره خود و به پدرش می پیوندد؛ اهل بیت پیغمبر آن کسانی هستند که بعد از پیغمبر صدقه بر آنان حرام است. در «الصواعق المحرقة» ص ۸۶ وارد است که ثعلبی در «تفسیر» خود آورده که مراد از اهل بیت جمیع بنی هاشم هستند و سپس گفته: **وَيُؤَيِّدُهُ الْحَدِيثُ الْحَسَنُ إِنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اشْتَمَلَ عَلَى الْعَبَّاسِ وَبَنِيهِ بِمَلَاءَةٍ ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ هَذَا عَمِّي وَصِنُو أَبِي وَهُؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَاسْتُرْهُمْ مِنَ النَّارِ كَسْتَرِي إِيَّاهُمْ بِمَلَاءَتِي هَذِهِ، فَأَمَنْتُ أُسْكِفُهُ** **الْبَابُ وَحَوَائِطُ الْبَيْتِ، فَقَالَ: آمِينَ وَهِيَ ثَلَاثًا.**

این استدلال از چند جهت باطل است: اول آنکه سؤالی که از زید بن ارقم شده. درباره معنی اهل بیتی است که رسول خدا در کلام خود **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي** فرموده است و زید بن ارقم جواب به آن داده است. و هر کس به «صحیح» مسلم مراجعه کند می بیند که سؤال از اهل بیت واقع در این حدیث است نه اهل بیت واقع در آیه تطهیر. از زید بن ارقم درباره معنای اهل بیت در آیه تطهیر روایتی نقل نشده است، پس چگونه ما آن

اهل بيت را كه در حديث ثقلين كرده است به آيه
 تطهير گسترش داده و در اينجا بياوريم؟ و اين آيا
 شبيه به مغالطه نيست؟ و اگر از زيد بن ارقم از اهل
 بيت واقع در آيه سؤال مي شد مسلماً اصحاب كساء
 را بيان مي كرد چون اين معني واضح و قابل شك و
 ترديد نيست؛ و چگونه تصور مي شود كه با وجود
 تنصيب رسول اكرم بر حصر اهل بيت به اصحاب
 كساء، زيد كه خود نيز صحابي است مخالفت نموده
 و به غير آن از جميع بنى هاشم تفسير نمايد؟! و اما
 آنچه از معني اهل بيت را كه در حديث شريف^۱ كرده

^۱ در «غاية المرام» ص ۲۸۹ حديث بيست و ششم از مسلم در «صحيح» خود
 از زيد بن ارقم روايت كرده است كه قال: قام رسول الله خطيباً بما يدعى
 خمّاً بين مكة و المدينة محمد الله و اثني عليه و وعظ و ذكر ثم قال: **اما**
بعد أيها الناس انما انا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربي و
أجيب و أنا تارك فيكم ثقلين اولهما كتاب الله فيه الهدى
و النور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به، فحث على
كتاب الله و رغب فيه ثم قال: و اهل بيتي، أذكركم الله في
اهل بيتي، أذكركم الله في اهل بيتي، أذكركم الله في اهل
بيتي، أذكركم الله في اهل بيتي. فقال حصين: من اهل بيته يا زيد؟
 أليس نساؤه من اهل بيته قال: لا، و لكن اهل بيته من حرم الصدقة بعده. و
 در صفحه ۲۹۰ حديث بيست و هفتم از مسلم در «صحيح» خود با سند ديگر
 از زيد بن ارقم روايت كند قال: قال رسول الله: **إني تارك فيكم**

است ممکن است مرادش مجموع من حیث
 المجموع بوده باشد به اعتبار دخول ائمه اهل بیت در
 بنی هاشم و رهط رسول خدا، نه به اعتبار کل فرد
 فرد از بنی هاشم به عنوان عموم استیعابی، و قرینه بر
 این آن که خداوند عترت و اهل بیت را قرین با کتاب
 خود قرار داده که باطل در آن راه ندارد و این افراد
 قرین کتاب، که متحقق به حقّاند فقط ائمه
 معصومین اند، و اگر احیاناً مراد او جمیع بنی هاشم
 به عنوان عموم استیعابی باشد چنانکه در یکی از
 روایات وارده از او تصریح به آل علی و آل

عبّاس و آل جعفر و آل عقیل شده است، این

الثَّقَلین أحدهما کتابَ الله، هو حبُّلُ الله من أتبعه كان
 علی الهدی و من تركه كان علی ضلالة، فقلنا: من أهل بيته،
 نساؤه؟ قال: لا، أيم الله انّ المرأة تكون مع الرجل العصر
 ثمّ الدهر يطلقها فترجع إلى أهلها و قومها، اهل بيته
 اصله و عصبته الذين حرّموا الصدقة بعده.

^۱ «غاية المرام» ص ۲۹۱ حدیث سی و چهارم،

حموینی با سند خود از زید بن ارقم روایت کرده
 است که: خطبنا رسول الله فقال: ألا انّی ترکت فيکم

تفسیر تفسیر به رأی است، چون به نظر و رأی خود شأن نزول آیه و مراد از اهل بیت را جمیع رهط و اقوام رسول خدا دانسته است، نه آنکه از رسول خدا روایت کرده باشد؛ و هر کس که این حدیث را در «صحیح مسلم» یا در «فرائد السمّطین» حموینی ببیند می‌داند که روایت از رسول اکرم نیست؛ و بنابر این هیچ حجّت نیست و در برابر آن ادلّه قطعیه و براهین ساطعه و نصوص صریحه و احادیث متواتره صحیحه این تفسیر به رأی چه قدرتی دارد؟! و علاوه بر همه اینها اگر مراد از اهل بیت جمیع بنی هاشم باشند مسلماً مراد از اِذْهَابِ رَجَسٍ و تطهیر در آیه، عصمت نیست بلکه باید مراد همان تقوا و ملازمت طاعات باشد و این معنی منافات با حصر

الثَّقَلَيْنِ احدهما كتاب الله عزوجلّ، من معه كان عليّ الهدى، و من تركه كان عليّ ضلالةً، ثم اهل بيتي، اذكرکم الله في اهل بيتي - ثلاث مرآت - فقلنا: مَنْ اهل بيته، نساؤه؟ قال: لا. اهل بيته عصبته الذين حرموا الصدقة بعده: آل عليّ و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل.

اِذْهَابِ رَجَسٍ فِي اَهْلِ بَيْتٍ دَارِدُ زَيْرًا كَمَا تَقْوَا وَ
مَلَاذِمَتِ طَاعَتِ مَرْغُوبٍ اِلَيْهِ نَسَبَتِ بِهٖ جَمِيعِ
مُسْلِمَانَانَ اسْتِ. وَ اَمَّا جَوَابُ اَز رَوَايَتِ مَلَاةٍ وَ جَمْعِ
عَبَّاسٍ وَ فَرْزَنْدَانَش، ظَاهِرٌ اسْتِ كَمَا رَوَايَتِ مَجْعُولِ
اسْتِ چُونِ عِلَاوَهٗ بَرِ ضَعْفِ سِنْدِ، مَعَارِضِ بَا مَدْلُولِ
رَوَايَاتِ دِيْگَرِ اسْتِ وَ بَهْتَرِ اَنَ اسْتِ كَمَا اَز غُورِ وَ
غُوصِ دَرِ اَنَ خُوْدْدَارِي كَرْدِ، وَ هَرِ كَسِ بَخُوَاهَدِ بَرِ
كَيْفِيَّتِ ضَعْفِ سِنْدِ وَ سَايِرِ جِهَاتِ ضَعْفِ اَنَهَا مَطَّلَعِ
گَرْدَدِ بَهٗ «دَلَائِلُ الصِّدْقِ» مَظْفَرٌ ج ۲ ص ۷۳ مَرَاجِعَهٗ
كُنْدِ.

شِبْهَةٌ چَهَارْمِ - اَنَكَمَا مَرَادِ اَزِ اَهْلِ بَيْتِ زَنَانِ
رَسُوْلِ خُدَا وَ اَصْحَابِ كِسَاءِ بُوْدَهٗ بَاشَدِ، جَمْعاً بَيْنِ
الْاَدْلَةِ، وَ اَيْنِ مَعْنَى اَزِ فَخْرِ رَاذِي دَرِ تَفْسِيْرِ اَيَهٗ وَ اَزِ
زَمَخْشَرِي دَرِ «كَشَافِ» دَرِ تَفْسِيْرِ اَيَهٗ ظَاهِرٌ اسْتِ، وَ
اَيْنِ نِيْزِ بَاظِلِ وَ مَرْدُوْدِ اسْتِ.

اَوَّلًا - دَلِيْلِ دَخُوْلِ زَنَانِ، رَوَايَاتِ عِكْرَمَهٗ وَ
مَقَاتِلِ بُوْدِ كَمَا حَالِشِ مَعْلُوْمِ شَدِ وَ دِيْگَرِ سِيَاقِ اَيَاتِ
اسْتِ كَمَا اَنَ هَمِ رُوْشَنِ شَدِ، بِنَابِرِ اَيْنِ نُوْبَتِ بَهٗ جَمْعِ
نَمِي رَسَدِ. جَمْعِ بَيْنِ دَلِيْلِ قَطْعِي وَ شِبْهَةِ مَرْدُوْدِ، اَخْذِ

دلیل و ردّ شبهه است.

و ثانیاً - منع امّ سلمه از دخول در زیر کساء

اقوی دلیل است بر عدم دخول زنان رسول خدا در مدلول آیه.

ثالثاً - اگر غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین

علیهم السّلام شخص دیگری هم در مدلول اهل بیت

داخل بود باید رسول خدا در هنگام دعا در زیر کساء

عرض کند: **اللَّهُمَّ هُوَلاءِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي** «اینان از جمله

اهل بیت من هستند»، لیکن عرض کرد: **اللَّهُمَّ هُوَلاءِ**

أَهْلِ بَيْتِي وَ خَاصَّتِي فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ

تَطْهِيراً. «بار پروردگارا اینان اهل بیت من هستند».

و ابن حجر در «صواعق» گفته در بعضی از روایات است که رسول خدا فرمود: **أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَأَلَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ**^۱.

و رابعاً - اگر مدلول آیه شامل زنان و اصحاب کساء جمعاً شود مسلماً مراد از تطهیر و اِذْهَابِ رَجْسِ عصمت نخواهد بود بلکه پاکی در اثر تقوا و طاعت و طهارت در اثر پیروی شرع و امر و نهی خواهد بود و این معنی نسبت به همه مسلمانان است و منافات با حصر مدلول آیه به لفظ آنها دارد.

باری بحمد الله و الْمِنَّةِ بحث ما در پیرامون آیه تطهیر به پایان رسید و ثابت شد که احتمال دلالت آن بر غیر اهل عصمت مُجَازِف است، لیکن باید دانست که منافات ندارد شامل سایر ائمه معصومین گردد کما آنکه روایات وارده از طریق خاصه که سابقاً نقل کردیم بر آن دلالت دارد، زیرا این شمول نه از باب شأن نزول است بلکه از باب تطبیق و پیدا شدن مصداق است در آن زمانی که حضرت رسول

^۱ «الصواعق المحرقة» ص ۸۵.

اهل بیت را در زیر کساء بردند غیر از آن پنج نفر در زیر آسمان کبود اهل بیتی نبود و لیکن در باطن حضرت سید الشهداء علیه السلام نه نفر دیگر بودند که بعداً یکی پس از دیگری مصداقیّت برای عنوان اهل بیت را پیدا کردند مانند آیه اولوالأمر که در زمان حضرت رسول الله منحصرأ شامل حضرت امیرالمؤمنین می شد لیکن بعداً هر مصداقی از آن از اولاد آن حضرت که به دنیا آمدند تا قائم آل محمد عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فرجه الشریف مصداق این عنوان بوده و وجوب طاعت، طبق آیه کریمه مترتب خواهد شد. و نظیر این مسئله از شأن نزول و تطبیق مدلول آیه به مصداق بعدی، در قرآن مجید بسیار است.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى

مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

و قد فرغت من تحرير هذه الأوراق ليلة الأربعاء

من السابع عشر من شهر رمضان المبارك سنة ١٣٩٥
من الهجرة.